١٧٥ ورقه

تحت لمن جری مجری البول کیف یتکبر
مرتین
اب کنن و خاک بر اکنن

کتاب تفسیر سورة الفاتحه وسورة الملک من اخر القران فارسی

سنه ٩٨٤

تفسیر فاتحه
ف

رساله فی تفسیر سورة الفاتحه
وسورة الملک
١٧
ملک

صلوات دعاسندن صكره اوقيه

اللّهم انا نسئلك الجنّة وما قرّب اليها من قول وعمل

ونعوذ بك من النار وما قرب اليها من قول وعمل

قال افلاطون الحكيم

الخط هندسة روحانية تظهر بالة جسمانية

اعلموا ان حسن الخط مخفى فى تعليم الاستاد

وبقاؤه على المسلم فى ترك المنهيات

ومحافظة الصلوة وقوامه فى كثرة

المشق وتركيب المركبات واصله

فى معرفة المفردات

رجل الصلى جعل عشرة دراهم فاراد ان يجعلها اثنى عشر

الى اجل قالوا يشترى من المديون شيئا بتلك العشرة

ويبيعها للبيع ثم يبيع من المديون بثلثة عشر فتنقطع الشبهة

عن الحرام ومثل هذا روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

انه امر بذلك نقل من قاضيخان

شاكله

نيت وطريقت

وجهت

وفى سورة بنى اسرائيل

قل كل يعمل على شاكلته

١

٤٠٤

قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الأعظم والخاقان المعظم
مالك البرين والبحرين خادم الحرمين الشريفين السلطان ابن السلطان السلطان
الغازي محمود خان وقفا صحيحا شرعيا لمن طالع وتلى أكرمه الله
تعالى بالرفق والحسنى حرره العبد الفقير أحمد شيخ زاده
المفتش بأوقاف الحرمين الشريفين
غفر لهما

بسم الله الرحمن الرحيم

لك الحمد يا من بيده الملك و هو على كل شيء قدير والصلوة
والسلام على جميع الانبياء والمرسلين خصوصا على رسولنا
وسيدنا محمد السراج المنير وعلى آله واصحابه وتابعه اجمعين اما
بعد فيقول العبد الفقير المحتاج الى العفو الزحي يعقوب بن عثمان
بن محمود بن محمد الغزنوي ثم الجرخي ثم السرزي رحمهم الرحمن قد
التمس مني زمرة من الاحباء والاصحاب ان اكتب لهم تفسير
الفاتحة وسورة الملك الى آخر الكتاب منتخبا من التيسير
والكشاف والكواشي وغيرها بالفارسي لينتفع به الخواص والعوام من الناس
لحاجتهم الى ذلك وان لم يكن مقامي هنالك والله تعالى هو المستعان
وعليه التكلان قال النبي عليه السلام مفتاح القران التسمية
وقال ابن عباس رضي الله عنهما اجلال القرآن اعوذ بالله من
الشيطان الرجيم ومفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحيم
بدان اي عزيز كه عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ننا معشرات
روايت ميكند كه اجلال قرآن يعني بزرگ داشتن قرآن اعوذ

7

بالله كفتن است وكليد قرآن بسم الله الرحمن الرحيم كفتن است
و در حديث بروايت ديكر نيز چنين است كه كليد قرآن نام خداي
عز وجل كفتن است يعني بسم الله الرحمن الرحيم كفتن واين فقير
ميخواهد كه افتتاح اين سخن باين دو وعده مزين باشد و فوايد
كه در اعوذ بالله و بسم الله الرحمن الرحيم است به بندكان
خداي رسانده شود اهل معرفت كفته اند كه اعوذ بالله كلمه ايست
متقربان باو قربت جويند وترسكاران باو عصمت يابند وكناه
كاران باو پناه يابند وكريزندكان باو بحضرت الوهيت باز
كردند ومحبان باو مباسطت جويند حضرت حق تعالى مرنبي خود را
فرمود كه فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان
الرجيم يعني چون خواهي كه قرآن بخواني بكوي اعوذ بالله من
الشيطان الرجيم يعني بكوي پناه ميخواهم ونكاه داشت ميخواهم
وامان ميخواهم وياري ميخواهم وفرياد ميخواهم بخداي تعالى
از ديوكه دوركننده دور از رحمت خداي تعالى است معني
اين بود كه اكر شيطان مشتق از شطن باشد اي بعد قال الشاعر
فاصبحت ما بعد ما وصلت بداره شطون لا يعاد ولا تعود باديو
هلاك شوند وبغضب خداي تعالى در دنيا وآخرت چون شيطان

ستو از نشاط باشد قال الشاعر ویبسط علی ارجاء السطن الرجیم
رانده شده و نفرین کننده و روی ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم الله
الرحمن الرحیم کتب الله تعالی براءة للصبی وبراءة لابویه وبراءة
للمعلم من النار یعنی چون استاد بگوید این بچه را که بگوی بسم الله
الرحمن الرحیم چهار کس از آتش دوزخ خلاص شوند و عبد الله
بن مسعود گفته است که هرکه خواهد که نجات یابد از نوزده فرشته
عذاب که بر دوزخ موکلند که علیها تسعة عشر بس بسم الله الرحمن
الرحیم بگوید که نوزده حرفست با خلاص تمام خلاص یابد و در روایت
آمده است که اول چیزی که قلم نوشت در لوح محفوظ بسم الله الرحمن
الرحیم بود و اول چیزی که بآدم علیه السلام آمد بسم الله الرحمن
الرحیم بود و امان اهل آسمان و زمین است و کلمهٔ جواز است
یعنی بندهٔ مؤمن ببرکت او از پلی که بر روی دوزخ کشیده اند
که آنرا پل صراط میگویند بسلامت بگذرد و مهر قبول خداوند
است مر موحدانرا و از جابر بن عبد الله روایت کرده شده است که
چون بسم الله الرحمن الرحیم فرود آمد بآدم علیه السلام ابرها
از روی آسمان دور شد و طرف مشرق فرو رفت و بادهای سخت

فضل الصبی اذا قال بسم الله الرحمن الرحیم

مخالف

مخالف ساکن شد و دریاها روان شد و بهایم یعنی ستوران
منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان از آسمان دور کردند
و حضرت خدای تعالی سوگند یاد کرد که بعزت و جلال من که خداوندم
بر هر بیماری که نام مرا بگویند باخلاص شفا دهم و بر هرچه نام مرا
باخلاص بگویند برکت دهم دران چیز و هر که بسم الله الرحمن
الرحیم را باخلاص بگوید در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند که
بسم الله کلیه قدسیه است از کنز هدایت و خلعت ربوبیت از خلع
ولایت و صلت قربت بر اهل هدایت خاصه بر اصحاب حقایق
راوی روایت کرده است از امام جعفر صادق رضی الله عنه که
همه کتب سماویه مودع است در قرآن و همهٔ قرآن مودع است
در فاتحه و همهٔ فاتحه مودع است در بسم الله و همهٔ علم بسم الله
مودعست در باء بسم الله ای بی کان ما کان و یکون ما یکون
یعنی هرچه بود بمن بود و هرچه باشد بمن باشد بس اشارت بود
بابیکه والله بکل شیء محیط بسم الله الرحمن الرحیم آغاز میکنم بنام
خدای نیک مهربان و نیک بخشاینده بالوهیتش ساختند عارفان
و بمهربانیش روزی یافتند عالمیان و به بخشش او نجات یافتند
گناه کاران آغاز کتاب حق تعالی بابا سه اسم شد از بهر آنکه

بنده را سه حالست این جهان و کور و آن جهان جون معبود وی
الله است درین جهان کارساز وی اوست و رحمن مهربان وی
درکور اوست و رحیم بخشاینده دران جهان وامرزنده کناهان
وی اوست ❁ نام او رابکور خواهم برد ❁ جون که او یار مهربان منست
وعلماء دین کفته اند که مر الله تعالی را سه هزار نام است ازین جمله هزار نام
است که فرشتکان میدانند و بس و هزار نام دیکر را پیغمبران
میدانند و بس و سیصد نام دیکر در توریت و سیصد نام دیکر
در انجیل و سیصد نام در زبور و نود و نه نام در قرآنست و یک
نام است که جز از خدای تعالی آنرا کس نمیداند و باز کفت معنی آن
سه هزار نام باین سه اسم است که بسم الله الرحمن الرحیم است پس هر که
این سه اسم را بداند و خدای تعالی را بآن بخواند کویا که بآن سه هزار
نام خوانده باشد خدای تعالی را بدانکه بعضی از علما کفته اند که سوره
فاتحه تعلیم است از خدای تعالی مر بندکان خود را جون حمد وثنا کویند
ومعنی الحمد لله اینست که بکویند همه سپاس وستایش یعنی صفت کردن
به نیکیها مر خدای تعالی راست رب العالمین که پروردکار جهانیان نسبت
الرحمن الرحیم نیک مهربان و بخشاینده و بخشنده است وبعضی
کفته اند که این اخبار است از خدای تعالی به بندکان باین که همه حمدها

وثناها مر خدای تعالی راست بدانکه سبب نزول این سوره بقول
امیر المومنین علی و عبدالله بن عباس رضی الله عنهم در مکه بوده است
واول سوره که آمده اینست و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
جون بصحرا میرفتم آوازی شنودم یا محمد انا جبرئیل وانت نبی هذه الامة
واری شیخا نورانیا علی سریر من ذهب بین السماء والارض
ومن کریختم تا مر ورقه ابن نوفل کفت جون آوازی بشنوی مکریز
وکوش دار تا جه میکوید همجنان کردم آواز آمد که یا محمد کفتم لبیک
کفت بکو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
وباز بکوی الحمد لله تا آخر سوره آواز کننده جبرئیل بود علیه السلام
ورسول کفت صلی الله علیه وسلم ان فی سورة الفاتحة سبعین شفاء
وفی روایة فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام ای الموت
یعنی در فاتحه هفتاد رنج شفاست و در روایت دیکر فاتحه شفاء همه
دردهاست مکر مرک را در فضیلت این سوره احادیث بسیار است
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اکر این سوره در توریت بودی
قوم موسی علیه السلام کمراه نشدندی و اکر در زبور بودی قوم
داود علیه السلام مسخ نشدندی یعنی خوک و حمدونه نشدندی و اکر
در انجیل بودی قوم عیسی علیه السلام کمراه نشدندی و هر مسلمانی

گر این سوره را یکبار بخواند گویا همهٔ قرآن را خوانده باشد و گویا که

بر همهٔ مؤمنین و مؤمنات صدقه داده باشد الحمد لله همه ثنای

خدای را سزد که مرجه کند حکمت است شکر وی را واجب است که از وی

بی شمار نعمت است ثنا گوی ای بنده تا ثنا یابی شکر وی گوی

تا عطا یابی راست شو تا دیدار خدا را یابی که بخشنده در دو جهان

وی است و مهربان در بهشت جاودان بر دوستان وی است

مالک یوم الدین یعنی پادشاه روز قیامت دوستان را نوازد

بلطف و دشمنان را که از وی بقهر در وقت دادن جزا و سزا

ایاک نعبد بگوید ای بندگان که مر ترا بندگی میکنیم و بس اهل

معرفت گفته اند که العبادة شغل کلک به و هو شغل القلب بمعرفة

و شغل الروح بمشاهدته و شغل النفس بخدمته و شغل اللسان

بمدحته یعنی عارفان گفته اند که معنی عبادت آنست که بنده همه

اعضای خود را بعبادت مشتغل دارد دل را بمعرفت و روح را

بمشاهدت و نفس را بخدمت و زبان را بمدحت نعبد از عبادت است

یعنی بندگی کردن و یا از عبودت بنده بودن نیز می شاید که باشد

یعنی ترا بنده می باشیم پس دادن مال برای زکوة و صدقه

عبادتست و رضا دادن بنده بگرفتن مال بظلم عبودتست و عبودت

را

را درجه بسیار است در حدیث آمده است که یکدرم که ظالم بظلم

گیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بصدقه بدهد

عبودت بنده بودنست و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین

علماء ظاهر میگویند که بندگی کن تا غایتی که ترا یقین شود بعد از آن

بنده باش و چون بنده شوی ترا رضا باید داد با نچه مولی تعالی

بتو بکند ‌ باد و قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن ‌ و قهر و لطف محبوب

حقیقی یکسان بود ‌ عاشقم بر قهر و بر لطفت بجد ‌ ای عجب من

عاشق و این هر دو ضد ‌ شیخ محقق خاوند سعید کابلی رحمة الله علیه

گوید ‌ گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری گو بسوز ‌ ور مرا جنت نباشد

بوستانی گو مباش ‌ من سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم

گرد هر دری نگردم استخوانی گو مباش ‌ و این مقام محبت ذاتی

است اللهم ارزقنا و عبودت مقام رضاست بقضا اگر کمال

طلب میکنی چو کار افتاد ‌ قضای عمر کنی ور رضا دهی بقضا ‌ و ترک

چون و چرا کن چونکه شرف بنده بودن یافته شد تاج کرامت و خلعت

امامت وجود گرفت سبحان الذی اسری بعبده اشارت باین است

که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون نتیجه آنست که حکیم

سنایی غزنوی رحمه الله علیه میفرماید ∴ بندهٔ خاص ملک
باش که با داغ ملک ∴ روزها ایمن از شحنه و شبها ز عسس
وَاِیّاکَ نَسْتَعِینُ و از تو یاری میخواهیم بس ای نطلب منک العون
قال بعض اهل المعرفة الاستعانة طلب العون ای نسئلک ان تجعلنا
عابدین لک کاننا نعاینک یعنی عین الیقین میطلبیم از تو جونکه علم
الیقین وادی ما را بعین الیقین نیز برسان کوش جو دلال است
وچشم دلو صال چشم صاحب کوش است اهل حال ∴ زاتش علم
الیقین شد این همه سخن پختکی جو در یقین منزل کن ∴ یعنی در علم الیقین
منزل کن و عین الیقین طلب ∴ تا نسوزی نیست آن عین الیقین
کر یقین خواهی تو در آتش نشین ∴ ما را الهی چشمی ابخش که شایستهٔ
دیدار تو باشد شه راه کشا داست رو دیده شه بین کراست و شیخ
سفیان ثوری رحمة الله علیه در نماز شام امامت میکرد جون ایاک
نعبد و ایاک نستعین کفت بیهوش شد و بیفتاد و جون بخود آمد چه
کفتند یا شیخ جه حال بود کفت ترسیدم که مرا کوید جون مرا بندکی
میکنی و بس و از ما یاری میخواهی و بس جرا از طبیب دارو میخواهی
و از سلطان یاری میخواهی دروغ جرا میکویی اهل بیان و معانی میکویند
درین آیت التفاتست از غیبت بخطاب و اهل شوق میکویند که درین

آیت اشارتست مر اهل طلب را که نومید نباشید که کرم من از غیبت
بخطاب ندا میکنند ∴ هله نومید نباشی که ترا یار براند ∴ کرت امروز
براند نه که فردات نخواند ∴ عجب حیرتیست اکر عاشق ارنی انظر الیک
کوید خطاب آید که لن ترانی و اکر نومید وار بکوشهٔ بنشیند و
بکوید ای نفس این جه بو الفضولیست که میکنی ما للتراب و رب الارباب
ندا آید که اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ فبقیت ارواح المشتاقین بین الرد
والقبول والصرف والوصول ∴ جند روزی می برد بخت بد از
کوی توام ∴ باز قلاب محبت میکشد سوی توام ∴ سوی خود میخوانیم جون
آمدن میرانیم ∴ من ندانم جون کنم درماندهٔ خوی توام ∴ کر دست
بکاری زنم زنجیر بر دستم نهند ∴ ور خم می غم کند کر عزم هشیاری کنم
اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ بنمای ما را راه راست یعنی پای داری ده
ما را بر راهی که نموده و هذا قول علی و ابی رضی الله عنهما قال الامام القشیری
رحمه الله اهدنا ای اهدنا الیک واجعل اقبالنا علیک وکن علیک
دلیلنا و یسر الیک سبیلنا یعنی راه نمای ما را بمشاهدهٔ جمال خود و بکردان
اقبال ما را بجناب جلال خود و باش ما را دلیل و آسان کن ما را سبیل
وقال علماء المعانی والبیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام
علی طریق الاستعارة المصرحة وقال اهل المعرفة الاستقامة علی ثلاثة

اقسام الاقوال والافعال والاحوال وقال السيد الطايفة جنيد رحمه الله
کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالی
يطلب منك الاستقامة بقوله تعالی فاستقم کما امرت والنفس
تطلب الکرامة الاستقامة استقامة الظاهرة رعايت حدود
شرعيه است واستقامة باطنه نفي ما سوای الله تعالی است ان الذين
قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون
مژدهٔ عظيم است مر اهل استقامة را صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
بدل من قوله تعالی الصراط المستقيم يعني بنمای ما را راه آنانی که
نيکی کردهٔ بر ايشان بعد از آن يافتن راه راست يعني همچون
جهودان مکردان ما را که اول راه راست يافتند و آخر غضب
کرده شد بر ايشان چون ايمان نياوردند بر سرور پيغمبران
وَلَا الضَّالِّينَ و نه همچون گمراهان و بی راهان يعني ما را مکردان همچون
ترسايان که اول راه راست يافتند و باخر گمراه شدند چون ايمان
نياوردند بقرآن اين فقير ميگويد والله تعالی اعلم حاصل اين دعا انست که
بنمای ما را راهی که در وی ترس و بيم نباشد و اين دعای راه عاشقان
و دوستان حضرت باری تعالی است که الا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ
عليهم ولا هم يحزنون چون مقصودشان جز محبوب حقيقي نيست از غش

برایشان نه بدان ایمان و عرفان غير المغضوب عليهم ... کرفتند

تا تحت الثری نثار ايشان کرد التفات آن نکردند ما زاغ البصر
وما طغی اشارت بآن است و مولانا جلال الدين رومی بيان حال
شيخ محمد غزنوی شيرازی ميکند گنجهای خاک تا هفتم طبق
عرضه کرده بود پيش شيخ حق شيخ گفتا خالقا من عاشقم
ور بجويم غير تو من فاسقم هشت جنت گر در آرم در نظر
ور کنم خدمت من از خوف سقر مؤمنی باشم سلامت جوی من
زانکه اين هر دو بود خط بدن عاشقی کز عشق رحمن خورد قوت
صد عدن ببيشش نيرزد تره توت بنده دايم خلعت ادرار جوست
خلعت عاشق همه ديدار اوست الهی ما را از عاشقان جمال و جلال خود
گردان آمين چنين باد توفنا مسلمين والحقنا بالصالحين وصلی الله
علی خير خلقه محمد و آله اجمعين بسم الله الرحمن الرحيم تَبَارَكَ
بزرگ و پاينده است و با نيکی بسيار است برکت و همه خيرها از وست
الَّذِي آن خدايی که بِيَدِهِ بفرمان و قدرت وی است الْمُلْكُ پادشاهی
بعضی ميگويند مراد از يد صفتيست از صفات حق تعالی و از متشابهات است
ايمان آريم بآن و مشغول نشويم بکيفيت او و بعضی ميگويند يد عبارت
است از تصرف و قدرت يعني در تصرف و قدرت او ست در ملک
دنيا و عقبی نصيب درويش اينست که از غير او نترسد و مر غير او را نپرستد

و از غیر او طمع نکند و ارباب ملک و ملک را مقهور او داند و در بلاها
باو گریزد و عطاها از و جوید و بنده خاص او شود تا از شر ملوک مجازی
خلاص یابد حکیم سنایی غزنوی نیک می فرماید ** بنده خاص ملک
باش که با داغ ملک ** روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و اوست بر همه چیزها توانا توکل باو کن ای
مومن چون که دانستی معبودی چنین داری زهد و تقوی را بحطام دنیا
مفروش و بمناصب ارباب ملک و دنیا التفات منمای ** منگر بهر
گدایی که تو خاص از آن مایی ** مفروش خویش ارزان که تو بس
گران بهایی ** حکیم غزنوی گوید مسازید از برای نام دام کام چون
دزدان ** جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی ** باز صفت
دیگرش را یاد کرد و گفت الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ
آن خدایی که بیافرید مرگ و زندگانی را تا که بیازماید شمارا أَيُّكُمْ
کیست که از شما أَحْسَنُ عَمَلًا یعنی نیکوکارتر آفریدن مرگ و زندگانی
دلیل است ظاهر بر هستی خدای قادر حکیم علیم قاهر بدانکه حضرت
عزت جلت قدرته از آزمودن منزه است پس مراد اینست که
آفرید مرگ و زندگانی را تا که پیدا شود از شما باختیار شما آنچه دانسته
است بعلم قدیم که عمل نیک کند و ببهشت رود و عمل بد کند

و بدوزخ رود و نصیب مومن اینست که ازین آیت مرگ را دایم در نظر دارد
و استعداد آن بکند و از سرای غرور نفور کند حضرت شیخ این فقیر
را میفرمودند که هر روز چهل بار خود را بگورستان می برم و حساب
خود میکنم قال النبی علیه الصلوة والسلام بئس العبد عبد نسی المقابر
والبلی بئس العبد عبد نسی الجبار الاعلی الحدیث و نکته در تقدیم موت
بر حیوة شاید که این باشد والله تعالی اعلم باز صفت دیگر خود را یاد
و گفت جل جلاله وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه چیز که میسر نشود از وی
گریز نصیب درویش اینست که روی بطاعت آرد و عزت و
نصرت از و جوید الْغَفُورُ و اوست نیک پوشنده گناهان مومن
بدکردار اگرچه بود بی شمار هر کرا که خواهد نصیب تو اینست که هرچند
گناه داری از رحمت بی نهایت او نومید نشوی از عزیز غزنوی
یاد دارم که گفت ** الهی رحمتت دریای عام است ** کز آنجا قطره
مارا تمام است ** اگر آلایش خلق کهنه کار ** فرو شویی در آن دریا بیکبار
نگردد تیره آن دریا ز مانی ** ولی روشن شود کار جهانی ** غیر کرم او
چه داریم صفت دیگر خود را یاد کرد و گفت جل جلاله الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا آن خدایی که بیافرید هفت آسمان طبقها زبر یکدیگر
کعب احبار گفت آسمان دنیا از موج آبست و دوم از سفیده و سیوم

از آهن است و چهارم از مس است پنجم از سیم است ششم از زر است
هفتم از یاقوت سرخ مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ نه بینی تو
ای محمد یا هیچ بیننده در آفریدن خدای بخشاینده تفاوتی یعنی هیچ
عیبی نه بینی در آفریدن آسمانها در هیچ مخلوق خدای تعالی خللی نه بینی همه را
بحکمت کامله حواله کنی و اگر چه بکنه او نرسی نصیب تو اینست که
بدانی هفت آسمان را بالای یکدیگر بداشت بی ستون بحکمت کامله ترا
ضایع نماند برحمت شامله امام حمزه و کسایی من تفوت خوانده اند
تفاوت الامر و تفوت دیگر گونه شدن کار یعنی نه بینی در مخلوقات
خدای تعالی اضطرابی و اختلافی و تفاوتی و تناقضی هر کرا بینی آفرید
یا ولی یا مومن یا کافر یا فقیر یا انسان یا غیر آن مختلف الالوان
صحیح الابدان و معیوب الارکان همه بموجب حکمت بود و همچنین
اوضاع عالم و بهشت و دوزخ و اهل آن عارف باید که بحکمت او
حواله کند و بچشم انکار نظر نکند در خلقت او ٭ هران نقشی که
در عالم نهادیم ٭ تو زیبا بین که ما زیبا نهادیم ٭ ز زلف خود سر
مویی نهادیم ٭ جهانی در پی غوغا نهادیم ٭ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا
بَاطِلًا سبحانک فقنا عذاب النار بخوان چون خبر کرد که هیچ تفاوتی
و عیبی و تباهی نه بینی در مخلوقات او باز فرمود فَارْجِعِ پس باز گردان

الْبَصَرَ چشم را در آفرینش آسمان هَلْ تَرَى هیچ می بینی مِن فُطُورٍ از
شکافها جمع فطر شکافتن ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ باز گردان چشم را کَرَّتَيْنِ
باری از پس باری یعنی بارها تامل کن در آسمان هر چند نظر و تامل کنی
يَنْقَلِبْ باز میگردد إِلَيْكَ بسوی تو الْبَصَرُ چشم خَاسِئًا دور از یافتن
وَهُوَ حَسِيرٌ و آن چشم مانده و کند شده باشد از یافتن عیبی در
آفریدن آسمان و بعضی میگویند ثم ارجع البصر باز گردان چشم را
در زمین و جمله مخلوقات نظر کن تا هیچ عیبی می یابی یعنی هر چند
نظر کنی در هیکل علوی و مرکز سفلی هیچ عیبی نیابی بلکه همه بر قضیه حکمت
و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و قدرت و علم و
ارادت او باشند پس عارف شوی بصفات ظاهره در ملک و
ملکوت و راه یابی بعالم جبروت باز اشارت باستدلال بصفت
دیگر کرد و فرمود جل جلاله وَلَقَدْ زَيَّنَّا بدرستی که هر آینه بیاراستیم
السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیک تر از زمین بِمَصَابِيحَ بستارگان که همچون
چراغها درخشنده اند زر افشانند وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم آن ستارگان را
رُجُومًا انداختنیها جمع رجم بمعنی مراجم باشد آنچه بوی اندازند لِلشَّيَاطِينِ
مر دیوان را چون خواهند که بر آسمان بر آیند تا سخن فرشتگان شنوند که
از اول سوره تا اینجا نه صفت یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار ملک دار

خاسئا ای متحیرا و بعیدا عن ادراک المنظور والخلل والعیب فی خلق الرحمن ودلیلا وکونوا قردة خاسئین ای ذلیلین بعیدین من الرحمة

حسیر حزین

قاهر قهار عزیز غفار خالق هفت آسمان بی عیب و هموار مزین آسمان دنیا
بستارگان بی شمار و گرداننده آن مراجم مر شیطان حقار تا
استدلال کرده شود ازین صفات عظام بذات ذی الجلال و
الاکرام که آسمانرا بقدرت خود برداشته و در هوا بی ستون داشته
و چندین هزار کواکب ثواقب بگاشته و عارف این همه را بنظر نور
دانسته ∴ ای تابش نور از تو ∴ وی نازش جمع راز تو ∴ ای درویش
زینت بام زندان اینست تا دانی که زینت دل دوستان شمس العرفان
چون باشد بدانکه اهل علم هیئت و نجوم نه فلک اثبات میکنند و در قرآن
هفت و عرش و کرسی مذکور است و میکویند که کواکب سیاره هفت
است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و هر یکی از
اینها بر فلکی اند هم برین ترتیب و غیر این هفت آسمان را ثابتات میکویند
و کمان ایشان اینست که ثابتات بر فلک هشتم است و امام ابو المعین
نسفی صاحب کتاب تبصرة الادله کفته است که این کمان ایشان ظاهرا
خلاف این آیتست که ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما
للشیاطین و کفته است که مذهب اهل سنت و جماعة و اهل تفسیر اینست که
همه در آسمان دنیا است و در بعضی تفاسیر نیز آورده است که این آیت
دلیلست بر بطلان قول منجمان ظاهر از برای آنکه نجوم رجوم شیاطین

است

در تفسیر بیان

است در آسمان دنیا نه در فلک هشتم آورده است که الفلک موج
آسمانست که ستارکان در وی کردند و این قول ایشان حق است
قال الله تعالی وکل فی فلک یسبحون فاما آن سخن که میکویند که آسمان میکردد
نه آسمان خلاف نص قرآنست و باطلست بدانکه بیشتر اهل تفسیر
بر بینند که جدا میشود از ستاره همچون شعلهٔ آتش و بر شیاطین میزنند
فاما ستاره در جای خود است و امام قتاده کفت آفریدن ستارکان
از برای زینت آسمان و رجم شیاطین است و شناختن راهها و شناختن
جهت قبله در دریا بانست فاما اعتقاد منجم این که جهت نجاره و موثره در
سعادت و شقاوت تند تکلف است بی علم بآن بدانکه علماء معانی و بیان انتقال
کلام را از غیبت بخطاب یا بمتکلم یا بر عکس صنعت التفات میکویند
چنانکه درین آیت است که ولقد زینا السماء الدنیا بنسبت ما قبلش و ذکر
مصابیح و ارادت نجوم و مانند این را استعارهٔ مصرحه کویند چون
دلایل عظام یاد کرد و بر وجود واجب الوجود طایفهٔ منکران از دیوان
و آدمیان که اقرار نکردند بآن و اعراض کرده اند و کفران ورزیده اند
بآن و بقرآن مخصوص کردشان بعذاب آن و نیز فرمود در حق ایشان
جل جلاله وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ وآماده کردیم از برای ایشان یعنی دیوانرا
عَذَابَ السَّعِيرِ آتش سوزان و این آیت دلیل است براین که دوزخ

حالیا موجود است وَلِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ مران کسانی که کافر
شده اند بپروردگارشان با وجود چندین و چنین دلایل عَذَابُ
جَهَنَّمَ که عذاب دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد جای بازگشتن وی که
دوزخ است و صفت بدی او را یاد کرد و گفت جل جلاله إِذَا أُلْقُوا
چون افکنده شوند کافران فِیهَا دران دوزخ سَمِعُوا لَهَا شنوند
کافران مران دوزخ را شَهِیقًا بانگ زشت سهمناک چون بانگ خر
یعنی بشنوند از دوزخیانکه پیش از ایشان درآمده باشند یا از هول
یا از دوزخ وَهِیَ و این دوزخ تَفُورُ میجوشد برین کافران همچون
جوشیدن دیگ مسین که آتش تیز باشد و دانه در وی اندک و آب بسیار
تَکَادُ نزدیک باشد این دوزخ که تَمَیَّزُ بطرقد و پاره پاره شود التمیز
پاره شدن و از یکدیگر جدا شدن مِنَ الْغَیْظِ از خشم یعنی از خشم
خدای تعالی یا از خشم مالک دوزخ یا از خشم فرشتگان عذاب یا
از خشم خود بر دشمنان حق تعالی کُلَّمَا هر باری که أُلْقِیَ فِیهَا انداخته
شود در دوزخ فَوْجٌ گروهی سَأَلَهُمْ پرسند شان خَزَنَتُهَا جمع خازن
نگاه بانان دوزخ مالک و دیگر زبانیه دوزخ أَلَمْ یَأْتِکُمْ نیامده بود
شما را نَذِیرٌ بیم کننده بمعنی منذر باشد یعنی بیم کننده یعنی پیغمبری نیامده
بود بشما تا شما را ازین دوزخ و عذاب دوزخ خبر کردی تا شما را ایمان

بودی

بودی و عمل نیک بودی و ازین دوزخ خلاصی بودی این پرسیدن
سرزنش باشد شان قَالُوا دوزخیان در جواب گویند بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا
بلی آمده بود بما نَذِیرٌ پیغمبر بیم کننده و ما را خبر کرده بود ازین دوزخ
وازین عذاب فَکَذَّبْنَا پس ما ایشانرا دروغ گوی داشتیم و
بآیتشان ایمان نیاوردیم وَقُلْنَا و گفتیم ما مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَیْءٍ نفرستاده
است خدای تعالی هیچ چیزی از آنچه شما میگویید و گفتیم پیغامبرانرا إِنْ
أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا فِی ضَلَالٍ مگر در گمراهی کَبِیرٍ بزرگ از برای آن
مبتلا شدیم در آخرت بعذاب بزرگ ای برادر ترا نیز خواهند پرسید
که هیچ واعظ و پند دهنده بتو نیامده بود و نگفت که حرام کدام است
و حلال کدام و چه باید کرد و چه نباید کرد هر چند وعظ بیشتر می شنوی
و عمل نمیکنی کار بر تو دشوارتر می شود و علم بسیار حاصل کردی بی عمل
وای بر تو باد تا چند بدرگاه ظالمان دنیا ملازمت کنی وَقَالُوا و بگویند
دوزخیان لَوْ کُنَّا اگر بودیمی ما نَسْمَعُ که بشنیدیمی ما سخن پیغامبران را
و فرمان برداری کردیمی علمای حقانی را و پیروی ایشان کردیمی أَوْ
نَعْقِلُ یا تعقل کردیمی سخن ایشانرا و عقل را بکار داشتیمی مَا کُنَّا نبودیمی ما
فِی أَصْحَابِ السَّعِیرِ از یاران دوزخ یعنی از اهل دوزخ نبودیمی اگر سخن
اهل حق را بشنیدیمی و در دلایل وحدانیت سمعی و عقلی نظر کردیمی و عمل

نیک کردیمی تا در دوزخ نبودیمی حق تعالی فرمود فاعترفوا پس اقرار
کردند دوزخیان بذنبهم بگناه خودها و هیچ فایده نکندشان فسحقا
پس دوری باد از رحمت خدای تعالی لاصحاب السعیر مر دوزخیان را
امام کسائی فسحقا بضم سین و فا خوانده است ای فالزمهم الله سحقا
فاسحقهم سحقا ای اسحاقا ای ابعادا یعنی دور کرد خدای تعالی ایشان را
از رحمت خود دور کردنی السحیق دور نصیب تو اینست که ایمان آری
چنانکه شرط اوست و سخن اهل حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و
ملکوت تامل کنی و از خلق بخالق راه بری و دل را بنور قرآن و ذکر روشن
کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار عذر خواهی و رد مظالم کنی
تا از عذاب آخرت خلاص یابی ❁ گفتند و شنیدیم و بکردیم و به آمد
گفتیم و شنودند و نکردند و بد آمد ❁ چون از اول سوره تا اینجا بیان
کرد دلائل عظام بزرگی خود و قدرت خود چنانکه گذشت و طایفه
کافران که ایمان نیاوردند بآن عذاب ایشان را یاد کرد و از بدی حال
ایشان خبر کرد و بعده حال مومنان و ترسکاران ازایشان کرد و گفت
جل جلاله ان بدرستی و راستی و هر آینه الذین آنانکه یخشون می ترسند
ربهم پروردگار ایشان را بالغیب بغیب یعنی خدای را جل جلاله نادیده
می پرستند و می ترسند لهم مر ایشان راست مغفرة آمرزیدن گناهان

واجر کبیر و مزد بزرگ یعنی بهشت جاودان و بعضی میگویند که می ترسید
از خدای تعالی باشکارا و پنهان یعنی در پیش خلق و در خلوت بدانکه
این بهشتیان از خدای تعالی بترسیدن یاد کرد نه بایمان یعنی گفت
ان الذین یخشون ربهم و نگفت ان الذین آمنوا تا بدانی که مقصود
بزرگ از ایمان ترس خدایست قال النبی صلی الله علیه و سلم من قال لا
اله الا الله خالصا و مخلصا دخل الجنة قالوا و ما اخلاصها قال ان تحجزه
عن المحارم یعنی گفت الذین یخشون و نگفت الذین آمنوا تا معلوم شود
که آوردن ایمان بی اخلاص نتیجه نمی دهد و اخلاص کلمه طیبه باز استادن
از حرامها و ترس خدای تعالی نصیب تو اینست که ترس خدای تعالی را شعار
خود سازی از اول قرآن تا آخر قرآن تامل کنی تا مرتبه خدای
ترسان را بدانی گفته نشد مردان دانشمند را و شیخان را یا بزرگان را
مرد بزرگست بلکه گفته شد که مر خدای ترسان را باز حضرت پروردگار
بیان علم خود میکند و می فرماید جل جلاله واسروا اگر پنهان دارید
ای مومنان و ای کافران قولکم گفتار خود را او اجهروا به یا آشکارا
بکنید گفتار خود را بهر حال که باشید او بداند انه علیم بدرستی که خدای
تعالی نیک داناست بذات الصدور بآنچه در سینهاست و در دلهای شماست
پس اسرار مومنان و کافران و احوال ایشان را بداند و جزای

ان بد بدستان وبعضی کویند این امر است لفظا وخبر است معنای ان اخفیتم
کلامکم او اعلنتم فانه علیم وبعضی میکویند این آیت در حق کافران
قریش بود بزبان ودل پنهان وآشکارا رسول را صلی الله علیه وسلم
دشمن می داشتند وقصد بدی میکردند بوی بدشنام وناسزا ومیکنتند
کراهسته وپنهان کویند تا خدای محمد نداند پس این آیت بیامد من که
خدایم پنهان واشکارا بدانم پس کفت جل جلاله اَلَا یَعْلَمُ انداند مَنْ آن
خدایی که خَلَقَ بیافرید همه چیزها را چون نداند حال ایشانرا یا چون نداند
مخلوق خود را وحال اینست که وَهُوَ اللَّطِیْفُ واوست دانا بکارهای پنهان
ورساننده نیکی به بندکان خود وقیل اللطیف دوربین وقیل باریک
بین وشیرین کار اَلْخَبِیْرُ آکاهست بهمه چیزها وکننده است ازان
عارف باید که ظاهر وباطن خود را پاک کند واز التفات بغیر حضرت
الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد بی مکر وحسد وخدیعت
یا انکه اول اشارت بدلیل کرد که آفرینش آسمانها بود وکفت الذی خلق
سبع سموات تا آخر وعذاب منکران وجای ایشانرا یاد کرد وحال مومنان
نیز یاد کرد وعلم خود را بیان کرد وباز اشارت بدلیل کرد که از زمین شد
وفرمود جل جلاله هُوَ الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمْ یعنی آن خدایی که کردانید از
برای شما اَلْاَرْضَ زمین را ذَلُوْلًا یعنی نرم کرد که توان رفت بروی

جون چنین است فَامْشُوْا پس بروید فِیْ مَنَاکِبِهَا در کنارهای وی یا در
کوههای بلند وی یا راههای وی یقال ذل البعیر ذلا یعنی رام شد شتر
رام شدنی وهو ذلول ووی رام است المنکب الفارث وفیه استعارة
مصرحة وتخییل علی ما یخفی وَکُلُوْا مِنْ رِزْقِهٖ وبخورید از روزی خدای
که از زمین بیرون می آرد برای شما وَاِلَیْهِ وبآن خدایست جل جلاله
اَلنُّشُوْرُ زنده کردن شما وپراکنده کردن از کور در قیامت از برای جزا
یعنی دلیل بر هستی من که خداوندم آنست که آسمانرا بیافریدم تا نظاره کنند
وزمین را از برای شما نرم کردانیدم تا شما باشید وزراعت کنید
در وی واز بهر تجارت روید بروی وبخورید از نعمتهای وی باز
جمع کنیم شما را چون بمیرید در وی وپراکنده کنیم از وی وچونکه منم قادر
حی بر بالای شما آسمان وستارکان در زیر قدم شما زمین دلیل وبیرون
آوردن نعمتها از وی دلیل خوردن وهضم آن دلیل پس زنده کردن
شما آسانست بر رب جلیل ایمان آرد وعرفان تا شوی عزیز وکافر وفاسق مشو
تا نشوی ذلیل چون دلایل عظام نمود بر قدرت وحکمت وعلم وانعام واکرام
وآنرا قبول نکردند بیان عذاب کرد که اکر خواهد بزمین فرو بردشان یا بلای
از آسمان فرستد وکفت جل جلاله ءَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید شما مَنْ فِی السَّمَآءِ
آن خدایی که در آسمانست قدرت وسلطنت او وقیل در آسمانست پادشاهی وعرش

وکرسی او ویا از عذاب ورحمت او أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ که فرو برد شمارا الْأَرْضَ
بزمین فَإِذَا هِيَ پس آنگاه زمین تَمُورُ می جنبد وفرو می برد شمارا
بخود ومیکردد بشما جون آب که کسی را غرق کند وعذابی کند شما کافرانرا
جنانکه قارونرا کرد وبزمین فروبردش أَمْ أَمِنْتُمْ یا ایمین شدید شما
مَنْ فِي السَّمَاءِ ازان خدایی که در آسمان قهر وقدرت اوست أَنْ يُرْسِلَ
که فرستد عَلَيْكُمْ برشما حَاصِبًا سنکی یا بادی که دروی حصباست یعنی سنک ریزه
که بیندازد یعنی سنک را برشما فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که کَيْفَ
جکونه است نَذِيرِ ترسانیدن وعذاب من پس یاد کرد حال منکران را
وکفت جل جلاله وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ وبدرستی که دروغ کوی داشتند
آن کافرانی که مِنْ قَبْلِهِمْ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خودرا
جنانکه این کافران ترا یا محمد دروغ کوی میدارند فَكَيْفَ كَانَ پس جکونه بود
نَكِيرِ عذاب من ایشانرا بسبب انکار کردن ایشان پیغمبران مرا وقبول ناکردن ایشان
حکمهای مرا وقیل نکیری انکار من افعال ایشانرا وکردانیدن من احوال
ایشانرا بعضی را بزمین فروبردم وبعضی را بلای از آسمان آمد سنکها
وبادهای باسنک بعضی را حمدونه کردانیدیم وبعضی را خوک کردانیدیم
پس شما ای کافران مکه زود باشد که عذاب مرا در دنیا وآخرت ببینید باز دلیل
قدرت خودرا بیان کرد که درمیانه زمین وآسمانست وکفت جل جلاله أَوَلَمْ يَرَوْا

انمی

انمی نکرند یعنی بنکرند إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ که می پرند بربالای ایشان
صَافَّاتٍ باسطات أَجْنِحَتَهُنَّ یعنی درحالتی که کشایند پرهاشانرا وصف کننده
پرهاشانرا وَيَقْبِضْنَ ای وقابضات وفرازکیرندکان بالهاشانرا در پریدن
عطف على الفعل الدال عليه الصافات تقديره يصففن اجنحتهن في الهواء
ويقبضنها بعد البسط یعنی کاه بال باز کرده می پرند که بال را بجنبانند وکاه
بال را می جنبانند ومی پرند وپرها برهم میزنند در پریدن مَا يُمْسِكُهُنَّ باز نمیدارد
این مرغانرا ونکاه نمیدارد نشان درهوا درحال که پر کشاده می بودند
ودرحال که جمع میکردند پرهاشانرا درهوا إِلَّا الرَّحْمَنُ مکر خدای بخشاینده
إِنَّهُ بدرستی که وی بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ بیناست بهمه جیزها وداناست بصلاح
هرجیزی جون حق تعالی مرغانرا درهوا میدارد بقدرت خود اکر علت پر
بودی بایستی که مرغ خانکی همجنین بودی وشب پرک جنین نبودی جونکه پر ندارد
پس خدای عز وجل قادراست بر هرکه خواهد از عذاب ورحمت وبر زنده کردن
بعد از مردن اکر عذاب کند کیست که شمارا یاری کند جنانکه فرمود جل جلاله
أَمَّنْ یا کیست که هَذَا الَّذِي آنکه هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ اولشکراست مرشمارا يَنْصُرُكُمْ
یاری کنندکان شمارا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز از خدای تعالی إِنِ الْكَافِرُونَ
إِلَّا فِي غُرُورٍ نیستید کافران مکر در فریفتن نفس وشیطان ودنیا مر ایشانرا
باز فرمود أَمَّنْ هَذَا الَّذِي یا کیست آنکه يَرْزُقُكُمْ که روزی دهد شمارا

ان امسک رزقه اگر باز دارد خدای تعالی روزی خود را از شما یعنی از بتان
شما کدام است که لشکر باشد شما را و یاری دهد شما را اگر بلای خدای تعالی
بیاید کدام است از بتان شما که روزی دهد شما را اگر حق تعالی روزی باز دارد
جون عاجز شدند از جواب و حق را گردن ننهادند حق تعالی فرمود بل
لجوا فی عتو و نفور بل که استیهیدن در گردن کشی و رمیدن از حق و از
اقرار کردن بحق ای درویش حق را از اهل حق قبول کن و عناد و تمرد را دور
کن تا از دوستان شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان باشی جنانکه حق تعالی
بیان کرد و گفت جل جلاله افمن یمشی ابس آنکسی که می رود مکبا علی وجهه
بروی افتاده الاکباب بروی افتادن اهدی راه راست یافته تر است
یا راه راست یابنده تر است ام من یمشی سویا یا آنکسی که می رود راست
وایستاده بر پای بی آفت علی صراط مستقیم بر راه راست یعنی کافر برابر نیست
در راه راست یافتن بمومن حال مومن جنانست که کسی براه راست رود
بر پای خود و نیفتد بروی و حال کافر جنانست که کسی برود در راه ناهموار
و بر روی افتد و بسیار بلغزد یا حال مومن همجون کسی بیناست می رود
و می افتد بر روی یا کافر که در دنیا ایمان نیاورد حق تعالی وی را بقیامت
بر روی روان کند بدوزخ و مومنان خرامان میروند ببهشت و بعضی
میگویند ازین آیت کافران ابوجهل مراد است و از مومنان رسول صلی الله

علیه وسلم یا امیر المومنین حمزه یا همه مومنان و یا همه کافران و فی الکلام
تمثیل حال عارف و زاهد و حال اهل هوا و اهل رضا و حال متشرع و مبتدع
و حال عالم و جاهل همین دان ؛ سیر عارف هر دمی تا تخت شاه ؛ سیر زاهد
هر دمی صد ساله راه ؛ جون عارف بمحبت و شوق بندگی میکند و زاهد بخوف
وطمع ؛ جون یحبون بخواندی در نبی ؛ با یحبهم قرین در مطلبی ؛ بس محبت
وصف حق دان عشق نیز ؛ خوف نبود وصف یزدان ای عزیز ؛ وصف حق
کو وصف مشتی خاک کو ؛ وصف حادث کو وصف پاک کو ؛ نصیب واعظ
حقانی اینست که بر راه راست خواند و بر منکر خود رحم کند همجون بینا بر
نابینا رحم میکند و عصاکشی کند مر کور از یعنی وعظ و نصیحت و تحمل آن بکند که
جون در آیت گذشت گفت که کیست که لشکر کشد و نصرت بدهد مر شما را و
کیست که روزی دهد مر شما را درین آیت مر حبیب خود را فرمود صلی الله علیه
وسلم که تا جواب گوید قل بگوی ای محمد هو آن نصرت دهنده مر شما را
الذی آن خدایست که انشاکم بیافرید شما را بقدرت خود الانشاء آفریدن
و آغاز کردن و پدید آوردن و جعل لکم السمع و گردانید از برای شما
گوش شنوا و الابصار و جشمهای بینا را و الافئدة و دلهای دانا را دلیل
بر هستی او در نفس شماست و بعضی را کور و کر و بی عقل آفرید و بعضی را شنوا
و بینا و دانا آفرید تا شکر گویند مر خالق خود را بسیار بس شما قلیلا ما تشکرون

اندکی شکر میکویند یا خود هیچ نمیکویند قلت بمعنی عدم است نصیب عا
اینست که هستی خودرا و هستی همهٔ اعضای خودرا و همهٔ اشیارا و علم
خودرا از حضرت حق عز و جل داند ۞ از کجا جوییم علم از ترک علم ۞ از کجا جوییم
علم از از ترک سلم ۞ از کجا جوییم ترک هست از هست ۞ از کجا جوییم دست
از ترک دست ۞ هم تو تانی کرد یا نعم المعین ۞ دیدهٔ معدوم بین را هست بین
و چون کافر شدند و بتانرا پرستیدند و خدای تعالی را هیچ شکر نکفتند
باز فرمود حبیب خودرا علیه السلام تا جواب روشن ترکوید بس فرمود
قُلْ هُوَ الَّذِی بکوی ای محمد آن نصرت دهنده مر شمارا در جنکها و روزی
دهنده شمارا در دنیا آن خدایست که ذَرَأَکُمْ بیافرید شمارا العدم فِی الارض
در زمین و ۞ و آن خدایست که اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ باو کرد کرده شوید از پس مردن
و زنده شدن و بازکشت شما برحمت او و بعذاب او باشد دوستانرا و مومنانرا
در بهشت جای دهد و کافرانرا و دشمنانرا در دوزخ نصیب عارف آنست که
شنوایی و بینایی و دانایی و زندکی و مردکی همه از و داند و خلایق را
مظاهر شناسد چنانکه عارف رومی فرماید ۞ چون تو سرنای منی بی
دم ما نالهٔ مکن ۞ تا چو چنکت ننوازم زنوا هیچ مکو ۞ ذره کان محو شد
در آفتاب ۞ چنک او بیرون شد از روی حساب ۞ چون ز ذره محو
شد نفس نفس ۞ خشک اکنون چنک خورشیدست بس ۞ رفت از وی

جنبش

جنبش و طبع و سکون ۞ از چه از انا الیه راجعون ۞ ما بحر تو ز خود راجع
شدیم ۞ واز رضاع اهل مستغرق شدیم ۞ در فروغ ماه مانده ای زغول
لاف کم زن از فروع از اصول ۞ جنک ما و صلح ما ای نور عین ۞ نیست از ما
هست بین الاصبعین ۞ . چون از اول سوره تا اینجا از عذاب کافران
و راحت مومنان و زنده شدن ایشان در روز قیامت خبر کرد کافرانرا
بطریق مسخرکی و انکار از محمد و محمدیان کافران می پرسیدند که قیامت
کی خواهد بود ازان نیز خبر کرد و کفت وَیَقُولُونَ میکویند کافران
مَتَی کی باشد هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ این وعده اکر هستید شما راست
کویان نصیب عارف آنست که از انکار منکران خسته دل نشود و چون بیش
ازین به بهتر از ما نیز کرده اند آنچه کرده اند و شکر کویند که از منکران نیستید
خطاب شد مر حبیب خودرا صلی الله علیه و سلم تا بکوید جواب ایشانرا
قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ بکوی ای محمد بدرستی که نیست دانستن آمدن قیامت
نزد هیچکس مکر نزد خدای تعالی وَإِنَّمَا أَنَا نَذِیرٌ و بدرستی و راستی که نیستم من
مکر بیم کننده و خبر کننده از قیامت مُبِینٌ پیدا کننده آنچه بر من فرستد
و مرا فرماید تا بکویم من نمیدانم که کی خواهد بود یا نیستم من مکر پیدا کننده یا پیدا
و رسول ظاهر اما آن لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما پیداست و از
دروغ کفتن مبراست من محمد امینم و رسول مبینم و چون شمع منیرم بباد انکا

منکران نمیرم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس چونکه بینند آن وعده را یعنی عذاب قیامت را
زُلْفَةً ای ذا زلفة نزدیک سِيئَتْ غمگین گردد و سیاه شود والسوء و
المساء غمگین کردن وقیل زشت شود یعنی وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا رویهای
آنکسانی که کافر شده باشند وَقِيلَ هَٰذَا الَّذِي گفته شود مر ایشانرا این
آن عذابست که كُنْتُمْ بودید شما بِهِ تَدَّعُونَ که آرزو می بردید او را و میگفتید
که کی باشد این وعده قیامت الادعا خواندن و دعوت کردن و آرزو
خواستن و بعضی میگویند چون مومنان میگفتند که ما را خدای تعالی
نصرت خواهد داد در دنیا و شما را عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما
و در قیامت بدوزخ و ایشان مسخرگی میکردند و میگفتند که کی خواهد بود این
وعده حق تعالی این آیت فرستاد که چون کافران عذاب را ببینند در دنیا
نزدیک چنانکه روز بدر را دیدند غمگین شوند سیاه روی شوند و فرشتگان
جان ایشانرا بگیرند گویند این عذابست که شما مسخرگی میکردید بر مومنان
و میگفتید که کی خواهد بودن و حق تعالی فرمود قُلْ بگوی ای محمد
مرین کافرانرا که مسخرگی میکنند بتو و به یاران تو و هلاک تو میطلبند
أَرَأَيْتُمْ آیا می بینید إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک کند مرا خدای تعالی وَمَنْ مَعِيَ
و هرکسی که با منند از مومنان و نصرت و غلبه بدهد ما را بشما أَوْ رَحِمَنَا
یا رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بشما در دنیا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ

پس کیست

پس کیست که برهاند و امان دهد کافرانرا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از شکنجه
دردناک در دنیا و آخرت یعنی ما را که معبود الله است و قادرست و رحیم
است و اگر نصرت ندهد در دنیا و عقبی شما را معبودان معبودان شما کی توانند
نصرت داد و شما را چونکه مگس را از خود دور نمی توانند کرد باز فرمود
که قُلْ بگوی ای محمد هُوَ الرَّحْمَٰنُ آن معبود ما نیک بخشاینده است آمَنَّا بِهِ
ایمان آوردیم بوی وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا و بر وی توکل کردیم و کار خود بوی
گذاشتیم امید میداریم که ما را فرو نگذارد و بر دشمنان ما را نصرت و غلبه دهد
چونکه مهربان بر مومنان و کارگذار دوستانست التوکل تکیه کردن
یعنی پشت بکسی باز نهادن و نصیب درویش آنست که از درگاه او روی
نگرداند و بهیچ چیز و بهیچ کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم است و دوستانرا
فرو نگذارد ؛ نقش جفا کی کند پشت بمالی کند ؛ پشت ندارد چو شمع
او همگی اوست اوست ؛ فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد ای کافران که بدانید که
مَنْ هُوَ کیست وی فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی زود باشد که دوستانرا
بر دشمنان غلبه دهیم در دنیا و برحمت برسانیم در عقبی چنانکه کردیم محمد
و محمدیان در روز بدر جبرئیل و میکائیل را با فرشتگان مدد ایشان فرستادیم
ابوجهل و یاران او را و لشکر او را کشته و خسته کردیم نصیب درویش آنست که
صبر کند بجفاهای منکران تا حق تعالی نصرت او کند و همه منکران بدانند و روی

براه آرند بعضی بتحقیق و صدق و بعضی بتقلید و طمع دنیاوی و رزق
و سنت الهی باین رفته است چنانکه مشاهده کرده شده است و در وقت
اولیا و انبیا باز حضرت مولی تعالی فرمود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگوی ای محمد با این مشمنان
آیا می بینید شما و بیان کن با ایشان نعمتها را و دلیل هستی و قدرت ما را
إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ اگر گردد آب رودها و چشمها و چاههای شما غَوْرًا
ای غائرا فرو رونده بزمین و خشک گردد فَمَنْ يَأْتِيكُمْ پس کیست که
بیارد شما را بِمَاءٍ مَعِينٍ آب روان و پیدا یعنی اگر آب شما را معبود در زمین
فرو برد کدام بت معبود شما بیارد آب را برای شما و آن خدایی که شما را
با وجود کفر و کافری آبهای شیرین از چاهها و رودها و چشمها میدهد
ما را اگر ایمان آوردیم بوی کی فرو گذارد و قیل اگر نور چشمها تان را
ببرد که آنرا بیارد یکی از بی باکان و ناپاکان که طبیب بود نادان چون
این آیت را خواند گفت ما این آب را از زمین به بیلها و به میتینها برآریم
و چاهها بکنیم در حال کور شد و آواز شنود که آب سیاه از چشمت
برداشت رو آب سفید پیدا کن به بیل و به میتین در شرح کشاف
سید یمنی آورده است که این طبیب محمد بن زکریا بود نعوذ بالله من ذلک
نصیب درویش اینست که قبول و رد خلق از حق تعالی بیند و عزت
در طاعت او داند و خوری و مذلت در بی فرمانی او شناسد بدانکه

رسول صلی الله علیه وسلم گفت ان سوره فی القران ثلاثون آیة شفعت
لرجل حتی غفر له وهی تبارک الذی بیده الملک وقال النبی صلی الله علیه
وسلم هی المانعة وهی المنجیة تنجیه ای القارئ من عذاب الله یعنی فی القبور
وروی انه صلی الله علیه وسلم لا ینام حتی یقرأ الم تنزیل و تبارک الذی
بیده الملک هکذا فی المصابیح **سورة القلم خمسون آیه** بسم الله الرحمن الرحیم
ن بدانکه حروفهای که در اوایل سورهای قرآنست دران دو مذهب است
یکی آنکه از متشابهاتست و آن سریست از اسرار حق سبحانه و تعالی ایمان
آریم بوی و مشغول نشویم بکیفیت آن این قول امیر المومنین ابو بکر صدیق
رضی الله عنه و مذهب دیگر آنست که تاویل این حروفها کرده و علما و عرفا
در کتب نوشته اند ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که مراد ازین ن آن
ماهی است که زمین در پشت ویست و نام او یهموت است و ضحاک گفت که
دواتست و غیر آن نیز گفته اند بدانکه آسمان هفت است و زمین هفت
چنانکه خدای تعالی گفت در قرآن اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ
الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ در کشاف آورده است که میان هر آسمانی مقدار پانصد
ساله راهست و سطبری هر آسمانی مقدار پانصد ساله راهست و زمینها نیز
چنین است و ابن عباس گفت در زمینها مخلوقات حق هستند و در تفسیر
دیگر آورده است که ضحاک گفت دران زمینها هیچ کس نیست مگر در زمین که

ظاهر است در تفسیر آورده است که این هفت زمین بر سر فرشتهٔ ایست
و یکدست وی بمشرق است و دست دیگر بمغرب کرانهای زمین بر دو دست
وی است و دو پای این فرشته بر پارهٔ زمرد است پانصد ساله راه سطبری
وی و این پارهٔ زمرد بر پشت گاویست و پایهای این گاو بر سنگیست بزرگی
آن سنگ و سطبری وی همچون هفت آسمان و زمین است و در قرآن در قصهٔ
لقمان مذکور است که یَا بُنَیَّ اِنَّهَا اِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ
یعنی ای پسرک من اگر نیکی و بدی باشد اندازهٔ سپندانه در صخره باشد
اَوْ فِی السَّمٰوٰاتِ اَوْ فِی الْاَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللهُ یا در آسمانها باشد یا در زمینها
باشد بیارد و حاضر گرداند خدای تعالی آنرا برای حساب در کشاف و کواشی
آورده است که این صخره سنگیست در زمین هفتم که نامهای کفار و فجار
دران می باشد و نام وی سجین است و فی الحدیث اِنَّ سِجِّینًا اسفل سبع
ارضین و این سنگ بدین بزرگی بر بالای گردن ماهیست و باقی پشت ماهی
خالیست و زیر این ماهی دریای بزرگیست ایستاده و زیر این دریا باد است
باد را بقدرت خود نگه میدارد تا بدانی که بنای عالم بر باد است وَالْقَلَمِ و بحرمة
آن قلم که بوی در لوح محفوظ نوشته شده است هرچه بود و باشد تا قیامت
و آن قلم از نور است بالای او پانصد ساله راهست و لوح تختهٔ ایست
از یکدانهٔ مروارید سفید درازی او همچون آسمان تا زمین و پهنای او از

مشرق

از مشرق تا بمغرب کرانهای او مرصع بجواهر غلاف او از یاقوت
سرخ است سر او بعرش رسیده است و پایان او در کنار فرشتهٔ
ایست که نام او طریوتست در کشاف آورده است که لوح بر بالای آسمان
هفتم است یا بحرمت آن قلم که بآن نویسند مردمان وَمَا و بحرمت
آنچه یَسْطُرُوْنَ می نویسند فرشتگان از خیر و صلاح و یا همه نویسندگان
خیر چون قرآن و حدیث و علوم شرعیه و فواید دینیه سوگند یاد کرد
حق تعالی و گفت بحرمت نون یعنی آن ماهی معین و بحرمت قلم نوشته
شده که مَا اَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّکَ ای بانعامه به نیکی پروردگار تو
بر تو که پیغامبری و سروری و مهتری بِمَجْنُوْنٍ دیوانه نیستی بلکه برگزیده
الهی وَاِنَّ لَکَ بدرستی که مر تراست لَاَجْرًا مزدی غَیْرَ مَمْنُوْنٍ نه بریده
شده و بپایان نارسیده یعنی ترا ثوابیست و کمالاتیست که آنرا هیچکس
نداند مگر خدای تعالی وَاِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ و بدرستی که تو ای محمد بر خوی
بزرگی و خلق وی دانستن قرآن بود یعنی عمل کردن بقرآن خلق نیکوی
محمد است صلی الله علیه و سلم و همه خلقهای نیکو که در قرآنست از امر و نهی
و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوت آدم و فهم ادریس
و شکر نوح و جود هود و خلت خلیل و زیادت بران نیز داری
چنانکه گفت اَدَّبَنِی رَبِّی فَاَحْسَنَ تَاْدِیْبِی ۞ آنچه خوبان همه دارند

تو تنها داری ⁂ و شیخ جنید گفت رحمه الله که خلق عظیم او این بود که
همت او جز خدای تعالی نبود و ابو دردا گفت رضی الله عنه در قیامت
در ترازوی بنده هیچ چیز گران تر از خلق نیکو نباشد و جبرئیل گفت مر رسول را
صلی الله علیه وسلم او تیک مکارم الاخلاق أَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ و تُعطی
مَنْ حَرَمَكَ و تَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَلِهذا الحَدِيثُ فواید کثیرة سبب نزول
این سوره آن بود که چون وحی آمد و مصطفی صلی الله علیه وسلم اظهار کرد
دین خود را و خدیجه و ابی بکر صدیق رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز
گذاردند و پیدا کردن کافران و گفتند که محمد دیوانه است حق سبحانه
و تعالی این سوره فرستاد سوگند یاد کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده
منست و مخصوص است بانعام عام و اخلاق کریم و او را تمام نصیب درویشیست که
همچون ماهی خاموش و بارکش و همچون قلم مکسور القلب باشد تا مظهر علوم
مسطوره و عیوب مستوره گردد و دیوانه وار برسوم اهل دنیا سر فرو
نیارد ⁂ خاموش شو چو ماهی و صافی چو آب بحر ⁂ تا زود بر خزینه گوهر
شوی امین ⁂ چون ندارم با خلایق الفتی ⁂ خلق پندارند که ما دیوانه ایم
و جز بقای مولی تعالی هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله
آن متناهی نیست مزد غیر مقطوع غیرمحمد و محمد را زانست که بنعم سرمدی و بسیر
و بسلوک در صفات و ذات صمدی در آن مشتغل باشند مسکین ابلهی که از

از چنین حضرت باندک طعام قناعت کرده باشد و ازین سیر و سلوک
محروم باشد مَنْ كَانَ فِي هذه أَعْمَى فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا اللهم
اجعلنا من الواصلین المشاهدین فَسَتُبْصِرُ پس زود ببینی تو ای محمد وَيُبْصِرُونَ
و ببینند آنکسانی که ترا دیوانه است میگویند و بدانند که بِأَيِّكُمُ کدام شما
الْمَفْتُونُ دیوانه است و کلمهٔ با زاید است یا مفتون بمعنی فتون باشد
و فتون جنونست و معنی این باشد که زود بود که بدانی تو و ایشان که بکدامی شما
دیوانگیست یعنی دیوانه ایشانند نه تو نصیب درویش اینست که در انکار منکران
صبر کند تا جزای ایشان حق تعالی بدهد گفته اند که بوستان عارفان از زرود
بار منکران آب می خورد ⁂ منکر ز نومیدی گوید بنای آن بنده او
سازد آن گفت سنایی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که پروردگار تو دانا
تراست بِمَنْ ضَلَّ بآنکسی که گمراه شده است عَنْ سَبِيلِهِ از راه راست و دین حق
که حق تعالی پیدا کرده است وَهُوَ أَعْلَمُ و خدای تعالی داناتراست بِالْمُهْتَدِينَ
بکسانی که راه راست یافته اند الاهتدا راه راست یافتن بعلم قدیم دانسته
است که گمراهی اگر اختیار خواهد کرد و بدوزخ خواهد رفت و که راه راست
قبول خواهد کرد و به بهشت خواهد رفت سخن شیخ پیر هری است یعنی شیخ
عبدالله انصاری رحمة الله علیه همه کس از روز آخر ترسند عبدالله از
روز اول ترسد همه از تو ترسند و عبدالله از خود از تو نیکی دیدم و از

خود بدی فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس پی روی مکن دروغ گویان کافرانرا
وبمراد ایشان کار مکن چونکه کافران گفتند ای محمد در دین ما درای
وبتان ما سجده کن تا ترا مال بسیار بدهیم وکلانتر خود سازیم وعروسان
صاحب جمال دهیم این آیت آمد وَدُّوا دوست میدارند این کافران
لَوْ تُدْهِنُ که کاشکی چرب نرمی کنی ومدارا کنی با ایشان فَيُدْهِنُونَ پس ایشان چرب
نرمی کنند ومدارا کنند بتو مداهنت را از دهن گرفته اند یعنی چرب نرمی
سخن کردن وبخوش آمد سخن گفتن وحق را پوشیدن نصیب متشرع آنست که
بفجار واصحاب بدعت وضلالت چرب نرمی نکند قال النبی صلی الله علیه وسلم
اذا لقیت الفاجر فالقه بوجه مکفهر یعنی هرجاگاه که پیش آیی با فجار وفساق
واصحاب بدعت پس ملاقات کن با وی ترش در حقایق التفسیر آورده است که
سهل بن عبد الله گفت رحمه الله علیه من صحح ایمانه واخلص توحیده فانه لا
یانس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یواکله ولا یشاربه ویظهر له العداوة من نفسه
ومن داهن مبتدعا سلبه الله تعالی حلاوة السنن ومن تحبب الی مبتدع
نزع نور الایمان من قلبه یعنی مومن باید که انس نگیرد بمبتدع با وی ننشیند
وطعام وآب نخورد هرکه دوستی کند با وی نور ایمان واسلام را بگیرند
از وی چون توانگر کافران ولید بن مغیره بود وکلانتر ایشان تخصیص کرد
ویرا بعد از تعمیم وگفت وَلَا تُطِعْ وفرمان برداری مکن ای محمد كُلَّ حَلَّافٍ

هر خورنده را مَهِينٍ خوار وحقیر ودروغ گوی وضعیف در دین حق
سبحانه وتعالی هَمَّازٍ عیب کننده مردمان وغیبت کننده ایشان
مَشَّاءٍ سخت رونده در میان خلق بِنَمِيمٍ بسخن چینی یعنی در میان خلق
سخن می برد وخلق را در می اندازد ودر حدیث است که لا یدخل الجنة صاحب
نمّ یعنی خبرکش در بهشت در نیاید مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ سخت باز دارنده نیکی یعنی سخت
بخیل وباز دارنده خلق را از ایمان آوردن مُعْتَدٍ سخت ظالم از حد در
گذرنده در ظلم وستم أَثِيمٍ سخت گناه کار عُتُلٍّ سخت ناپاک وبدخوی
بَعْدَ ذَلِكَ بعد ازین عیبها عیب دیگر را رد کرد که آن عیب این است
زَنِيمٍ حرام زاده است از مادر ویرا پدر معین نبود بعد از هژده سال ویرا
مغیره به پسری قبول کرد وگفت بمادر وی زنا کرده بودم واین ولید
از آن زنا متولد شده است حق تعالی دوست خود را میگوید که این دشمن
مرا که عیبها از و شنودی فرمان برداری مکن أَنْ كَانَ از برای این که
باشد وی ذَا مَالٍ صاحب مال وَبَنِينَ وبا پسران یعنی از برای توانگری وی
وقوت شوکت ونصرت پسران بقوت وی ده پسر بود مر ویرا فرمان او مبر ومیل
با و مکن که او دشمن ماست چون کتاب ما را قبول نمیکند إِذَا تُتْلَى چون خوانده
میشود عَلَيْهِ بر وی آيَاتُنَا آیتهای قرآن که فرستاده ماست قَالَ أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ میگوید این افسانها ونبشته شده پیشینیانست ودروغ است

وامام حمزه وبکر که راوی امام عاصم است ءَاَنْ بد وهمزه خوانده اند
وباقی قرا بیک همزه خوانده اند تقدیره علی الاول اَلِاَنْ کَانَ ذَامَالٍ
وبنین تُطِعْهُ یعنی لاتفعل ذلک وعلی الثانی تقدیره لاتُطِعْهُ لِاَنَّ کَانَ
جون این کافر را یاد کرد وعیبهای بد او را یاد کرد وجزای او را یاد
کرد وگفت جل جلاله سَنَسِمُهُ هرآینه زود باشد که داغ نهیمش الوسم داغ
کردن نهادن عَلَی الْخُرْطُوْمِ بر بینی در قیامت یعنی روی او را سیاه
کنیم خرطوم گفت مراد همه رویست بیشتر مفسران برانند که این کافر ولید
بن مغیره است وبعضی میکویند که ابوجهل است وبعضی میکویند که مراد همه
کافرانند نصیب درویش اینست که ازین عیبها که یاد کرده شد درین آیت
دور باشد وسوکند بسیار نخورد ودروغ نکوید وعیب کس نکند وسخن
چینی نکند وبخیل نباشد وکناه بی پشیمان نباشد بدخوی وزناکار نباشد
واز فرمانهای خدای تعالی سرکشی نکند وکسی را از برای مال وقوت فرمان
برداری نکند بخلاف فرمان برداری حق تعالی نکند واز حق کویی باز نه ایستد
وباید که با دوستان حق تعالی دشمنی نکند که ملعون ابدی کردد ورسوای
دنیا وآخرت شود جمله عالم زین کمراه شد کم کسی ز ابدال حق آکاه شد
بدانکه حق تعالی ببرکت مصطفی علیه الصلوة والسلام اهل مکه را عزیز کرد وروی
زمین از بلای اصحاب پیل وغیر آن نکاه داشت وکعبه را قبله ساخت

ونعمتها بر ایشان بسیار کرد وشکر نکفتند وقدر وی ندانستند وبوی
ایمان نیاوردند وویرا از میان ایشان بمدینه برد وقبله را کردانید
ومسجد اقصی را قبله کرد ونعمتهاشانرا برد ودر جنک بدر هلاک کردشان
بعد از آن هفت سال در میان ایشان قحط شد تا غایتی که استخوانها را
آرد می کردند ومیخوردند وهرجا که میرفتندی بی عزت وبی حرمت وترسان
می بودند وایشانرا غارت میکردند بلاهای بسیار بایشان پیدا
شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد ومیکوید که اِنَّا بَدَرْتُمْ واتی کرِ
اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ آزمودیم اهل مکه را نعمتها دادیم باز از ایشان کرفتیم یعنی آنچه
بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم کَمَا بَلَوْنَاهُمْ چنانکه آزمودیم
اَصْحَابَ الْجَنَّةِ خداوندان باغ وبوستان ملکی را که در ولایت یمن بود که اول
ایشانرا عطا دادیم چونکه شکر نکفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکه را قصه آن
بوستان این بود که پیرمرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن بجایی که او را
ضروان کویند از صنعان بمقدار فرسنک دور بود واو را باغی بود که
دروی از هر نوع نعمتها بود وزراعتها بود چون وقت چیدن آن میوها و
درویدن زراعتها شدی فقیرانرا بسیار دادی ودر راه خدای تعالی میدادی
در وقت درویدن وجاشی آرد کردن ونان پختن چهار بار عشر دادی
حق تعالی ویرا برکت داده بود که تا سال دیکر ویرا نعمتها بس میکرد چون وی فوت

شد از وی بسر ماند و گفتند که ما را زن و فرزند بسیار است ما نتوانیم
کرد چنانکه پدر میکرد برادر بهتر ایشان یا میانگی ایشان گفت چنین
مکنید و بندگی حق تعالی بکنید و بر طریق پدر بروید سخن او را نشنودند
و بعده همه اتفاق کردند بدین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفت
إِذْ أَقْسَمُوا سوگند خوردند که لَيَصْرِمُنَّهَا ببریم میوه های این باغ را و بدریم
کشت او را مُصْبِحِينَ بامداد کنندگان باشیم یعنی در بامداد پگاه که
فقیران و گدایان ندانند پنهان از ایشان چنین کنیم وَلَا يَسْتَثْنُونَ
و ان شاء الله نگفتند و قصد نفع خود کردند و رضای حق تعالی را نطلبیدند
فَطَافَ پس برگشت عَلَيْهَا بران بوستان باغ و دهقانها طَائِفٌ گردگردنده
مِنْ رَبِّكَ از بلاهای خدای تعالی و پروردگار تو یعنی بلاهای خدای تعالی
بوی رسید وَهُمْ نَائِمُونَ و ایشان در خواب بودند فَأَصْبَحَتْ پس گشت
آن بوستان كَالصَّرِيمِ همچون شب تاریک بسوخت باتش آسمان و هیچ
درخت و میوه و غله نماند تا چون خاکستر سیاه شد بقول ابن عباس رضی
الله عنهما فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یکدیگر را مُصْبِحِينَ ای داخلین فی
الصبح یعنی در وقت صبحدم أَنِ اغْدُوا که بامداد کنید و پگاه تر بروید
عَلَىٰ حَرْثِكُمْ بر کشت خود و بوستان خود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید صَارِمِينَ
برندگان مر میوه ها را و زراعتها را پگاه تر بروید تا گدایان و مسکینان

نیایند

نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش از انکه پدر ایشان بمقدار قوت سالیانه
میگرفت و باقی را بایشان میداد و هرچه خوشه میشد و در تک خرمن
میماند همه را بفقیران میداد و فقیر از آن چیز بسیار جمع میشد فَانْطَلَقُوا پس جمع
شدند در آخر شب نزدیک صبح رفتند سوی آن بوستان خود وَهُمْ
يَتَخَافَتُونَ و ایشان سخن با یکدیگر آهسته و نرم نرم میگفتند التخافت نرم
و آهسته گفتن أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ که تا در نیاید در ان بوستان امروز
عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ بر شما گدایی یعنی آهسته می رفتند و سخن را آهسته میگفتند
در شب تا فقیران نشنوند و بایشان یکجا در ان بوستان نروند و چیزی
از ان میوه ها نگیرند و حاصل اینکه فقیر از در ان بوستان نگذارند
و چیزی بایشان ندهند وَغَدَوْا و بامداد کردند و رفتند عَلَىٰ حَرْدٍ
بر منع کردن فقیران از ان میوه های آن بوستان یا بر غضب بر فقیران
و کینه بر ایشان قَادِرِينَ توانایان الحرد منع کردن و غضب کردن
یعنی در بامداد رفتند بسوی بوستان خود بقصد اینکه گدایان را چیزی
ندهند از ان میوه ها و غلها و در گمان ایشان بود که ما میتوانیم که
چنین کنیم فَلَمَّا رَأَوْهَا پس چون دیدند آن بوستان را سوخته شده و
سیاه گشته قَالُوا گفتند إِنَّا لَضَالُّونَ بدرستی که ما گم کرده ایم راه
بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما از بوستان خود چون نهانی

خود رفتیم دی روز پر میوه بود و سوخته و سیاه شده بنود پس این
بستان ما نیست چون تفحص کردند نشانهای بوستان خود را شناختند
که این بستان ماست و ما راه گم نکرده ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ
نیست که ما راه گم کرده باشیم بلکه ما محرومانیم از نعمتهای این بستان
بسبب نیت بد که کردیم بر فقیران رحم نکردیم و همچنانکه پدر ما میکرد نکردیم و بخیلی
کردیم قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت برادر نیکوتر ایشان که گفته بود چون نکنید
سخن او را نشنوده بودند یاد شان داد أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آنگفته بودم
مر شما را پیش ازین لَوْلَا تُسَبِّحُونَ بپاکی یاد نمیکنید خدای تعالی را و انشاء
الله یا سبحان الله نمیگویید و کار را بخدای تعالی نمیگذارید که بشومی آن
این بلا را بشما رسانید که بخیلی کردید و نماز نگذاردید و بخاطر این فقیر
می آید که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بد می بردید بحق تعالی که شما را عوض
ندهد و برکت ندهد تا بآنچه گدایان می بردند چنانکه پدر ما را میداد چرا حضرت
او را منزه نگردانیدن ازین گمان زیرا که جوانمرد اعتماد بکرم حق
تعالی میکند خدایش میدهد یکی را مقصد زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بد
می برد بحضرت او از برای آنکه این در حدیث آمده است که البخیل لا یدخل
الجنة وان کان عابدا والسخی لا یدخل النار وان کان فاسقا پس چون
سخن برادر نیکوتر را شنودند قَالُوا گفتند سُبْحَانَ پاکی از همه عیبها وازین

که چرا ندهد جوانمردانرا رَبِّنَا مر پروردگار ماراست إِنَّا كُنَّا بدرستی که
ما گناهکار بودیم پیش ازین در نیت بد کردن ظَالِمِينَ ظلم و ستم کننده
گان بودیم بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار بد خود را گذاشتن
و در ترک کردن توکل بحق تعالی چون اقرار کردند به بدی خود فَأَقْبَلَ
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ پس روی آورد بعض از ایشان بر بعض دیگر يَتَلَاوَمُونَ
ملامت میکردند یکدیگر را این چه بد کرداری بود که ما کردیم و رفتار بد
خود را گذاشتیم و سخن حق سبحانه و تعالی نشنودیم پشیمان شدند قَالُوا يَا
وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم طَاغِينَ از حد بندگی
در گذشتگان و ظالمان و عاصیان و بی فرمانان بودیم چون گناه خود را
دانستند پشیمان شدند و گفتند عَسَى شاید و بود و قیل مگر که رَبُّنَا پروردگار
ما امید میداریم أَنْ يُبْدِلَنَا که بدل دهد ما را خَيْرًا مِنْهَا بهتر ازان بوستان
و میوهای او إِنَّا بدرستی که ما إِلَى رَبِّنَا برحمت پروردگار خود رَاغِبُونَ
رغبت کننده گانیم برحمت او و امید میداریم که ما را ضایع نگذارد چون
توبه بجد کردند و امید برحمت داشتند بهتر ازان بوستان بدهد شان پر نعمت
عبدالله بن مسعود گفت بمن رسیده است که چون ایشان توبه باخلاص کردند
حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که خوشهٔ انگور سیاه وی قد
مرد بودی بر بالا استاده در تفسیر بصائر آورده است که دران شب که توبه کردند

حق سبحانه وتعالی باز آن بوستانرا بهتر ازانکه بود ساخت حق تعالی خبر داد
از عذاب خود مر عاصیانرا در دنیا وگفت کَذٰلِکَ همچون عذاب اینست
اَلْعَذَابُ هر کی شکر نعمت من نگوید وکفران آرد من در دنیا همچنین
عذابش کنم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ وهرآینه عذاب آخرت مر کافرانرا و
عاصیانرا اَکْبَرُ بزرگتر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکه را واهل
آن بوستان را لَوْ کَانُوا یَعْلَمُوْنَ اگر باشند بدانند حقیقت کار را
از گناه باز استند وحق تعالی بدهد بدرویشان وحکمهای اورا قبول
کنند نصیب درویش ازین قصه آنست که شکرهای نعمت ظاهره وباطنه
حق تعالی بجای آرد تا زوال نیابد ونعمت برحمت بدل نگردد وچون عذاب
کافرانرا وعاصیانرا در دنیا وآخرت بیان کرد واز حال متقیان نیز خبر کرد
وگفت جل جلاله اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ بدرستی وراستی که خدای ترسانرا عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگارشان در آخرت جَنَّاتِ النَّعِیْمِ بهشتهای پرنعمت که آنرا
خدای تعالی داند وبس وبر خاطر هیچکس نگذشته است وچشم هیچکس ندیده است
که در قرآن همه وعدهای نیکیها مر خدای ترسانراست نه مر مفتیانراست
ونه مر شیخانراست ونه مر زاهدان ظاهری را وحاجیانرا وغازیانرا و خواجگانرا
که از دوام گیرند ومکرها کنند ونان دهند وخلقانرا صید کنند کافرانکه
میگفتند که اگر قیامت باشد وبهشت ودوزخ باشد چنانکه محمد مصطفی صلی الله

علیه وسلم میگوید مارا بهشت خواهد بود چنانچه در دنیا حال ما بهتر است
از ایشان واگر حال ما بهتر نباشد باری برابر باشد حق تعالی این آیت
فرستاد که اَفَنَجْعَلُ آیا بس نگردانیدیم ما اَلْمُسْلِمِیْنَ مسلمانان را در روز
قیامت کَالْمُجْرِمِیْنَ همچون کافران گناه کار یعنی جزای مسلمانان نعمتها و بهشت
گردانیم وجزای کافرانرا عذاب ودوزخ گردانیم هرگز برابر نباشد الاستفهام
للانکار باز انکار وعتاب کرد حق تعالی بر کافران برین سخن که ایشان گفته
بودند وفرمود مَا لَکُمْ چه بوده است مر شمارا کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ چگونه حکم باطل
میکنید که دوستانرا همچون دشمنان جزا دهیم هرگز چنین نخواهد بود چون
این حکم ایشان باطل بود اورا بیان کرد وگفت جل جلاله اَمْ لَکُمْ کِتَابٌ
یا مر شماراست نامه وکتابی منزل از آسمان که من فرستاده باشم فِیْهِ درین
کتاب تَدْرُسُوْنَ میخوانند الدرس والدراسة علم خواندن اِنَّ لَکُمْ فِیْهِ
این را که مر شماراست دران کتاب لَمَا تَخَیَّرُوْنَ آنچه میگزینید واختیار میکنید از برای
خود واین کتاب هرگز نفرستاده بودم بشما پس از هوای نفس خود حکم باطل
میکنید اَمْ لَکُمْ یا مر شماراست اَیْمَانٌ سوگند ووعدها عَلَیْنَا بر ما که خداوند
شماییم بَالِغَةٌ بنهایت رسیده است این سوگند وراستست واستوار است وباشنده
اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ تا روز قیامت اِنَّ لَکُمْ بدرستی که مر شماراست دران سوگند
ووعدها لَمَا تَحْکُمُوْنَ هرچه حکم کنید از برای خود هرگز این نبوده است

بس حکم شما باطل باشد از هوا و افترا باشد سَلْهُمْ پرس یا محمد این کافرانرا
أَيُّهُمْ کدامست از ایشان بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ باین حکم باطل کفیل و ضامن و پذیرفتار
یعنی این حکم ایشان باطل است و هیچ کدام ایشان قبول نمیتوانند کرد و
کفیل نمیتوانند شد جون میدانند که باطلست أَمْ لَهُمْ یا مر ایشانرا هست
شُرَكَاءُ شریکان مر خدای تعالی را که ایشان بدان ایشان در کواهی چنین
آورده است فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ پس بیارید بتان خود را تا بکویند که
این حکم ایشان راستست و قیامت چنین خواهد بود که ایشان میکویند
إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستند راست کویان که بتان ما چنین کفته اند این
نیز ندارند زیرا که بتان ایشان سنکی و چوبی و جمادی اند که سخن نمیتوانند
کفت در کشاف میکوید که لهم شرکاء ای ناس یشارکونهم فی هذا القول
و برین تقدیر معنی چنین باشد که یا مرین کافرانرا از جنس انس و عقلای عالم
شریکان هستند که موافق ایشان باشند که مو افق این حکم راستست و باطل
نیست این نیز ندارند و هیچکس چنین نکفته است و ما فی الکشاف اولی تامل
بدانکه حق تعالی سخن کافرانرا که ما در قیامت بهتر باشیم از مومنان یا همچون
ایشان باشیم ابطال کرد و از ایشان دلیلی طلب کرد به وجه وجه اول دلیل
نقلی دوم اتفاقی و عهدی سیم عقلی جون ایشان از همه عاجز آمدند حبیب
خود را وعده کرد که ما ایشانرا در قیامت عذاب خواهیم کرد و گفت یاد کن

ای محمد یَوْمَ آنروز را که يُكْشَفُ کشاده شود یعنی پیدا کرده شود عَنْ سَاقٍ
از سختی عظیم و شدت قطیعه یعنی یاد کن آنروز را که پیدا کردانیده شود
در وی بلاهای بزرک را که اولین و آخرین حیران مانند و بترسند
و هریکی را کاری پیش آید که هرگز آنچنان پیش نیامده باشد در لغت عرب
ساق عبارت از سختی کار کفته می شود کشف الحرب عن ساقها سخت شد
جنک اگرچه جنک را ساق نمی باشد فاما جون کسی را کار سخت و دشوار پیش آید
میان را می بندد و جامه را بالا میکشد تا ساق پای پیدا شود چنانکه در کشاف
آورده است قال حاتم اخو الحرب ان عضت به الحرب عضها وان شمرت
عن ساقها الحرب شمرا یعنی چون کار سخت و هولناک پیدا شود وَيُدْعَوْنَ
خوانده شوند خلق را در عرصات قیامت إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن پس
نتوانند کافران و منافقان سجده کردن از بهر آنکه پشتهای ایشان
همچون استخوان پهن شود همچون یک لخت چیز فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً
أَبْصَارُهُمْ پس سجده نتوانند کردن خوار و ترسان باشند چشمهای ایشان یعنی
ایشان بترسند از عذاب هیبت قیامت و چشمهای ایشان بمغاکی فرو رفته
باشد تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ و میرسد بایشان خواری و سیاه رویی بعده بیان
کرد حق تعالی که چرا نتوانند در قیامت سجده کردن و کفت جل جلاله
وَقَدْ كَانُوا بودند این کسانی که سجده نتوانند کرد در قیامت با مومنان

و کارهای بزرگ

در دنیا یدعون خوانده می شوند الی السجود بسجده کردن و نماز آمیخته
بجماعت نمیگذاردند وهم سالمون وحال این بود که ایشان تندرست
بودند و پشتهای ایشان همچون استخوان پهن یک لخت بنود امروز
از برای آن سجده نمی توانند کرد یکی از کبرا مفلوج شده بود چون وقت
نماز شدی دو کس ویرا برداشته بمسجد بردندی و گفتی از هیبت قیامت
وازین حال می ترسم بدانکه بسجده فرمودن در قیامت از برای عقوبت
کافران و عاصیان باشد نه از برای تکلیف مر مؤمنان را چون آخرت جای
تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث و جماعتی از مفسران در تفاسیر
خود معنی این آیت را بطریق دیگر نیز بیان کرده اند و دو حدیث
روایت کرده اند یکی از ابو هریره و یکی دیگر از ابو برده و حدیث دیگر
در کشاف آورده است و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است
یکشف الرحمن عن ساقه فاما المومنون فیخرون سجدا واما المنافقون
فیکون ظهورهم طبقا طبقا کان فیها السفافید الا سفود سیخ آهنین
یعنی استخوانهای پشت ایشان بی بند ها گردد و یک لخت شود همچون سیخهای
آهنین سجده نتوانند کرد و تأویل آیت و حدیث بران وجه میکنند که
مراد از ساق حجاب عظمت که برداشته شود چنانکه ابو هریره روایت
کرد که چون قیامت شود و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب و حساب

که مرادان از کسانی اند که در دنیا ایشان سجده نکردند و نماز بجماعت ...

پیدا شود داد مظلومان از ظالمان بستانند چون فارغ شوند ندا
رسد که هر کسی هر چیزی را که بنده گی کرده باشد پیدا شود و پیش وی میرود
تا در دوزخ اندازد بت پرستان را بصورت بتان و جهودان را بصورت عزیز
پیغامبر فرشته پیدا شود و ترسایان را بصورت عیسی و فرشته پیدا شود و
ایشان را می برد تا بدوزخ تا کسی از ایشان نماند مگر مومنان فرمانبرداران
و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند ندا آید که شما در عقب معبود ان
نروید و ایشان گویند که ما را هیچ خدایی و معبودی نبوده است مگر الله
تعالی ندا آید که اگر خدای خود را ببینید شناسید گویند شناسیم بی چون و بی چگونه
که او را در دنیا ندیده ایم فاما بندگی کردیم او را پس ایشان را قوت
بینایی دهد که هرگز نبوده است نور عظمت کبریایی پیدا شود ایشان
دانند که آن نور رب است جل جلاله همه مومنان فرمان دار در سجده افتند
و منافقان سجده نتوانند کردن رویهای ایشان سیاه گردد و چون
مومنان سر از سجده بردارند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده باشد
این حدیث را ابو برده در پیش عمر بن عبد العزیز از پدر خود روایت
کرده ویرا سه بار عمر بن عبد العزیز سوگند داد که راست میگویی بعده گفت
ما سمعت فی کرامة اهل التوحید حدیثا هو احب الی من هذا الحدیث والله
تعالی اعلم و این ضعیف میگوید که این حدیث در مصابیح هست فاما چیزی زیاده

ونقصانست چون حضرت حق تعالی از حال قیامت خبر کرد وکافران
باور نداشتند وقرآنرا افسانه گفتند رسول را تسلی داد وگفت
جل جلاله فَذَرْنِي پس بگذار مرا یا محمد وَمَنْ و مرا وکسی را که یُكَذِّبُ دروغ
میدارد ترا بِهَذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی تکذیب میکنند قرآنرا افسانه
میدارند وترا دیوانه میگویند وقیامت را منکرند پس بگذار ویرا
تا من هلاک کنم ویرا بعذاب دنیا وآخرت سَنَسْتَدْرِجُهُمْ بدرستی که
زود باشد که درجه درجه واندک اندک ایشانرا بعذاب نزدیک گردانیم
وبگیریم ایشانرا الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانیدن بعقوبت
بنده را وخشم خدای تعالی مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از اینجا ندانند که آنچه
بایشان میکنم عذابست هرجاکه ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشانرا نعمت
دنیا بیشتر دهیم وهیچ بلا بایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش
کنند وَأُمْلِي لَهُمْ مهلت دهیم ایشانرا وعمر دراز تا گناه کنند
وسزاوار عذاب گردند الاملی فرصت دادن إِنَّ كَيْدِي بدرستی که
کید من مَتِينٌ استوارست یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت
استوارست چهارصد سال فرعون را مال ومملکت دادیم وهیچ دردسر
ندادیم نصیب عارف آنست که هرچند که کرامات از وی ظهور کند ترس وی بیشتر
باشد ❁ تا نه بینی نور دین ایمن مباش ❁ کاتش پنهان شود یکروز فاش

نور آبی دان وهم در آب چفس ❁ زانکه داری آب از آتش مترس ❁ قال جنید
رحمة الله علیه لولا مکر الله لما کان عیش الاولیاء ومکر الله ان یطیر فی السماء
ویمشی علی الماء ابتلا در صورت فقر می باشد ودر وی ترس کمتر است ودر صورت
غنا می باشد واینجا ترس بیشتر است که استدراج ومکر باشد نعوذ بالله من ذلک
جواب چندین وچنین تقریر کرد حق سبحانه وتعالی بطلان کفر ایشان وایشان
ایمان نیاوردند باز بطریق تعجب وانکار از کار ایشان خبر کرد وگفت
جل جلاله أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا یا میخواهی تو ای محمد ازین کافران مزدی بر رسانیدن
احکام شریعت فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ از تاوان بسیار
ومالی که از ایشان مطلبی گران بار شده اند بسبب تاوان وزیان پی روی
تو نمیکنند الاثقال گران بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشانرا
زیانی وتاوانی نخواهد بود پس چرا ایمان نمی آرند نصیب درویش اینست که
از اصحاب واحباب خود طمع دنیایی نکند که طبیعت بشریت ازان گریزانست
ودر کارهای دینی مزد نطلبد که عزیمت آنست باز حق سبحانه وتعالی گمان
ایشانرا که ما بر حقیم ابطال کرد وگفت جل جلاله أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک
ایشانست آنچه از خلق پنهانست یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان
می نویسند آنچه حکم میکنند که ما بر حقیم ومحمد بر باطل است این نیز نیست
پس چون هیچ دلیل ندارند وایشان بی عقل اند ودشمنانند غره بنعمة

دنیا شده اند و ترا می رنجانند بی جهتی فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ بس صبر کن از
برای حکم پروردکار خود که ایشانرا فرصت داده است در دنیا چند
روزی مهلت داده است و تعجیل مکن در رسیدن عذاب بایشان وَلَا
تَكُنْ و مباش تو كَصَاحِبِ الْحُوتِ همچون یار ماهی یعنی مباش تو ای محمد
در تعجیل کردن رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول مشو از
رنجانیدن ایشان و دعاء بد مکن چنانکه یونس علیه الصلوة والسلام کرد
و در کشاف آورده است که سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ
اُحُدْ کافران مکه غلبه کردند بر مؤمنان و جفای بسیار کردند خواست
که مصطفی صلی الله علیه وسلم تا دعای بد کند برایشان این آیت آمد که تعجیل مکن
و صبر کن همچون یونس علیه الصلوة والسلام بی صبر مباش اِذْ نَادَی
چونکه خواند خدای تعالی را در شکم ماهی وَهُوَ مَكْظُومٌ و او بر خشم و
بر غم کردانیده شده بود و شکم ماهی زندان او بود و خواندن وی این
بود که لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّی كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ در حدیثست که هر
درمانده و مبتلا شده ببلایی چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالی
وی را نجات دهد لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آن بود که دریافت یونس را
نِعْمَةٌ نیکی و رحمت مِنْ رَبِّهِ از پروردکار او لَنُبِذَ هرآینه افکنده شدی
از شکم ماهی بِالْعَرَاءِ از صحرایی که در وی نه کوه بود و نه درخت و نه خانه

یعنی مشغول کرد و او در شکم ماهی حبس کرده شده بود

وَهُوَ مَذْمُومٌ و او نکوهیده شده بودی یعنی ملامت کرده شده بودی
فاما چون نعمت و رحمت حق تعالی بوی رسید انداخته شد در بیابان خالی
وَهُوَ مَذْمُومٌ یعنی مذموم نبود بلکه مرحوم بود توبه کرد فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ بس بر
کزیدش پروردکارش فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ بس کردانیدش از نیکوان
یعنی از پیغامبران کردانیدش و باز بروی وحی فرستاد و شفاعت
دادش بر قومش نصیب عارف آنست که در بلاها صبر کند و با نکار منکران
متغیر نشود و دعاء بد ایشان نکند بلکه بر سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم
عمل کند که کفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و بداند که الغانی لا یرد
الی اوصافه ❁ بیمار نشود عاشق لیکن نمیرد ❁ ماه ار چه شود لاغر
استاره نخواهد شد فهم من فهم **قصهٔ یونس** علیه السلام این بود که
حق تعالی وی را به پیغمبری فرستاد در زمین موصل و قوم وی بسیار بودند
ایشانرا وعظ کفت و نصیحت کرد و با یمان خواند ایمان بوی نیاوردند
و وی را دروغ کوی داشتند در غضب شد و از خدای تعالی عذاب قوم خود
را طلب کرد وحی آمد بوی که با ایشان بکوی که عذاب خواهد آمد بعد از سه روز
یا بعد از چهل روز و او از میان ایشان بیرون رفت و عروس با دو
پسر بوی رفتند و بکرانهٔ دریا رسیدند ناکاه موج پیدا شد و عروس را
با یک پسر برد و در دریا غرق کرد و کرک آمد پسر دیکرش را ببرد و تنها

ماند در کشتی نشست چون در میان دریا رسید موج بر آورد و کشتیبانان
گفتند که در میان ما بنده هست که از خواجه گریخته است عادت این کشتی را
دانسته ایم تا آنرا در دریا نه اندازیم موج ساکن نمیشود قرعه انداختند
بنام یونس علیه السلام بر آمد باز قرعه انداختند هم بنام وی بر آمد گفتند تو پیغمبر
مرسلی ما ترا در دریا نمیتوانیم انداختن یونس علیه السلام گفت آن بنده که
از خواجه گریخته است منم خود را خواست که در دریا اندازد ماهی دید که
دهان گشاده بهر طرفی که رفت همین دید چاره ندید خود را در آب انداخت
ماهی وی را بدهان گرفت و بشکم فرو برد بماهی الهام رسید که ما این بندهٔ
بزرگ خود را طعمهٔ تو نساختیم فاما وی را در شکم تو باز داشته ایم یک روز
یا هفت روز یا چهل روز فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس یونس علیه الصلوة و
السلام خواند خدای تعالی را در تاریکیها تاریکی دو تاریکی شب و تاریکی شکم
ماهی و گفته اند که آن ماهی را دیگر بخورد تاریکی دریا و دو تاریکی دو شکم
ماهی و در آن شکم این میخواند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
پس از آنکه دعا را بخواند الهام رسید بماهی که وی را بینداز پس بینداخت بصحرا
و او بیمار شده بود و ضعیف شده همچون جوجهٔ مرغ و موی او ریخته حق تعالی
درخت کدو را سبز کرد تا در سایهٔ او باشد و آهوی را الهام داد تا
وی را شیر دهد بامداد و شبانگاه تا قوت شدش و موی بر آمد پس خواب رفت

و آفتاب بروی تافت بیدار شد درخت خشک شده بود غمناک شد وحی آمد
که بر درخت کدو غمناک شدی و بر هلاکت چندین هزار بندگان من چرا
دعای بد کردی و چون سه روز یا چهل روز بگذشت بر قوم وی بلای خدای تعالی
آمد بر بالای ایشان ایستاده مقدار میل و نامهای ایشان سیاه شد چون
دیدند بلاها را گلیمها پوشیدند و بصحرا بیرون رفتند و زنان و فرزندان را
بردند و همه کودکان را و بچگان را از مادر ایشان جدا کردند از یکدیگر بحلی
خواستند و حقهای یکدیگر را گرفته بودند باز دادند و گفتند الهی ایمان
آوردیم بیونس پیغمبر علیه السلام و دین وی را قبول کردیم و این دعا را خواندند
که یا حی حین یا حی محیی الموتی لا اله الا انت حضرت باری تعالی توبهٔ ایشان را
قبول کرد و بلا را برد همه مسلمان شدند و دین کافری را گذاشتند و یونس
علیه السلام را پیدا کردند و عزت او داشتند و با وی بودند و وعظ و نصیحت
او را قبول کردند یونس علیه السلام را حق تعالی نگاه داشت از مکر دشمنان و از بلاها که
و خبر کرد حبیب خود را از آن و صبر فرمودش که ترا نیز از دشمنان نگاه
داشته ایم و نگاه میداریم تو صبر کن رحمت ما که یار تست وَاِنْ ای اِنَّهُ
یعنی بدرستی که شأن و کار اینست که یَکَادُ میخواهند ای محمد الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه از جای بلغزانند ترا و هلاک کنند الازلاق
والزلق لغزانیدن بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهاشان یعنی چشم رسانند ترا لَمَّا سَمِعُوا

الذکر چون شنودند یاد کردند حق تعالی را یعنی قرآن را که در وی ذکر
خدای تعالی است با وی یاد دهنده است امام نافع لیزلقونك بفتح یا
خوانده است و باقی قرا بضم یا خوانده اند زلقه و ازلقه لغزانیدنش
و دور کردنش از جایش یعنی نظر میکنند تو بخشم و قهر که اگر توانند
ترا هلاک کنند بآن امام کلبی میگوید که سبب نزول این آیت این بود که
چون کافران قریش را هر حیله که بود کردند برسول الله حق تعالی او را نگاه
داشت مردی بود در عرب که نام وی عبد الله که سه روز چیزی نخوردی
بعد از آن هر چیزی را که چشم رسانیدی آن چیز هلاک شدی کافران
او را گفتند که محمد را چشم رسان تا وی هلاک شود و ما از وی باز رهیم
آن ملعون گفت که باین خوبی و خوش سخنی که محمد است هرگز ندیده ام
قصد چشم رسانیدن کرده بود ویرا ازین سخن حق تعالی رسول را
نگاه داشت و چشم آن کافر کار نکرد رسول گفت علیه الصلوة والسلام که
العین حق یعنی چشم رسانیدن بارادت حق تعالی است اثر دارد و
امام حسن بصری گفت داروی چشم زخم خواندن این آیت است که وَاِنْ
یَکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَكَ بِاَبْصَارِهِمْ و هر چه در چشم نیک نماید
باید گفت که اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند
کافران اِنَّهٗ بدرستی که محمد لَمَجْنُوْنٌ دیوانه است وَمَا هُوَ و نیست این

قرآن

قرآن اِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِیْنَ مگر یاد دهنده مر جهانیان را در تفاسیر چنین
آورده است و بخاطر این فقیر چنین می آید که احتمال دارد که هو راجع باشد
برسول الله صلی الله علیه وسلم کافران او را دیوانه میگفتند ذکر یعنی
ذاکر باشد والله اعلم و قصر قلب باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است
و ناصح و واعظ همه عالمیانست چنانکه میگوید رجل عدل ای عادل والله تعالی
اعلم بسم الله الرحمن الرحیم اَلْحَآقَّةُ روز قیامت مَا الْحَآقَّةُ چه روز
قیامت وَمَا اَدْرٰیكَ و چه دانی تو ای محمد مَا الْحَآقَّةُ که چیست روز
قیامت یعنی هر چند صفت او بیان کنم از آن بهیبت تر است و سخت تر
تا کسی نبیند سختی او را نداند الحاقة اسم فاعل است از حق الامر اذا وجب
و ثبت ای الساعة الحاقة یعنی ساعتی که ثابتست و واجبست آمدن
او بی شک الحاقة مبتداء و ما الحاقة خبره ای شیء هی تفخیما لامرها
بدانکه حق تعالی درین سوره بیان میکند عذاب کافران و منکران قیامت
و ثواب بر مومنان و ترس کاران را و گفت جل جلاله کَذَّبَتْ ثَمُوْدُ دروغ
گوی داشت ثمود مشتق است از ثمد یعنی آب اندک قوم صالح پیغمبر که آب ایشان
اندک بود وَعَادٌ و قوم هود پیغامبر مر پیغمبران خود را بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت
القرع کوفتن ای الساعة القارعة یعنی ساعتی که بکوبد دلها را بترس و آسمان را
بشکافتند و کوهها را بگداختن و ستارگان را بریختن چون روز قیامت را

یاد کرد کسانی را که ایمان بقیامت نیاوردند عذاب ایشانرا در دنیا
بیان کرد تا کافران بترسند و از کافری باز ایستند و پس گفت جل جلاله
فَأَمَّا ثَمُودُ اما قوم صالح که ثمود نام بودند فَأُهْلِكُوا پس نیست کردانیده شدند
بِالطَّاغِيَةِ بسبب بی فرمانی کردن و پیغمبران خود را و قبول نا کردن حکم خدای تعالی
را از وی طاغیه یعنی طغیان باشد و الطغی و الطغیان از حد در گذشتن
و بقول امام قتاده مراد از طاغیه صیحه است یعنی آواز سخت عظیم که از حد
در گذشته بود و آن آواز جبرئیل بود که همه ایشان بآن آواز هلاک
شدند و بقول دیگر مراد از طاغیه رجفه است یعنی زلزله و جنبانیدن
زمین همه را بزمین فرو بردند و بقول دیگر مراد از طاغیه صاعقه است
یعنی آتش آسمانی که آمد و همه را بسوخت **قصه** صالح پیغمبر بدانکه صالح به
پنج پشت بنوح می رسد و مرد سرخ و سفید بود از بهترین مردم بود و
خویشان بسیار داشت و همه پیغمبران چنین بوده اند حق تعالی وی را به پیغمبری
فرستاد بقبیله ثمود که خویشان وی بودند و در میان شام و حجاز می بودند
و خانها در کوهها ساخته بودند از برای تابستان و زمستان سنگها را بریده
بودند و منزلها ساخته بودند و بتان را داشتند و می پرستیدند صالح ایشانرا
با یمان و به بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نگفتند لا اله الا الله
صالح رسول الله و از صالح معجزه طلب کردند و وی میگفت اگر معجزه را بنمایم

و شما ایمان نیاورید همه بعذاب خدای تعالی هلاک شوید این سخن وی را
قبول نکردند و ایشان روز عیدی بود که با بتان بیرون می آمدند در
عیدگاه خود بتانرا سجده میکردند صالح را گفتند تو نیز بعیدگاه ما بیا
تو خدای خود را بخوان و ما خدای خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون
بعیدگاه رسیدند اتفاق کردند که از وی چیزی طلب کنیم که نتواند آوردن
تا عاجز شود و در عیدگاه ایشان سنگی بود بزرگ گفتند اگر ازین سنگ
شتر ماده بیرون می آوری سیاه پیشانی و سفید و موی ناک بر و یال او شد
در و یال و موی پیشانی و پشم باشد بر وی و آبستن ده ماهه باشد و بزاید در
حال اگر چنین کنی ایمان آریم بتو و بخدای تو و بتانرا بگذاریم و اگر نتوانی آوردن
ما دانیم که بتو چه باید کردن چون سخن ایشانرا صالح بشنید غمگین شد و از
خدای تعالی شرم داشت تا بخواند چون چاره نبود از ایشان عهدها بگرفت
که اگر چنانچه چنین شتری ازین سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون عهدها
کردند صالح از خدای تعالی درخواست کرد دعا کرد و مؤمنان آمین گفتند
بقدرت خدای تعالی آن کوه جنبیدن گرفت و آن سنگ نالیدن گرفت
و شتر ماده از وی بیرون آمد بفرمان خدای تعالی چنانکه ایشان طلب کرده
بودند شتر آبستن ده ماهه سیاه پیشانی با یال و موی و پشم بس بزرگ
از یک پهلوی وی تا به یک پهلوی دیگر سیصد و بیست گز بود و از آن سنگ

بیرون آمد و روان شد تا در میان مردم رسید و بجنبید و بچه آورد بس
بزرگ به بزرگی نزدیک بما در بس روی بصحرا نهادند و چیزی خوردن
گرفتند و این همه دیدند ایمان نیاوردند و گفتند صالح جادوست اگر قوم
وی بنودندی وی را سنگسار کردیمی الهی همه را از انکار نگاه داری
و ثمود را از برای آن ثمود میگفتندی که ایشانرا اندک آب بود ثمد اندک
آب را گویند و قوم وی عرب بودند و حوض داشتند که از تک وی آب
بیرون می آمد و عمق وی بست قامت مرد بود و هر روز آب پر می شد
ایشان آب بخش میکردند میان خود و شتر صالح یکروز خوردی میان همه
آب را و همچنان شیر دادی که آب خوردی از پستانهای وی شیر میرفت
هرچند جای آوردندی پر شدندی و یکروز نوبت همه ستوران ایشان بود
در روزی که نوبت شتر صالح بودی آب از سرهای کوه آوردندی تا
بخوردندی کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردندی و ایمان آوردندی
حق تعالی چشمهای آب روان کردی و از آن شتر ایشانرا نفع بسیار بودی
از شیر وی و از پشم وی و از موی وی هرچند تابستان در بلندیها
و سرهای کوهها بودی و از هیبت و ترس آواز وی شتران و ستوران
برمیدی در بیابان و اگر کوهها فرود آمدندی و از ترس وی خراب و لاغر
شدندی و در زمستان شتر صالح در پایان کوهها بودی از ترس وی ستوران

[illegible]

ایشان بر بالای کوهها رفتندی و هلاک شدندی آن شتر رحمت خدای بود
و چون شکر نگفتند بلا شد و در ثمود دو زن بود بغایت خوب صورت و مال
بسیار از همه نوعها گوسفندان و شتران و غیر آن بود شان یکی را
صدوق نام بود و یکی را عُنَیزَه و دو مرد دیگر بودند که بایشان عاشق
بودند و خواستگاری میکردند یکی را قدار نام بود و وی عاشق بر
صدوق بود و دیگر را مصدع نام بود و وی عاشق بعنیزه بود و هر دو
نیز مال بسیار داشتند هر دو مهمان آمدند بخانهٔ این زنان و این دو زن
دشمن صالح بودند و کافر بودند و بسیار سعی میکردند بکشتن صالح از
برای مال ایشان صدوق گفت که آب نداریم که شما را مهمانداری کنیم
و شراب و سیم از برای آنکه امروز آب نوبت شتر صالح پیغمبر است و
هیچکس آب نمیتوانیم گرفت عُنیزه گفت اگر میان ما مردی بودی که شتر صالح
را بکشتی آب بسیار شدی فاما در میان مردمان ما کسی مردی نیست قدار و مصدع
گفت که ما شتر را بکشیم ما را چه میدهید آن زنان گفتند که ما و همه مال ما
از آن شما و هر دو زن نقاب از روی خود برداشتند چنان خوب بودند که
نهایتی نبود فرمودند خانه دختران را و کنیزکان را تا خود بایشان نمایند
آن هر دو بدبخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند و رفتند و یاران
خود را که کافران بودند خبر کردند و ایشان هفت کس بودند شراب خوردند

ورفتند دران راهی که شتر صالح میرفت که تا آب خورد و آن راه همچون
کوچه شده بود و کمین کردند چون شتر پیدا شد برخواستند بشمشیر با حمله کردند
گریختند قرار از بس شتر کمین کرده بود برخاست و پای راست شتر بشمشیر
پی کرد و مصدع تیر انداخت وی پای چپ شتر را برید بر وی افتاد آمدند
و شتر را کشتند بچهٔ شتر چون دید که مادر را کشتند گریخت و بکوه برآمد
و گوشت شتر را بخش کردند و بخانها بردند چون خبر بصالح رسید و صالح
دور بود با مومنان آمدند و دیدند که حال خبان شده بود بچهٔ اشتر
چون صالح را دید بگریست و سه بار بانگی کرد و گفت دریغ مادر من و هم دران
سنگ که مادرش بیرون آمده بود درآمد و ناپیدا شد صالح گفت
سه روز دیگر شما را عذاب بیاید و در شبانگاه چهارشنبه بود که گفت
روز اول رویهاتان زرد شود و روز دوم سرخ شود و روز سیوم
سیاه شود و بعد ازان همه هلاک شوید چون این گفت کافران قصد کردند که
صالح را بکشند چون رفتند فرشتگان ایشان را در راه هلاک کردند چون
روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ما نیز وی را بکشیم لشکر
بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح را بکشند قوم صالح ایشان را نگذاشتند
گفتند صبر کنید اگر سه روز عذاب بیاید شما همه هلاک خواهید شد و اگر نیاید
بعد ازان صالح را هلاک کنید باز گشتند صباح پنجشنبه بود که رویهاشان

زرد شد و روز آدینه بود که سرخ شد روز شنبه بود که سیاه شد روز
یکشنبه بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازی پیدا شد و آتش آمد و همه
هلاک شدند مگر یک زن که بجای مانده بود که همه را دید و وی را پای نبود تا رفت
و مردم را خبر کرد وی نیز هلاک شد از قوم صالح که ایمان آورده بودند
هیچکس هلاک نشد بعده صالح گفت قوم خود را که ازینجا می باید رفت
اینجا قهر خدای تعالی ظاهر شده است همهٔ مومنان احرام بستند و با صالح یکجا بحرم
مکه آمدند و همانجا مقیم شدند تا فوت شدند این قصه از تیسیر و کواشی
نقل کرده شد نصیب درویش اینست که از صحبت اهل دنیا بر حذر باشد
و اهل حق را انکار نکند و نگاه داشت شریعت کند و از بدعت و ضلالت
دور باشد وَاَمَّا عَادٌ واما عادیان که قوم هود بودند و هود پیشتر از
صالح بوده است فَاُهْلِكُوا پس نیست گردانیده شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بباد سخت
آواز و قیل باد سرد عَاتِيَةٍ سرکش و بی فرمان بر خزینه داران باد
العتو والعتی از حد درگذشتن و بغایت رسیدن در حدیث است که
هیچ وزیدن باد و قطرهٔ باران نیست مگر بمقدار فرشته که بر وی موکلست
فرستد مگر باد عاد و باران طوفان نوح که بی اندازه بودند سَخَّرَهَا
بر گماشت حق تعالی آن باد را فرستادش عَلَيْهِمْ بر عادیان التسخیر فرمان
بردار گردانیدن و بر گماشتن سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ و هشت روز

حُسُوماً شوم که یعنی از ایشان همه یکی برید و همه را هلاک کرد پیاپی بر دالحسم
بریدن و داغ کردن مصدر ای یحسم حسوما ای تقطع قطعا او جمع حاسم
صفة ثمانیة ایام ای متتابعات و قری حَسوماً بفتح الحاء حال این هشت روز
در آخر زمستان بود که آنرا ایام عجوز خوانند زیرا که عجز آخر چیزی بود
یا از جهت آنکه درین روزها پیره زنی از عادیان در غاری در آمده بود
از باد گریخته روز هشتم باد دران غار در آمد و آن پیره زن را بیرون آورد
و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند فَتَرَی پس ببینی تو
ای محمد یا هر کس که ببیند الْقَوْمَ آن مردمان را یعنی عادیان را فِیهَا دران روزها
و شبها صَرْعَی هلاک شدگان و افتادگان جمع صریع الصرع افکندن کَأَنَّهُمْ
گوییا که ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنها درخت خرمایند جمع عَجُز خَاوِیَةٍ میان تهی
و افتاده یعنی در درازی همچون درخت خرمایند پوسیده شده باشد و یا باد
او را از بیخ بر کنده باشد و انداخته الخوی و الخواء افتادن و تهی شدن فَهَلْ تَرَی
پس هیچ می بینی تو یا محمد لَهُمْ مر ایشان را مِنْ بَاقِیَةٍ کسی که باقی مانده باشد از ایشان
یعنی هیچکس از ایشان باقی نماند و نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود
بتو همچنین خواهد شد **قصه** عادیان بدانکه عادیان از اهل یمن بوده اند
و در احقاف یمن یعنی ریگها می بودند و بتان می داشتند حق سبحانه و تعالی
هود پیغمبر را بایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت پرستی را مانند و ظلم

نکنند

نکنند ایشان قبول نکردند ویرا به پیغمبری کافر شدند و فساد کردن آغاز
کردند در زمین عرب حق سبحانه و تعالی باران را از ایشان باز داشت سه سال قحط
در میان ایشان پیدا شد هفتاد کس را بمکه فرستادند تا دعا کنند و باران
بخواهند و در مکه آن وقت عمالقه بودند یعنی فرزندان عملاق که فرزند زاده نوح بود
بمکه رفتند و مدتی بودند بعد از آن خواستند که تا دعا کنند در میان ایشان
یکی مسلمان بود از قوم هود مرثد نام او گفت دعا شما را سود ندارد پیغمبر
خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاص یابید ایشان سخن ویرا
نشنودند و ویرا از خود دور کردند و رفتند و مرثد در عقب ایشان
میرفت تا رسیدند بصفا و دعا کردند که ای خدای هود اگر هود راست میگوید
ما را باران بده از برای باران آمده ایم پس حق تعالی سه پاره ابر فرستاد
یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و آوازی شنودند که کدام که می باید قبول
کنید گفتند ابر سیاه را باران بسیار می باشد آنرا قبول کردیم آوازی شنودند
که کدام قبول کردید بلای خدای تعالی را که همه چیزها را بسوزد و خاکستر گرداند
آن ابر بفرمان خدای تعالی در ولایت ایشان پیدا شد شاد شدند که باران آمد
کسانرا دعا قبول شد و زبان تشنیع و طعنه بهود بر کشادند که اینک
باران آمد تو میگفتی که بلا خواهد آمد وحی آمد که بگوی که این بلای حق سبحانه
و تعالی باد است که در روی بلای خدای تعالی است پس حق تعالی وحی فرستاد

باد عقیم که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی
فراخ شاخ فرشتگان که بباد موکلند گفتند الهی این باد همهٔ روی زمین را
هلاک خواهد کرد وحی آمد بباد که باز گرد و بمقدار سوراخ انگشتری بیرون
آی بهود وحی آمد که خط بکش و تو و مؤمنان درمیان آن خط باشید
بفرمان خدای تعالی ازان باد ناخوش درآمدی و هیچ ضرری بمومنان
نرسیدی و بر هرچه آن باد برسیدی بسوختی و خاکستر شدی عادیان
پس بلند قد و بقوت بودند همه ستوران و زن و فرزندان خود را
در درهٔ کوه درآوردند و بر سر دره صف زدند که باد را نگذرایم که درآید
مگر خلجان که کلان تر ایشان بود هود پیش وی آمد و گفت ای خلجان
ایمان آر بخدای تعالی گفت ای هود آن چه اشترانند که درمیان باد می آیند
و قوم مرا هلاک میکنند هود گفت آن اشتران نیستند بلکه فرشتگان عذاب اند
خلجان گفت جادوییهای تست من ایمان نمی آرم باد ویرا برداشت و بر زمین
زد و هلاک کرد همه مالهای ایشان نیز هلاک شد و مرثد که ایمان آورده بود از مکه
آمد و خبر نا گفت که مومنان شاد شدند و یقین شان زیاده شد نصیب من و تو
اینست که بجان و دل بظاهر و باطن احکام اسلام را قبول کنیم تا در امان
باشیم این قصه را از تفسیر تیسیر آورده شد وَجَاءَ آورد فِرْعَوْنُ
آن کافر ملعون که دعوای خدایی میکرد وَمَنْ قَبْلَهُ و آنکسانی که پیش از وی

بودند

قصهٔ قوم لوط

بودند وَمَن قِبَلَهُ نیز خوانده اند و این قراءة حمزه و کسائی است و معنی
اینست که و آنکسانی که یار وی بودند و پی روی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ
و دیههای زیر و زبر کرده شده و نگوسار کرده شده یعنی دیههای شهرهای
قوم لوط الایتفاک برگشتن و زیر و زبر شدن یعنی فرعون و کافران
دیگر آوردند بِالْخَاطِئَةِ و کفر و گناه آوردند الخاطئة مصدر و قیل بالافعال
ذات الخطاء جاء آمدش و جاء به آوردش فَعَصَوْا پس بی فرمانی کردند
رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده شدهٔ پروردگارشان را فَأَخَذَهُمْ پس گرفتشان
خدای تعالی أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتن سخت و غالب و زیاده شوند هم از ربا و
شدن قوم فرعون را خدای تعالی بدریا غرق کرد چون سخن موسی را علیه الصلوة
والسلام که پیغمبر خدای بود نشنیدند و ایمان نیاوردند و قوم لوط را
بزمین فرو برد چون سخن پیغامبر خود را نشنودند و ایمان نیاوردند
پس هر که سخن خدای تعالی را و سخن رسول او را نشنود و قبول نکند کافر باشد
و بعذاب دنیا و آخرت مبتلا گردد قصهٔ فرعون بیاید انشاء الله تعالی
قصهٔ قوم لوط را بیان کنیم اینجا در تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی گفت که
لوط پیغمبر علیه الصلوة والسلام پسر عم ابراهیم خلیل الله بود صلوات الرحمن
علیه و در کواشی آورده که برادرزادهٔ ابراهیم خلیل بود حق سبحانه و تعالی
ویرا به پیغمبری فرستاد به پنج شهر که در زمین شام بود و اهل آن شهرها چهار صد

هزار مرد بودند یا چهارصد بار هزار هزار بیست سال لوط در میان ایشان
بود ایمان نیاوردند و در شهرهای دیگر قحط بود مردم غله خریدن می آمدند
و هر کس که پیش لوط آمدی او را طعام دادی لوط را ازین کار باز داشتند
و گفتند مردم را طعام مده ابلیس علیه اللعنه خود را بصورت بچهٔ امرد ساخت
و پیش ایشان آمد و آن قوم را بکار بد خواند و گفت که هر که بشهرهای شما
بیاید از غریبان این کار بد بوی بکنید تا بار دیگر نیاید چون این کار بد
در میان ایشان بسیار شد زمین بنالید و آسمان نیز بنالید حق سبحانه
و تعالی دوازده فرشته و بقول دیگر ده فرشته فرستاد و با ایشان
بود جبرئیل و میکائیل صلوات الرحمن علیهم اول پیش ابراهیم علیه السلام
آمدند و ابراهیم را باسحق پیغامبر علیه السلام مژدها دادند که حق سبحانه
و تعالی بوی خواهد داد ازیشان پرسید ابراهیم علیه السلام بچه کار آمده اید
گفتند ما را فرستاده اند که تا قوم لوط را هلاک کنیم که ایشان کارهای
بد دارند بمردان نزدیکی میکنند و کبوتربازی میکنند و قمار بازی میکنند
و جنگ سنگ میکنند و غریبان را از غله خریدن باز میدارند و طعام
بایشان نمی دهند و سخن پیغمبر خود نمی شنوند ابراهیم علیه السلام گفت اگر
در میان ایشان صد کس بودی که این کارهای بد نکردندی عذاب بایشان
رسیدی گفتند نی باز گفت اگر پنجاه کس بودی یا ده یا پنج کس بودی

بلا رسیدی گفتند نی فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران
وی مسلمانند و بس ما ایشانرا نجات دهیم فاما عروس وی کافره است
او را هلاک خواهیم کرد فرشتگان رفتند بدهقانی لوط رسیدند دختران
ویرا دیدند که ایشان دوازده بودند غلها را آب میدادند فرشتگان
خودها را بصورتهای جوانان امرد بایشان نمودند فرشتگان
ازین دختران پرسیدند که هیچکس باشد که ما را مهمان داری کند گفتند
نی مگر پدر ما پیغامبر علیه السلام گفتند روید رفتند تا منزل لوط رسیدند
چون آن بدکردارانرا خبر کرد عروس لوط ازین مهمانان آن قوم آمدند
و صورتهای دیدند که هرگز ندیده بودند فرشتگان بخانهٔ لوط درآمدند
و آن قوم گرداگرد آن خانه را گرفتند لوط بیرون آمد ایشانرا نصیحت
کرد و گفت مرا فضیحت مکنید پیش مهمانان من اینک دختران من نکاح کنند
و بخواهید ایشان گفتند ما را بنکاح تو رغبت نیست و تو میدانی که ما چه خواهیم
لوط گفت کاشکی مرا قوت بودی یا لشکر بودی تا بشما جنگ کنم و بگذارم
تا شما قصد کنید بمهمانان من عروس لوط آب گرم بر سر مهمانان ریخت
تا بیرون آیند حضرت جبرئیل آن آب گرم را بر سر کافران ریخت و همه برص شدند
جبرئیل خود را ظاهر کرد بلوط و گفت مترس ما فرشتگانیم آمده ایم تا ایشانرا
هلاک بکنیم در بگشای چون در گشادند در آمدند همه کور شدند بازگشتند

وگفتند که لوط جادوان آورده است ما وی را هلاک کنیم پس جبرئیل
لوط را فرمود که با اهل بیت خود از میان ایشان بیرون رو که صبحدم
بایشان عذاب رسد لوط گفت ازین زودتر می خواهم فرشتگان
گفتند صبح نزدیک است لوط با دختران رفت عروس وی با ایشان
نرفت جبرئیل چهار شهر را بر سر خود برداشت و یکی را گذاشت چون
ایشان کارهای بد ترک نمی کردند و بر دستان جندانی که فرشتگان
آواز سگ و مرغ را شنیدند در آسمان بعده بالا نشیب کرد و نشیب
بالا کرد بر سر ایشان سنگ از سجیل یعنی خشت پخته یا از دوزخ می آوردند
و می انداختند سنگ سجیل بارانید سجیل سنگ گل چون عروس لوط
آواز کافران شنودند سر پس کرد و گفت ای دریغ قوم من سنگی
بر سرش آمد و هلاک شد این عذاب از ظالمان این امت دور نیست
خدای تعالی چنین فرمود پس لوط دختران را به پیش ابراهیم برد و ابراهیم
آن دختران را بشوهران مؤمن داد همه پیغمبران بنی اسرائیل از ایشان
پیدا شدند نصیب من و تو ازین قصه اینست که ازین کارهای بد توبه کنیم
و از ظلم دور باشیم رسول گفت صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله الی
رجل اتی رجلا او امراة فی دبرها یعنی بنظر رحمت حق تعالی نظر نکند
بکسی که بمردی نزدیکی کند یا بزنی از راه پس و این حدیث در مصابیح

مذکور

مذکور است و این قصه را از کواشی و تیسیر آورده شد از قصهٔ نوح نیز
خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ بدرستی که ما چونکه بی فرمانی کردیم
در طوفان نوح همهٔ زمین را آب گرفت حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم پدران شما را
و شما در کشتیهای ایشان بود دید الحمل کسی را بر دستور خود نشاندند و
برداشتن فِي الْجَارِيَةِ در کشتی که میرفت بر روی آب الجاریة کشتی روان
الجواری جماعة لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تا گردانیم نجات مؤمنان را در کشتی و هلاک کردن
کافران که در بیرون کشتی بودند تَذْكِرَةً یاد دهنده و وعظ مر مؤمنان را
و ترسانیدن مر کافران را وَتَعِيَهَا و تا یاد گرد قصهٔ این کشتی نوح را الوعی
نگاه داشتن أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوش یاد گیرنده و پاینده باشد مردمان را
این نجات دادن مؤمنان و هلاک کردن کافران چون این آیت آمد
رسول گفت صلی الله علیه وسلم یا علی از خدای تعالی خواستم تا گوش ترا چنین
گرداند که هیچ چیز فراموش نکنی بعده چیز را فراموش نکرد چون قیامت را
بیان کرد و منکران او را یاد کرد و از حال و خبر گفت جل جلاله فَإِذَا نُفِخَ
پس چون نا دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یکبار دمیدن
و آن دمیدن اولست و بقول ابن عباس دمیدن دوم است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ
و چون برداشته شد زمین را وَالْجِبَالُ و کوههای زمین را و آنچه در روی است
و کوهها را بردارد باد سخت یا فرشتگان یا بقدرت خدای تعالی بی سببی

کشتی را

برداشته شود و در کشاف چنین است فدکتا پس زده شود زمین و کوهها
بر یکدیگر دکةً واحدةً یکبار زدنی و بقول امام حسن بصری کوهها چون
گردی گردد بر روی کافران نشیند فیومئذٍ پس دران وقت که
هرکه در روی دمیدن باشد در عقب دمیدن دوم وقعت الواقعة
افتد افتنده یعنی قیامت بپاید بدانکه صور بر شکل شاخی است درازی
وی سی هزار ساله راه و گردوی ده هزار ساله راه و مر او را هفت شاخ است
و درازی هر شاخ هزار ساله راه هست و در وی سوراخهاست چون
زنبورخانه در شاخ اول جانهای فرشتگان باشد در دوم جانهای
پیغمبران باشد در سیوم جانهای صدیقان و در چهارم جانهای شهیدان
و در پنجم جانهای مؤمنان باشد و در ششم جانهای کافران باشد
از آدمیان و پریان و دیوان و در هفتم جانهای مخلوقات دیگر باشد
بدانکه در تنبیه الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول الله
علیه الصلوة والسلام سه دمیدنست و در یک روایت دو دمیدن
اول را دمیدن فزع گویند یعنی ترس کما قال الله تعالی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ
فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و آنچنان باشد که اسرافیل در صور
در دمد و بگوید انتبهوا ایها الغافلة یعنی با خود آیید ای غافلان چون
این آواز بشنوند ترسی و وهمی در خلق افتد و همه کس کارها را بگذارند

و زلزله در زمین افتد و همه برین حال بمانند چنانکه خدای تعالی خواسته باشد
باز خلق بکارها مشغول گردند و عمارتها کنند تا چهل سال یا بیشتر یا کمتر چنانکه
و همه روی زمین کافر گردند و یک مؤمن نماند آنگاه اسرافیل را فرمان آید
در صور بار دیگر در دمد و آن دمیدن مردن باشد قال الله تعالی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ
فصعق من فی السموات ومن فی الارض ای مات من فی السموات ومن فی الارض
الا ما شاء الله و درین دمیدن بگوید ای جانها بیرون آیید از قالبها همه
بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و پردازندگان عرش باز جان همه را
بگیرد و ملک الموت ماند او را نیز حق سبحانه و تعالی بمیراند خطاب در رسد که
لمن الملک الیوم یعنی ملک کراست امروز هیچ کس نباشد که جواب گوید
حق تعالی خود جواب گوید لله الواحد القهار ملک مر خدای راست که به یکیست
و یگانه است در ذات و صفات خود و سخت قهر کننده است بر دشمنان
خطاب رسد که کجایند جباران و متکبران و مشرکان و فرعون صفتان
و فرزندان ایشان پس زمین را گشاده گردانند و هموار چنانکه ادیمی
یعنی چنانکه سختیان را باز کشند و چون وقت آن شود که خلق را زنده گردانند
از بحر الحیوة و آن دریاییست زیر عرش چهل روز باران همچون آب منی
بارد تا چهل گز در قعر زمین فرو رود و خلق بر مثال سماروغ رویدن
گیرد و اول کسی که از زمین و از آسمان زنده شود اسرافیل باشد

و قالبهای خلق همه پدید اید اول کسی که زنده شود اسرافیل باشد و فرمان شود
تا در صور بدمد و آن دمیدن بعث باشد و بگوید ایتها العظام البالیه
وایها العروق المنقطعة وایها الاوصال المتفرقة قوموا الفصل القضاء
یعنی استخوانهای پوسیده و ریزیده و پراکنده شده برخیزید برای حکم خدا
پس جانها نیز از صور بیرون آیند چنانکه زنبور میان آسمان و زمین
پر شوند هر جانی بقالب خود درآید و زنده شوند و از گورها بیرون آیند
اول کسی که زنده از زمین برآید مصطفی باشد صلی الله علیه وسلم نصیب عارف
آنست که همه عالم مظاهر شناسد بیک دمیدن بمیرند و بدیگری زنده شوند
اسرافیل نیست از رب جلیل است ؛ ای قبا پوشید کان زیر پوست
بازگردید از عدم ز آواز دوست ؛ مطلق آن آواز خود از شه بود ؛ گرچه از
حلقوم عبدالله بود ؛ هین که اسرافیل وقتند اولیا ؛ مرده را زیشان
حیوتست و نما ؛ جانهای مرده اندر گور تن ؛ بر جهد ز آوازشان اندر کفن
گوید این آواز ز آواها جداست ؛ زنده کردن کار الطاف خداست ؛ چون شدی
من کان لله از وله ؛ من ترا باشم که کان الله له ؛ رو که بی یسمع و بی یبصر توی
سر توئی صاحب این سر توئی ؛ و همچنین اولیاء الله نیز مظهرند بر دلهای
مرده طالبان زنده شوند بحیوة ابد ببرکة ایشان و حیوة ابدیه بانفاس
مبارکه ایشان دلها بمیرد بنظر قهر ایشان وانشقت السماء و شکافته شود

آسمان

آسمان فهی پس این آسمان بی نظیر محکم یومئذ واهیة دران روز و دران
وقت سست باشد و پاره پاره شود والملک علی ارجائها و فرشتگان
بر کرانهای آسمان باشند دران حال منتظر استاده باشند و خلایق درمیان
ایشان باشند ویحمل عرش ربک و بر دارند عرش پروردگار ترا فوقهم
بر بالای ایشان یومئذ ثمانیة دران روز و دران وقت هشت فرشته
در کشاف آورده است که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بردارندگان عرش
حالی چهار فرشته اند چون قیامت شود بفرمان خدای تعالی هشت شوند پایهای
ایشان در زمین هفتم باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی باشند و بعضی بصورت
شیر و بعضی بصورت گاو و بعضی بصورت کرکس بود در روایتیست که هشت
بصورت بزی کوهی باشند از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله
راه باشد چهار ایشان میگویند که سبحانک اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک
بعد علمک امام ضحاک گفت جمله عرش هشت صف باشند که شمار ایشان را خدای تعالی
داند یومئذ تعرضون دران روز عرضه کرده شوند برای جزا و حساب
لا تخفی پوشیده نماند منکم از شما خافیة هیچ پنهانی و باطنش همچو ظاهر
باشد در خبر است که در قیامت خلق را سه عرض باشد دو عرض از برای عذر و حجت
و مجادله و عرض دیگر از برای خواندن نامها باشد نصیب درویش آنست که در دنیا
حساب خود بکند و از بدیها توبه کند هر روز از نماز دیگر تا نماز شام بمحاسبه

واستغفار مشغول باشد فَاَمَّا مَنْ اُوتِیَ کِتَابَهُ پس آنکس که داده شود نامه
اش را بِیَمِینِهِ بدست راستش فَیَقُولُ پس بگوید هَاؤُمُ بگیرید این نامه را اقْرَؤُا
بخوانید کِتَابِیَهْ نامهٔ مرا این سخن از غایت شادی گوید از بسیاری طاعتها
پذیرفته وثوابها که دران نامه باشد دوستان خود را این گوید اِنِّی ظَنَنْتُ
بدرستی وراستی که من دانسته ام بیقین اَنِّی مُلَاقٍ اینرا که من خواهم رسیدن
حِسَابِیَهْ بشمار خود از برای آن بطاعت مشغول شدم واز گناه دور بودم
از برای این نامه بدست راست من داوند نصیب درویش اینست که یقین کند
بحساب دادن کتاب وبموجب آن عمل کند پس از حال وی خبر داد و گفت
جل جلاله فَهُوَ فِی عِیشَةٍ پس او در زندگانی باشد رَاضِیَةٍ که از وی راضی باشد
وخشنود بود ازان زندگانی فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشت باشد بلند در آسمانها
یا بلند باشد درجات آن یا بلند باشد کوشکهای آن و درجان آورده است
که قُطُوفُهَا میوه های درختان آن بهشت دَانِیَةٌ نزدیک باشد اگر خواهد استاده
یا خفته بگیرد آن میوها را القِطف بالکسر میوه والقَطف بالفتح گرفتن میوه
از درخت بزودی گفته شود این بهشتیان را کُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید وبیاشامید
هَنِیئًا گوارنده باد یعنی بی زحمت ورنج نی بول باشد ونی غایط ونی بیماری
بِمَا اَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه پیش فرستاده اید از عملهای نیک از روزه وحج وغیر
آن فِی الْاَیَّامِ الْخَالِیَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا زحمت ورنج کشیدید امروز

جزای آنرا بگیرید ابن عباس رضی الله عنه گفت که این در حق روزه داران
باشد در روزهای گرم ورسول گفت علیه الصلوة والسلام یکی از درهای بهشت
را نام ریانست هر که ازان در درآید هرگز تشنه نشود ازان در روزه
داران درایند وپس خدا سبحانه وتعالی گوید یا اولیائی طال ما نظرت
الیکم فی الدنیا یعنی ای دوستان من بسا که در دنیا لبهای خشک شده از تشنگی
وشکمها به پشت چسبیده واما کسانی که داده شود نامه او بدست راست او
گوید از شادی که بیایید وبرخوانید این نامهٔ مرا از بسیاری طاعتهای پذیرفته
وثوابهای که دران نامه باشد شادی کند ودوستانرا گوید بیایید واین
نامهٔ مرا برخوانید تا ببینید که مرا چه کرامتهاست از گرسنگی وچشمها تان
بمغاکی افتاده از سبب بیداری بطاعت من امروز در نعمت من باشید جاوید
وبخورید وبیاشامید وگوارنده در کشاف چنین آورده است ودر تفسیر وسیط
آورده است که رسول گفت علیه الصلوة والسلام لا یدخل الجنة الا احدکم
بجواز بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله تعالی لفلان بن فلان ادخلوه
جنة عالیة قطوفها دانیة نصیب درویش اینست که در عمل کوشد فاما جزای
آن از فضل الهی بیند نه از عمل قال الامام القشیری الحقیقة ترک ملاحظة العمل
لا ترک العمل خواجه عبدالله انصاری میگوید رحمة الله علیه عمل را کار میکن
ولیکن گرانبها مکن چون صفت مومنان کرد صفت آنکسانی که نامه بدست چپ داده

شود یاد کرد و گفت جل جلاله وَ اَمّا مَنْ اُوتِیَ و اما آنکسانی که داده شود
کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامهٔ او را بدست چپ فَیَقُولُ پس میگوید یَا لَیْتَنِی ای کاشکی من
لَمْ اُوتَ کِتَابِیَه داده نشدمی نامهٔ خود را وَلَمْ اَدْرِ و ندانستمی مَا حِسَابِیَه
که چیست شمار من یَا لَیْتَهَا ای کاشکی دمیدن در صور که من بسبب آن
زنده شدم کَانَتْ بودی اَلْقَاضِیَة حکم کنندهٔ من مردن را و قیل القاضیة
مرگ یعنی من کاشکی زنده نشدمی تا این بلاها ندیدیمی و رنج و حساب
نکشیدیمی اگرچه در گور عذاب بود اما این عذاب سخت تر است مَا اَغْنَی
عَنِّی سود نداشت مرا مَالِیَه مال من یا چه سود داشت مرا مال من هَلَکَ عَنِّی
نماند مرا و هلاک شد و نیست شد سُلْطَانِیَه حجت من و قدرت من و سلطنت
من بی مال ماندم و بی یار و مدد لشکر هیچ سود نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب
عارف آنست که عزت از خدای تعالی جوید و مال و سلطنت را و سروری را
در راه او در بازد تا عزیز دنیا و عقبی باشد چون این نوحه کند فرمان آید از
رب العزة جل جلاله که ای فرشتگان عذاب خُذُوهُ فَغُلُّوهُ بگیرید ش
پس غل نهید ش و دستهای او را بگردنش در غل ثُمَّ الْجَحِیمَ پس در آرید ش در
دوزخ صَلُّوهُ در آرند ش و برا ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ پس در زنجیری که ذَرْعُهَا درازی
وی سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد الذراع پیمودن بگز فَاسْلُکُوهُ پس
در کشید ش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه از آن زنجیر بر کوه نهند بر خود

بگدازد

بگدازد و بقول بعضی هر کافری را بدید او در زنجیر کشند و بقول بعضی یک زنجیر باشد
که همه دوزخیان را در وی کشند و درازی وی حد و نهایت او را خدای داند
و گفتن هفتاد گز از برای مبالغه باشد و حکمت این زنجیر اینها چون آتش
دوزخ ایشان را براندازد فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرند و کعب احبار گفت
که اگر همه آهنهای دنیا را برکشند برابر یک حلقه از آن زنجیر نشود و این زنجیر را
در دهان دوزخی اندازند و از راه دیگر بیرون برند و باقی بگردنش بپیچند
نعوذ بالله من ذلک **حکایت** امام فخر الدین رازی در درس نشسته بود ناگاه
دیوانهٔ از در درآمد بشکل عجب و گفت ای امام خدای تعالی را شناخته این همه
چندین تصنیف و تألیف چیست و از پیش امام ناپیدا شد یعنی بطریق مشایخ آن راه
انبیا و اولیای خاص حضرت است خدای را بشناس جذبه در امام پیدا شد طالب
آن درویش شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش با این شکل شیخ سمنانست
امام از هرات بجانب سمنان روان شد چون رسید دید که آن درویش
بر بالای منبر این آیت را تفسیر میکرد که خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ
ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُکُوهُ درویش گفت الهی حلقه باشد این دیوانه را
این همه زنجیر بر زنجیر چیست ۞ فریاد از امام برآمد بر بالای منبر برآمد و بدست شیخ
سمنان توبه کرد ای درویش سخنی بخاطر این فقیر می آید گوش دار چون عنایت
ابدیه به بندهٔ رسد خطاب رسد که ای فرشتگان رحمت این بنده را بگیرید

وغل بندگی در گردنش نهید و در آتش محبتش در آرید و زنجیر نور بر گردنش
نهید و ویرا پیش عاشقان ما برید وی از آن ما از آن وی از کرم او امید
داریم که باین سعادت برساند نصیب عارف آنست که قدم در محبت ذات نهد
حتی یستوی عنده القهر واللطف ؛ عاشقم بر قهر و لطفش بجد ؛ ای عجب
من عاشق واین هر دو ضد ؛ هر کجا شمع بلا افروختند ؛ صد هزاران جان عاشق
سوختند ؛ در میان جان ایشان خانه گیر ؛ در فلک کن خانه ای بدر منیر ؛
یعنی سخن شیخ آنست که چون عذاب کافر اکنت سبب آن بیان کرد انه
کان بد رستی که این کافر بود در دنیا لا یؤمن بالله العظیم که ایمان نمی آورد
بخدای بزرگ و بزرگوار ولا یحض علی طعام المسکین و بر نمی انگیخت یعنی
رغبت نمی داد خود را وخلق را بر دادن خوردنی مر گدای را یعنی خود بخیل بود
و دیگر را نیز نمی فرمود بخیر و طعام دادن بدانکه بخیل بد خصلت است بعد از کفر
هیچ چیز بدتر از وی نیست سبب عذاب قیامت دو چیز شد ایمان نیاوردند و بخیلی
کردند فلیس نیست له الیوم مر این کافر را امروز ههنا یعنی در قیامت
حمیم دوستی نزدیک که شفاعت کند ویرا و رحم کند بر وی ولا طعام و نیست
مر ویرا خوردنی الا من غسلین مگر از ریم آبه دوزخیان که از روم
خوردنی بخر و بعضی را ضریع و بعضی را غسلین و بس تناقض نباشد لا یأکله
نخورد این غسلین را الا الخاطئون مگر گناه کاران خطاء الرجل عمدا گناه

کرد

کذا فی الکشاف یعنی نخورد غسلین را مگر کافران نعوذ بالله من ذلک نصیب
درویش آنست که در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فلا اقسم پس سوگند
یاد میکنم من که خداوند عالمم بما تبصرون بحرمت آنچه ببینید و ما لا تبصرون
وبحرمت آنچه نمی بینید انه بدرستی که قرآن لقول هر آینه گفتار رسول فرستاده
شده کریم گرامی و بزرگست و آن جبرئیل ست که از حق تعالی قرآن می آرد
بآن نوع که بوی از آثار قدرت وصفات حضرت وبحرمت ذات پاک خداوند که
نمی بینند او را قرآن هست کلام خداوند قدیم که می آرد او را رسول کریم و نیست
آن سخن شاعر و کاهن نصیب درویش اینست که همه موجودات را قایم بذات او
بیند تا بمحل سوگند نشود ؛ بر بند چشم صورت بگشای چشم سیرت ؛ تا شرق و غرب بینی
سلطان من گرفته ؛ اللهم اجعلنا من اهل المشاهدة والیقین ولا تجعل من اهل الغفلة
والمحجوبین کافران میگفتند که قرآن سخن شاعر است حق تعالی گفت که و ما هو بقول
شاعر و نیست قرآن گفتار شاعر قافیه گوی قلیلا ما اندکی از شما تؤمنون بگروید
ولا بقول کاهن و نیست قرآن قول کاهن قال قلیلا ما تذکرون اندکی از
شما پند میگیرید کلمه ما زاید است تنزیل من رب العالمین قرآن فرستاده
شده است از پروردگار عالمیان بر سید المرسلین بزبان جبرئیل امین
ولو تقول واگر دروغ بر بندد محمد علینا بعض الاقاویل یعنی بعضی از گفتار ها را که
ما نگفته باشیم بوی لاخذنا منه هر آینه بگیریم او را بالیمین بقدرت و قوت یمین

دست راستست و مراد اینجا قدرت و قوتست یا بمعنی این باشد که بگیریم دست
راست محمد را و معیوبش کنیم ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ پس هر آینه ببریم از محمد
رگ دلش یعنی رگ سفید پیوسته بدل چون بریده شود بمیرد آنکس یعنی
رگ جان فَمَا مِنْكُمْ پس نباشد از شما مِنْ أَحَدٍ هیچکس عَنْهُ از محمد حَاجِزِينَ
باز دارندگان مر عقوبت ما را الحجز باز داشتن بدانکه حضرت ذو الجلال
اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام منست و سخن شاعر و کاهن نیست باز دلیل
بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید عالم صلی الله علیه و سلم افترا نکرده است
بر ما که اگر افترا کردی ما او را بعذاب خود هلاک کردیمی و هیچکس او را از عذاب
ما نجات ندادی و روز بروز کار او زیاده شد و دشمنان او هلاک شدند
یک کس پیدا نشد همه عالم بر کفر بود نور دین او شرق و غرب عالم گرفت
نصیب درویش عارف اینست که بداند که اهل بدعت و ضلالت را بقا بیشتر
نمی باشد و در رفتار ایشان نور و صفا نمی بود و نمی آید و لیکن نمی باید اگر
متابعت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و شیخ ما رحمه الله علیه می فرمودند
که اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت غلبه میکند بر بسیاری که بر طریق
بدعت و ضلالت باشد وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ و بدرستی که قرآن پندیست لِلْمُتَّقِينَ
مر پرهیزکارانرا از کفر و شرک و یاد دهنده است مر عاشقانرا چون
خواهند که بشوق مکالمه مشرف شوند کلام الله خوانند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که

ما هر آینه میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ بدرستی که از شما دروغ دارندگانند
مر خدایرا و مصطفی را و اولیا را و علما را مرچه سوگند یاد کردیم و براهین
قاطعه نمودیم ایمان نمی آرید بقرآن و با اهل عرفان و انکارشان زیاده
میشود نصیب درویش اینست که منکر حال اولیاء الله نباشد و اگر کسی انکار
حال ایشان کند مغرورش دارند که در جمع سبک روحان هم بو لهبی
باشد و شکر گوید که وی بو لهب صفت نیست وَإِنَّهُ بدرستی که ناگرویدن
بقرآن و عمل ناکردن بوی لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ هر آینه ندامتست و پشیمانیست
بر کافران چون بمیرند و عذاب دوزخ را مشاهده کنند و بشناسند اهل قرآن را
بدانند که از چه دولت و سعادت محروم مانده و اهل دنیا که بدرویشان
و صالحان اعتقاد نداشته اند در دو حسرت عظیم بینند و قرآن حسرتست
نیز هر که عمل نکند بآن اگرچه یاد باشدش و بهیبت قرائت بخواند وَإِنَّهُ
لَحَقُّ الْيَقِينِ و بدرستی که قرآن راست و درستست و یقینست که هیچ شک نیست
در وی هر که شک آرد در وی کافراست فَسَبِّحْ پس پاکی یاد کن خدایرا
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بیاد کردن نام بزرگ یعنی صفات ناسزا را دور کن
و صفات با سزا را اثبات کن و بگوی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر یا مانند این یا بگیر از پنج وقت نماز را با مر خدای بزرگ در اوقات
خمسه والله تعالی اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم سَأَلَ سَائِلٌ خواست

خواست خواننده بعذاب واقع شکنجه آینده را والباء زائدة وقیل
پرسید پرسنده از شکنجه آینده فالباء بمعنی عن واین پرسنده نضر بن
الحارث بود و مانند وی کافران دیگر چنانکه حق تعالی خبر داد اذ قالوا
اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او
ائتنا بعذاب الیم للکافرین مر ناگروندگان را لیس له دافع نیست آن
عذاب را چون بیاید بایشان باز دارنده و دور کننده الدفع باز داشتن
و دور کردن من الله از خدای تعالی ذی المعارج خداوند آسمانها
العروج ببالا بر آمدن یعنی خداوندی که آسمانها و عرش را آفریده است
که فرشتگان بر می آیند بآن جمع معرج یا جمع معراج بود تعرج الملائکة
بر میشوند فرشتگان والروح و جبرئیل الیه بسوی محل رحمت او فی
یوم این عذاب واقع باشد مر کافران را در روزی که کان مقداره خمسین
الف سنة که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران
دراز نماید از سختی فاما بر مؤمنان چنان نماید که کسی در دنیا دو رکعت
نماز بگذارد از آسانی در مصابیح آورده است که فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة روز قیامت است در کتاب زکوة فعلی هذا یتعلق
قوله تعالی فی یوم بقوله تعالی دافع و بقول دیگر یعنی در مصابیح جبرئیل و میکائیل
و فرشتگان دیگر در یک روز چندانی بر می آیند که اگر غیر ایشان

برود پنجاه هزار سال باید تا آنجا رسد و این مسافت از بالای هفتم
آسمان است تا زیر زمین هفتم که آنرا اثری میگویند فعلی هذا یتعلق قوله فی
یوم بقوله تعالی تعرج الملائکة والاول اصح لما روینا من المصابیح ولما بعد هذه
الآیة فاصبر صبرا جمیلا پس صبر کن ای محمد صبر کردن نیک و آن صبر
وی بود که جزع نباشد وقیل هذا الرضا بالقضاء بلا شکوی این
فقیر را فرزندی بود هفده ساله کم چهار ماه با نواع کمالات آراسته و حسن
صوری و خلق معنوی داشت چون وی فوت شد خاطر متألم شد بر سر
قبر وی متوجه می بودم بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت ؛؛ با دو قبله
در ره توحید نتوان رفت راست ؛؛ یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
دیگر بخط همایون خود در پشت کتاب نوشته بود و بسیار میخواند ؛؛ بر در میدان
الا الله به تیغ لا اله ؛؛ هر قرینی کان نه الله بهر قربان داشتن ؛؛ چون جمال زخم
چوگان دیده شد در دست دوست ؛؛ چون ز دست جور خوردی یک مذاق از
جام جان ؛؛ لقمه حلوا و بلوی هر دو یکسان داشتن ؛؛ و این سخنان خواجه حکیم
سنائی غزنوی است رحمة الله علیه انهم یرونه بدرستی که این کافران
آن عذاب قیامت را البعید دور می بینند ونریه قریبا و ما می بینیم آن عذاب را
نزدیک یعنی کافران میگویند که آن عذاب نخواهد بود و ما میدانیم که هر آینه خواهد بود
یوم تکون السماء کالمهل آن عذاب نزدیک است و آینده است در روزی که باشد

آسمان همچون مس گداخته یعنی گدازد و نماند وتکون الجبال کالعهن و باشند کوهها
همچون پشم رنگین و نیست شود ولا یسئل حمیم حمیما و نپرسد دوستی از
دوستی حال تو چیست هرکس بکار خود مشغول باشند واگر لا یسال خوانده شود
معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستی را از دوستی دیگر یبصرونهم نموده
میشوند خویشان بخویشان یعنی یکدیگر بینند فاما نپرسند که حال تو چیست از غم
واندوهی که باشد هریکی را همه دوستیها که از برای رضای خدای تعالی نباشد
منقطع شود فاما دوستیها که از برای رضای خدای تعالی باشد زیاده
شود هرساعت اللهم اجعلنا من المتحابین فیک لقوله تعالی الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو الا المتقین نصیب درویش اینست که خدای تعالی را دوست
دارد وبس ∴ عشق آن زنده گزین کو باقیست ∴ وز شراب جان
فزاید ساقیست ∴ عشق آن بگزین که جمله انبیا ∴ یافتند از عشق او کار و کیا
تو مگو ما را بآن شه بار نیست ∴ با کریمان کارها دشوار نیست ∴ عشق بر مرده
نباشد پایدار ∴ عشق را بر حی جان افزای دار ∴ بیان کرد عذاب
کافرا و گفت جل جلاله یود المجرم آرزو برد و دوست دارد در روز
قیامت گناه کار یعنی کافر لو یفتدی این را که فدای خود بدهد و خود را
از دوزخ باز خود خرد الافتدا خویشتن باز خریدن من عذاب یومئذ
از عذاب روز ببنیه پسرانش را وصاحبته وعروسش را واخیه وبرادرش را

یومئذ

وفصیلته التی تؤویه وخویشان خود را که او را یاری میدادند در کارهای سخت
در دنیا وجای میدادندش بمیان خود الایواء جای دادن ومن فی الارض جمیعا
وهرکسی را که باشد در زمین همه را فدای خود دهد ثم ینجیه پس این فدا دادن
او را از عذاب قیامت برهاند الانجاء رهانیدن کلا حقا که از وی قبول نکنند
این فدا را واز عذاب دوزخ خلاصی نیابد در حدیث آمده است که اگر ثواب هفت
آسمان وآنچه در وییست وهفت زمین وآنچه در وییست دریک پله ترازوی قیامت نهند
وثواب لا اله الا الله در پله دیگر نهند زیاده آید ثواب کلمه طیبه ای مومن بگوی و طلیم
این کلمه طیبه را تا بدرجات عالیه برسی همه دوستان ترا از عذاب دوزخ نتوانند
خلاص کرد پس اینها را جدا دوست میداری واز ذکر خدای تعالی غافل میشوی
صفت دوزخ کرد و گفت جل جلاله انها لظی بدرستی که آن آتش دوزخست زبانه
زننده نزاعة سخت کشنده است یعنی بسوی خود برنده است للشوی مر
پوستهای سر دوزخیان را وقیل دوزخیان را که از صد ساله راه و دویست ساله راه
زبانه زند دوزخیان را بخود کشد چنانکه مقناطیس سنگ آهن را بخود کشد القراءة
نزاعة بالنصب علی الاختصاص ای اعنی نزاعة هذا قراءة عاصم علی روایة حفص و بالرفع
للباقین خبر مبتدا محذوف ای هی نزاعة وقیل الشوی کرانها یعنی دست وپای
وقیل پوست سر جمع شواة باز صفت دیگر از دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله تدعوا
میخواند آتش دوزخ بخود من ادبر وتولی کسی را که روگردانیده باشد از

ایمان و اعراض کرده باشد از طاعت و جمع و گرد کرده باشد مال را فاوعی پس
نهاده باشد و زکوة مال نداده باشد الایعاء در باردان نهادن عبد الله ابن عباس
رضی الله عنهما گفته است که دوزخ کافران و منافقان را نام بنام میخواند که بیا
جای تو منم صفت حرص آدمی کرد و گفت جل جلاله ان الانسان خلق هلوعا
بدرستی که انسان آفریده شده است بی صبر و قلیل تحمل بیان کرد و گفت جل علا
اذا مسه الشر جزوعا چون پیش آید بیاید ویرا بدی جزوعا ای یکون جزوعا یعنی
چون بدی برسد بوی باشد سخت و بی صبر و اذا مسه الخیر و چون برسد
ویرا نیکی یعنی مال و نعمت یابد منوعا ای یکون منوعا باشد سخت بازدارنده
مال را از فقیران و مستحقان الا المصلین مگر نماز کنندگان که ایشان جزوع
و منوع نیستند الذین هم علی صلوتهم دائمون آنانکه بر نماز خود پیوسته
باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذارند والذین و مگر آنکسانی که فی اموالهم
حق معلوم در مالهای ایشان حق واجبست و دانسته شده للسائل
مر خواهندگان را والمحروم و مر کسانی را که از مال دنیا محروم باشند و از کسی
سوال نکنند از شرم را یعنی فقیران خواهنده و ناخواهنده را حق باشد
در مالهای نیک مردان والذین یصدقون بیوم الدین و مگر آنکسانی را که
ایمان آرند بروز قیامت که خواهد بود ایشان جزوع و منوع نباشند
بلکه در بلا صبر کنند و در عطا شکر گویند والذین هم من عذاب ربهم

مشفقون

مشفقون و مگر آنکسانی که از عذاب خدای ترسنده اند و گناه را ترک کننده اند ایشان
نیز جزوع و منوع نباشند بلکه صبر کنند در بلاها و عطا دهند در نعمتها ان عذاب ربهم
غیر مأمون بدرستی که عذاب خدای از ایشان نا ایمن است یعنی از عذاب خدای تعالی
ایمن نتوان بود همچنانکه از رحمت او نومید نتوان بود ؛ ایمن مشو که مرکب مردان
مرد را ؛ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ؛ نومید هم مباش که رندان باده نوش
ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ؛ والذین هم لفروجهم حافظون و مگر آنکسانی که
عضوهای پنهان خود را نگاه دارنده گانند الا علی ازواجهم مگر بر زنان خود او ما
ملکت ایمانهم یا بر کنیزکان حلال خود فانهم غیر ملومین پس بدرستی که ایشان
و کنیزکان حلال ایشان مباحند ایشان را فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون
پس هر که جز از زنان منکوحه و کنیزکان حلال خود چیزی دیگر طلبند تا با وی نزدیکی
کنند پس آنکسانی باشند که از شریعت درگذرند و مستحق عقوبت و لعنت دنیا
و آخرت باشند یعنی کسی که عمل قوم لوط کند بغلام بچگان و عروسان غیر ایشان
عقوبت کرده شود در دنیا و عقبی والذین هم لاماناتهم و دیگر آنکسانی که امانتهای
خود را و عهدهم راعون نگاه دارندگانند باشند امانتها را خیانت نکنند
و عهدها را نشکنند والذین هم بشهاداتهم قائمون و مگر آنکسانی که گواهیهای
خود استاده گانند یعنی گواهی راست را بدهند و از کس نترسند و گواهی دروغ ندهند
والذین هم علی صلوتهم یحافظون و مگر آنکسانی که بر نمازها نگاه داشت کنند و قضا نکنند

وقیل مراد از الذین نمازهای نفل است چون نماز چاشت و نماز تهجد و نماز
اشراق و ازین آیت مراد نمازهای فرض است اولئک فی جنّٰت مکرمون
آنانکه برین صفتهای نیک باشند که یاد کردیم در بهشتها بنعمت باشند و بی زوال
نیکویی کرده باشند برایشان بانواع کرمها الاکرام نیکویی کردن بکسی
این وعدها را شنیدند که مومنانرا در بهشت خواهد بود ایمان نیاوردند
فاما در مجلس رسول صلی الله علیه وسلم می آمدند و می نشستند بنفاق و
بطریق مسخرگی باو و بایارانش نظر میکردند حق تعالی از حال ایشان خبر کرد
و گفت جل جلاله فمال الذین کفروا پس چه بوده است مرکسانی را که کافر شده اند
قبلک مهطعین سوی تو دایم نگرند کانند مهطعین حال است از ضمیر کفروا تقدیره
بالذین کفروا مدیمین النظر بالاسراع نحوک یعنی چه بوده است مر این کافرانرا که
در مجلس تو می نشینند و دایم نظر میکنند بسوی تو بمسخرگی عجب که از عذاب
ما نمی ترسند که بتو استهزا میکنند عن الیمین و عن الشمال می نشینند از جانب
دست راست تو از جانب دست چپ تو عزین جماعت جماعت و بلوک بلوک
و گروهها پراکنده گویی هر گروهی بکسی دیگر باز خوانده می شوند عزین حال عن
المقدر تقدیره یحلقون عن یمینک و شمالک جماعات و حلقا حلقا مختلفة
عزین جمع عزة اصلها عزوة من العز نسبت کردن خود را بکسی کافران میکنند
کرا اگر چه محمد و محمدیان که ما را کافر میگویند و جای ما را دوزخ میدارند و خود را

مومنان

مومنان میدارند اینها بینند که ایشانرا در مجلس می بینیم و حال ایشانرا میدانیم همه
فقیر اند و ما توانگران اگر چنان باشد که محمد میگوید که قیامت خواهد بود ما به بهشت
اولیتریم از ایشان نصیب درویش ازین آیت اینست که بنفاق در مجلس اهل
حق ننشیند و بر اولیاء الله عیب نجوید و بر احوال و اقوال ایشان اعتراض
نکند که هلاک شود نعوذ بالله من ذلک گفت ای پیغمبر ای طالب جو بها مکن
ملک با هیچ مجبوبی مری ؛ چون قبول حق بود آن مرد راست ؛ دست او در
کارها دست خداست ؛ دست ناقص دست شیطانست و دیو ؛ زانکه اندر
دام تکلیف است دیو ؛ و چون کافران میگفتند که ما به بهشت از محمد
و یاران او اولیتریم از بهر آنکه مال و جاه و بزرگی داد خدای تعالی
در دنیا و ایشانرا نداد پس این وعدها اگر راست باشد ما در آخرت
به بهشت بیشتر از ایشان درآییم حق تعالی فرمود ایطمع کل امرئ منهم
او طمع میدارد هر مردی و هر کسی ازین کافران ان یدخل جنة
نعیم که در آورده شود در بهشت با نعمت و نیکویی بی ایمان
و طاعت کلا حقا که نه چنانست که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه ما
بهشت را حرام کرده ایم بر کافران و اصل و بزرگی و مال هیچ فایده
نمیکند کافرانرا نصیب درویش اینست که همیشه خایف باشد و بتسویلات
نفس و شیطان مغرور نگردد و هرچه طمع کند از رحمت حق تعالی طمع

کند وطاعات را ترک نکند طاعات را کم مکن ولیکن گران بها مکن الحقیقة ترک
ملاحظة العمل لا ترک العمل کذا قال الشیخ المحققین ابو القاسم القشیری
رحمة الله علیه بعد ازین حق تعالی ایشانرا بیان کرد وگفت
جل جلاله إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ بدرستی که ما آفریدیم ایشانرا
ازآنچه میدانند یعنی از نطفهٔ قذره پس ازکجا بزرکی حاصل آید
ایشانرا تا طمع دران بهشت کنند اول ایشان آب کنده وآخر ایشان
خاک پراکنده شرف آدمی بایمان وعمل صالح است وایشان ندارند پس چون
طمع بهشت میدارند نصیب درویش اینست که بکثرت مال ننازد
بعد ازین حضرت ذی الجلال قدرت خودرا وعجز ایشان را
یاد کرد وسوگند یاد کرد بذات پاک خود وگفت جل جلاله فَلَا أُقْسِمُ
پس سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ به پروردگار وآفریدگار
جایهای برآمدن آفتاب وماه وستارگان إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی
که ما توانیم برایشان عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ برین که ما بدل آریم
بهتر از ایشان وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ وما عاجز نیستیم از هرچه
خواهیم بدانکه هر روز آفتاب از جای دیگر برمی آید وبجای دیگر
فرو میرود پس پروردگار ما که آفریده است مزینات سموات را
قادر است برهرچه خواهد عجز از کمال وجلال او دور است در عالم

کبری این موجود است ومشابه نیز در عالم صغری قلوب عرفا را شموس
عرفان واقمار وجدان وکواکب ثواقب مزین گردانیده است
فسبحان من قادر حکیم وقاهر علیم یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید چون
این منکران ازین بیان اعراض کردند ودر باطل وبیهوده وکار فاسد
ونکوهیده باستهزا ومسخره روی آوردند حضرت ذی الجلال حبیب
خودرا تسلی داد وگفت جل جلاله فَذَرْهُمْ چون حق را قبول نمیکنند
واز باطل باز نمی استند بگذار ایشانرا يَخُوضُوا تا در باطل خود در آیند
وَيَلْعَبُوا وتا بازی کنند وغافل باشند ومستحق دوزخ گردند حَتَّىٰ
يُلَاقُوا تا ببینند وبرسند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ آن روز را که
وعده کرده می شوند یا بیم داده می شوند من الوعد والایعاد
بیم کردن یعنی روز جنگ بدر را در دنیا وعذاب آخرت را در قیامت
ودرین سخن تخویف وتهدید ایشانست وبیان استدراج
است مرایشانرا نعوذ بالله من ذلک نصیب مؤمن اینست که
از باطل ولعب محترز باشد واز غفلت وتنعم واستهزا باهل حق دور باشد
يَوْمَ يَخْرُجُونَ آن روز که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها گور یکی
سِرَاعًا یعنی شتابان باشند وباجابت کردن داعی یعنی اسرافیل
كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ بسوی علم خود می شتابند

چنانکه لشکر پراکنده بسوی علم خود می شتابند روز قیامت خلقان
سوی منادی یعنی اسرافیل چون در صور دمد همه خلق زنده شوند
و از گورها برآیند و بشتاب بجایگاه حاضر شوند قرائت ابن عامر
و حفص بضم نون و صاد است جمع نصب خواست یعنی بتان و باقی بفتح
نون و جزم صاد خوانده اند الا ابغاض شتافتن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
بمعنای فرو شده باشد چشمهای ایشان از ترس قیامت تَرْهَقُهُمْ
ذِلَّةٌ و در رسد شان خواری و بینندشان یعنی رویهاشان را
الوهق فرو پوشیدن ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ
این آن روز باشد که وعده کرده شده اند در روی عذاب
دوزخ را در حدیث است که هر که این سوره را بخواند بدهند ثواب
آنکسانی که امانتها و وعدها را نگاه داشته باشند سورۀ نوح
علیه السلام در مکه آمده است و بست و نه یا بست و هشت یا سی
آیت است بسم الله الرحمن الرحیم
انا ارسلنا نوحا قصۀ نوح پیغمبر عم که نوح بهشت واسطه با آدم علیه السلام
می رسد و اصح آنست که عمر وی هزار و چهارصد و پنجاه سال بوده است
پنجاه کم هزار سال پیغامبر بود و همه روی زمین کافر بودند درین مدت
ایشان را میخواند و ایشان ایمان نمی آوردند و وی را می زدند تا

بیهوش میشد و میگفتند که وی مرد باز بخود می آمد و خلق را براه خدای تعالی
میخواند تا روزی که بچۀ خوردی را پدرش فرمود تا بزد بعصا
و سر او را بشکست و خون برفت نوح دعا بد کرد و گفت الهی
من قوم خود را بسیار خواندم با یمان روز و شب آشکارا و پنهان
ایشان بت پرستی را ترک نکردند و هر چند معجزه دیدند از من ایمان
نیاوردند و بیک قول چهل کس و بقول دیگر هشت کس ایمان آورده بودند
حق تعالی وحی فرستاد با وی که از قوم تو هیچکس ایمان نخواهند آورد
بعد ازین و ما عذاب فرستیم تو کشتی بساز که قوم ترا بآب هلاک
خواهیم کرد مگر کسی که در کشتی باشد تو درخت بنشان از ساج یعنی آبنوس
و نوح در کوفه بود و درخت بنشاند چهل سال بایست که درختان
کلان شدند درین فرصت بکافران هیچ تعرض نمی کرد و کافران نیز با وی
تعرض نمیکردند حق تعالی بار را از ایشان باز داشت درین چهل سال
هیچ زن و فرزند نیاورد و مالها و اسپهای ایشان بزمین فرو رفت
و بعد از چهل سال با وی وحی آمد که چوبها ببر و تختها ساز و جبرئیل
او را تعلیم کرد و گفت که سر کشتی را همچون سر کشتی بساز خروس ساز
و سینه اش را همچون سینۀ بط و دمش را همچون دم کبوتر ششصد گز درازی
وی و پهنای وی سیصد و سی گز و درازی وی در آسمان سیصد و سی و سه گز

وچشمه قیر پیدا شد تا درون و برون کشتی را با و طلایه کردند و میخهای
آهنین کشتی را درخت مرجاه که کافران میدیدندی خندیدندی که این دیوانه
جها میکند هیچ آب نی و وی کشتی می سازد وحی آمد که زود کشتی را تمام کن
که غضب من بسیار شد بر کافران چند فرد و رگرفت نوح کشتی را تمام کرد
و همه جانوران از چرندگان و پرندگان را جمع کرد جبرئیل با مر حق تعالی و بابهای
نوح را می لیسیدند فرمان شد که از هر جنسی که دو نر و ماده در کشتی
در آورند ابلیس دم خر را گرفت و در آمد سه طبقه ساخت کشتی را در یک طبقه
چهارپایان و سباع بیابان را انداخت و در یک طبقه دیگر مرغان را انداخت
و در طبقه بالا خود و فرزندان او و مومنان نشسته بودند و مورچه را
بخود نگاه داشته بود بر سقف ناگاه از تنور خانه آب برآمد دختر ش
آمد و یرا خبر کرد و نشان این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی
در آورد مگر عوج و پسر وی والعه نام و پسر وی کنعان نام که کافر بودند و در
کشتی در نیامدند و عوج ابن عنق کشتی را بگذاشت و وی کافر بود و آب طوفان
نوح تا بزانوی وی بیش نبود و سه هزار سال عمر یافت تا موسی علیه السلام
وی را بکشت و چهل شبانروز باران بارید و کشتی را سرپوش ساخته بودند تا
باران در نیاید و کشتی در روی آب صد و پنجاه روز بود و غیر از آن چهل روز باران
باریده بود و نوح را علیه السلام سه پسر بود سام و حام و یافث ایشان با عوص و فرزندان

وبا

و با همه مومنان بسلامت از کشتی بر آمدند و همه جانوران و کافران که در کشتی نبودند همه
هلاک شدند مگر عوج ابن عنق بسبب آنکه نوح را در کشتی تراشیدن مدد کرده بود و عمر دراز
برای این دادند تا خلق را آگاه کند از قصه نوح و کشتی نصیب درویش و مومن از این
قصه اینست که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال
و جاه نکند قوله تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح پیغمبر را
علیه السلام بسوی مردمان وی أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ که بیم ده و بترسان قوم خود را
یعنی مردمان خود را ای قلنا له بان انذر و یجوز ان یکون ان مفسره لان
الارسال معنی القول فلا محل لها حینئذ من الاعراب یعنی ما گفتیم که بترسان
قوم خود را مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پیش از آنکه بیاید بایشان
عذاب دردناک اگر سخن ترا قبول نکنند چون فرمان رسید که بترسان بایشان
قَالَ گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ گفت ای مردمان من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ
بدرستی که من مر شما را پیغمبرم ترساننده از عذاب خدای تعالی و پیدا است پیغمبری
من پیش شما بمعجزات یا پیدا کننده ام حق را از باطل الابانة پیدا شدن و پیدا
کردن لازم و متعدی میفرمایم شما را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ که پرستید و بندگی کنید خدای تعالی را و
بتان را بندگی نکنید و نه پرستید وَاتَّقُوهُ و بترسید خدای را عز و جل وَأَطِيعُونِ و فرمان
بردار باشید مرا در آنچه میفرمایم شما را يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ تا بیامرزد شما را و گناهان شما را
فمن زایده تا بیامرزد از گناهان شما بعضی را فمن للتبعیض وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى و باز دارد زمان
دهد تان تا وقت نام برده شده که آن مرگ است إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ بدرستی که وقتی که

خدای تعالی نهاده است از برای مردن چون بیاید پس انداخته نشود ساعتی لو کنتم تعلمون

اگر شما هستید که میدانید بدانکه اجل یکیست که بیشتر و کمتر نشود و پس معنی این آیت اینست که فرمان

بردار باشید خدای تعالی را تا برخورداری دهدتان از عمر و مال و فرزندان تا وقت مرگ

و اگر فرمانبرداری نکنید نخ دهدتان و قحط و بلا و تا مرگ آسایش نه بینید چون نوح علیه السلام

قوم خود را بطاعت خدای تعالی خواند و ایشان قبول نکردند قال ربّ انّی دعوت قومی لیلا و نهارا

گفت نوح عم ای پروردگار من بدرستی که من خوانده ام قوم خود را در شب و روز بایمان و طاعت

ایشان قبول نکردند فلم یزدهم دعائی الّا فرارا پس نیفزود بگریختن را مگر خواندن من ایشانرا

از دین و طاعت و انّی کلّما دعوتهم و بدرستی که هرگاه که ایشانرا خواندم لتغفر لهم تا آمرزی تو

مر ایشانرا جعلوا اصابعهم فی آذانهم پس بکردانیدند ایشان انگشتان خود را در گوشهای شان

تا حق را نشنوند و استغشوا ثیابهم و جامهای خود را در سر کشیدند و اصرّوا و ایشان

دایم در کفر اصرار نمودند و استکبروا و گردن کشی کردند از ایمان و طاعت استکبارا گردن

کشی بزرگی ثمّ انّی دعوتهم پس من ایشانرا براه راست خواندم جهارا آشکارا باواز بلند

جهارا فی موضع الحال ای مجاهرا ثمّ انّی اعلنت لهم باز بلند گفتیم ایشانرا و اسررت لهم اسرارا و پنهان

گفتم ایشانرا پنهان گفتن بزرگی هریکی را علیحده پنهان نصیحت کردم یعنی بهمه وقت ایشانرا براه حق خواندم

گاهی شب و گاهی بروز و گاهی باشکارا و گاهی پنهان و تقصیر نکردم در مدت هزار سال کم پنجاه

سال ایشانرا براه حق خواندم از ایشان جز کفر و کافری و گناه هیچ پیدا

نشد چون سخن او را قبول نکردند خدای تعالی از ایشان بارانها باز داشت

درمدت چهل سال و بیک روایت مدت هفتاد سال و هیچ زنی فرزند

نیاورد و آبهای ایشان بزمین فرو رفت و مالهای ایشان و ستوران

ایشان هلاک شدند حق تعالی ایشانرا بزبان نوح عم وعده کرد که اگر توبه و ایمان

آرید من کرم کنم و برشما باز باران فرستم و فرزندان دهم و مال دهم

گفتند هرگز ایمان نیاریم و سخن ترا قبول نکنیم نوح ایشانرا گفت

فقلت استغفروا ربّکم پس گفتیم ایشانرا که آمرزش خواهید از پروردگار

تان یعنی کفر را بگذارید تا بر شما رحم کند و بیامرزدتان انّه از بهر آنکه وی

بدرستی که کان بود و هست و خواهد بود غفّارا نیک آمرزنده گناهان

شما اگر ایمان آرید یرسل السّماء فرستند بارانرا علیکم بر شما

مدرارا بسیار ریزان و پیوسته مفعال من الدرور و الدرور فرو

باریدن درّ اللبن یدرّ درّا و درورا و مادام آمد شیر و ایمان ارید و

یمددکم مدد کند شمارا الامداد فروکردن باموالٍ بمالها و بنین

و پسران و یجعل لکم جنّاتٍ و بکند برای شما بوستانها و یجعل

لکم انهارا جویهای آب روان یعنی بیافرینید آبهای روان چون

این نعمتهارا از شما گرفته است بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار

فرستد و مالهای بسیار بدهد پسران و باغهای پرنعمت و آبهای روان

باز دهد چون پیش ازین داده بود بزرگان دین گفته اند هرکه مبتلا شود

بانواع بلاها زینها استغفر الله بسیار گوید چنانکه درین آیت اشارتست

قوله یرسل ویمدد ویجعل مرتین مجزوم الجواب الامر وهو استغفروا

چون گناه کرده بودند و کافرش بودند رحمت را حق تعالی از ایشان

برداشته و بلاها را برایشان گماشته امید رحمت نمیداشتند نوح علیه السلام

ایشان را فرمود ما لکم چه بوده است شما را لا ترجون امید نمیدارید

لله مر خدای را وقارا بزرگ داشتن یعنی امید نمیدارید که خدای تعالی

شما را بزرگ گرداند و نعمتها بدهد چنانکه داده بود اگر ایمان آرید

و عمل نیک کنید و عزت از خدای تعالی طلب کنید نه از بتان و همیشه شما را

نعمت آورده است وقد خلقکم اطوارا بدرستی که آفرید شما را بارها

و قیل گونه یعنی نطفه بودید علقه کرد و علقه را مضغه کرد و مضغه را گوشت

و پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شدید و طفل بودید جوان

کرد و پیر گردانید تا ان محل قد خلقکم نصب علی الحال و اطوارا ظرف باز

نعمت دیگر را یاد کرد و گفت الم تروا آیا نمی بینید کیف چگونه خلق الله

آفریده است خدای تعالی سبع سموات هفت آسمانها بر یکدیگر طباقا طبق طبق

وجعل القمر و گردانید ماه را فیهن نورا روشن کننده درین هفت

آسمان دنیا ماه را آفرید فاما نور او را در هفت آسمان ظاهر کرد وجعل

الشمس سراجا و گردانید آفتاب را چراغ تابان یعنی همچو چراغ ابن عباس

و ابن

و ابن عامر و قتاده میگویند روی آفتاب و ماه سوی آسمانست و پشت ایشان

سوی زمین است و هفت آسمان از ایشان نور میگیرند چنانکه بر زمین باز نعمت

دیگر را یاد کرد و گفت جل جلاله والله انبتکم و خدای تعالی برویانید شما را

من الارض از زمین یعنی پدر شما را از زمین آفرید استغیر الانبات للانشا

نباتا یعنی بیرون آوردنان از زمین پرستید پرستیدنی یعنی

پیدا شدید از زمین و پیدا شدنی نباتا منصوب علی المصدر ثم یعیدکم فیها

پس باز گردانید شما را در زمین یعنی چون بمیرانند شما را و در گورها باز برد

هر جاه که خواهد و یخرجکم اخراجا بیرون آرد شما را از زمین بیرون آوردنی

بقدرت کامله از بهر جزا دادن در روز قیامت باز نعمت دیگر را یاد کرد

و گفت جل جلاله والله جعل لکم الارض بساطا و خدای تعالی

گردانید برای شما زمین را همچو شادروان گسترده یعنی همچو قالینها گر و زمین را

لتسلکوا منها تا میروید و میگردید از زمین سبلا راهها

فجاجا فجاج جمع فج راهها پیدا کرد در کوهها و دشتها تا بمقاصد خود برسید

و از شهرها بشهرهای دیگر بروید و از انواع نعمتها بیارید و ببرید و قد اظهر

نوح علیه السلام باسم الله تعالی فی الآیات و لم یکتف بالتضمن التذار باسم معبوده اظهار المقصوده

نصیب عارف ازین آیات اینست که پادشاه و نظر صحیح خلق را براه حق بخواند

و در اثنای آن از ذکر حق تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین بیان کرد الا دلیل

از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیا از آسمان که محل نظر ایشان بود
چون بچندین دلایل قاطع و براهین ساطعه تمرد نمودند بعد از اظهار طریق استدلال
تضرع کرد بحضرت ذو الجلال و گفت قَالَ نُوحٌ گفت نوح عم بطریق
تحزن و تحیر و تضجر از افعال کافران رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي ای پروردگار
من بدرستی که این کافران قوم من بی فرمانی کردند مرا و از سخن من روی
گردانیدند وَاتَّبَعُوا و پی روی کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا
خَسَارًا کسی که مال وی و فرزندان وی زیاده نکرد ویرا مگر زیان کاری
یعنی ترا متابعت نکردند و توانگر و مالداران که کلانترانند و فرزندان
دارند متابعت نکردند و آن مال و فرزند سبب زیان دو جهانی
ایشانست نقل است از خواجه ویس قرنی رحمه الله علیه که هر کس سه چیز را
دوست دارد هرگز بدیدار خدای تعالی واصل نشود یکی طعام خوش خوردن
و دیگر لباس نیکو پوشیدن و با توانگران نشستن تذکرة الاولیا
نصیب درویش اینست که میل توانگران و ظالمان نکند و صحبت صالحان جوید
در فقر و صبر سعی تمام نماید که دنیا را هیچ بقا نیست و در آن کوشد که
از علم ظاهر و باطن بهره گیرد و عمل کند تا بدوستی حضرت مولی مشرف
گردد ؛ بغداد خلیفه را و مر سلطان را ؛ جانان ما را و جان ما
جانان را ؛ طواف حاجیان دارم بگرد یار میگردم ؛ نه اخلاق سگان

دارم که

دارم که بر مردار میگردم وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا و مکر کردند مکر کردنی
بزرگ مکر ایشان این بود که کلانتران و توانگران ایشان وَقَالُوا
گفتند مر قوم خود را که لَا تَذَرُنَّ مگذارید آلِهَتَكُمْ خدایان خود را بسخن
نوح عم که دروغ گوی است و دیوانه است بطریق اجمال گفتند باز
بطریق تفصیل گفتند وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید این پنج بت را وَدًّا وَلَا
سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا این نامهای بتان قوم نوح عم است
وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا بدرستی که گمراه کردند کلانتران قوم نوح و بسیاری
از مردم را یا گمراه کردند این بتان بسیاری از مردم را و این پنج
بت را جمشید ساخته بود چون جمشید را کشتند این بتان در میان
مردم می بودند و آن پادشاه جمشید را کشت او نیز بت پرست بود
حق سبحانه و تعالی نوح عم را به پیغمبری فرستاد و این قوم سخن او را نشنیدند
پس دعا کرد نوح عم و گفت وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ ای خداوند من زیاده
مگردان مگر کافران را إِلَّا ضَلَالًا مگر زیان و هلاکت و حق سبحانه
و تعالی دعای نوح عم را قبول کرد و گفت جل جلاله مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از خطاها و کفرهای
ایشان بود أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا که غرق شدند در آب طوفان
پس در آورده شدند با آتش دوزخ از پس آن بقول امام ضحاک قوم
نوح از یک طرف در آب غرق می شدند و از طرف دیگر با آتش دوزخ

میسوختند واین ایت دلیل است براین که کافران را در گور عذاب
باشد نعوذ بالله من العذاب فَلَمْ یَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ اَنْصَارًا
بس نیافتند این قوم نوح مر خود را یاری کنندکان بدون خدای
تعـ یعنی هیچکس فریاد شان نرسید از عذاب خدای تعـ کلانتران و توانکران
ایشان و خوردان آن قوم که سخن ایشانرا بشنیدند هیچ سود
نداشت نصیب درویش اینست که سخن اهل شریعت و طریقت را بشنود
و از سخن اهل دنیا دور باشد تا هلاک نشود ؏ من سک اصحاب
کهفم در بر مردان مقیم ؏ کرد هر در می نکردم استخوانی کو مباش
جون نوح عـ از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد وَقَالَ نُوحٌ
عـ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِینَ دَیَّارًا ای پروردکار من مکذار هیچکس را
از کافران کرونده و باشنده یعنی هیچکس الدیار متخذ من الدار و ساکنها
کسی که سرای کیرد و در وی ساکن باشد آنرا دیار کویند جون نوح عـ
این دعا کرد همه کافران هلاک شدند مکر عوج بن عنق که وی از اهل دار نبود
زیرا که از بسیاری بزرکی در هیچ داری و خانه ساکن نمی توانست بود
وی هلاک نشد و بزیست تا زمان موسی عـ و بر دست وی کشته شد
اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی که تو اکر بکذاری ایشانرا و هلاک نکنی
یُضِلُّوا عِبَادَكَ کمراه کنند بندکان ترا وَلَا یَلِدُوا اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا

کفت نوح

ورا

و نزایند مکر فرزند بدکردار و فاجر و کفار نیک ناسپاس یعنی کفر
اختیار کنند و این دعا وقتی بود که وی معلوم شده بود بوجهی که فرزندان
ایشان ایمان نخواهند آورد و زنان ایشان عقیم شدند پیش از
عذاب بجهل سال جون کافرانرا دعای بد کرد مومنانرا دعای
نیک کرد و کفت رَبِّ اغْفِرْ لِی ای پروردکار من بیامرز مرا وَلِوَالِدَیَّ
و مر مادر و پدر مرا و بودند هردو مؤمن وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا و
بیامرز مر کسی را که در آید در خانهٔ من یعنی کشتی یا مسجد وی یا دین
وی و او مؤمن باشد جنین کفت تا ابلیس داخل نشود اکر جه داخل کشتی
بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز همهٔ مردان با ایمان
را و زنان با ایمان را تا قیامت درین اشارتست اولیا و انبیا فمظهر قهر اند
بر اعدا و مظهر لطف اند بر دوستان اولیا ؏ در جنک جو آهنیم و در صلح
جو موم ؏ با دوست مبارکیم بر دشمن شوم ؏ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِینَ
اِلَّا تَبَارًا و می نه فزای و زیاده مکن ستمکارانرا مکر هلاکت و عقوبت
التبار و التبیره هلاک کردند دعا کرد کافرانرا و مومنانرا و ظالمانرا
اکر هم مراد از ظالمان کافرانند تکرار میشود دعای او مستجاب شد در حق
کافران و ظاهر شد امید میداریم که بر همهٔ مؤمنان رحمت کرده شود
و ستمکاران بقهر هلاک کرده شوند سخنهای تا از مومنان باشیم

واز کافران وظالمان نباشی تا بقهر هلاک نگردی وعن رسول صلی الله
علیه وسلم انه قال من قرأ انا کان من المومنین الذین یدرکهم ومموح النوح ع

سوره الجن بسم الله الرحمن الرحیم قل بگوی ای محمد

کافران مکه وغیر ایشانرا اوحی الی وحی فرستاده شد بمن انه استمع
گوش داشتند نفر گروهی من الجن از پریان فقالوا پس گفتند
انا سمعنا بدرستی که شنودیم ما قرآنا خواندنی عجبا عجب که
هرگز باین بلاغت وفصاحت وخوبی سخنی نشنیده بودیم یهدی
الی الرشد راه می نماید بصواب ودین راست فآمنا به پس ایمان
آوردیم باین قرآن ولن نشرک بربنا احدا وهرگز بعد ازین
شریک نیاریم بخدای خود هیچکس را واشارتست درین سخن بتفضیل
بیحد خدای تعالی به نسبت این پریان وسرزنش است کافران مکه را که
ایمان نمی آرند باوجود آنکه خود را از عقلا وفصحا میدارند بتان را
شریک میدارند بحضرت واجب الوجود دیگبار پریان قرآن را شنودند
ایمان آوردند وایشان دایم می شنوند ونمیگروند ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء در سیر النبی علیه السلام آورده است که این قصه در
سال دهم از نبوت بود واین چنان بود که حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم در قریه نخله محمود با یاران خود نماز بامداد میگذاردند که

و الرشد دانائی راه راست

کروهی

کروهی از پریان آنجا رسیدند وقرآن شنودند ورقت ووجد کردند
وحالی در دلهای ایشان پیدا شد ودوستی رسول علیه السلام در دلهای
ایشان پیدا آمد بیطاقت شدند وبقوم خود رفتند واین حال را
گفتند وآمدند شبی در پیش رسول صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند
ودر لیلة الجن غیر عبد الله ابن مسعود کسی دیگر با رسول نبود وعبد الله
گفت که رسول خطی کشید ومرا فرمود تا درمیان آن نشستم رسول
رفت وپریانرا دعوت کرد باسلام وایشان بسیار بودند وایمان
آوردند ودر صحیح مسلم آورده است که هیچکس از صحابه با ایشان نبود
رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که سه بخش اند پریان بعضی مرغان
با پر وبال در هوا می پرند وبعضی بر صورت سگان وماران وبعضی بهر
جنسی که خواهند میگردند ولیلة الجن در مکه بود ودر موضعی که آنرا حجون
گویند وکلانتران نفر که استماع قرآن بودند نام وی عمرو بود عبد الله
مسعود رضی الله عنهما گفت که از قومی شنودم که گفتند که ما در سفر بودیم
ماری دیدیم کشته شده در خون غلطیده یکی از ما آن مار را در زیر خاک کرد
وما رفتیم بعده ما را قومی پیش آمدند وگفتند که عمرو را در زیر خاک دفن
کرد گفتیم عمرو کیست گفتند آن ماری که شما او را دفن کردید در فلان موضع
او از یاران رسول بود از پریان ونام وی عمرو بود واستماع قرآن کرده

دفن

بود درمیان دو قبیله از پریان جنگ شد یکی مسلمان بود و
عمرو از ایشان بود و دیگر قبیلهٔ کافر بود عمرو را کشتند و مرتبهٔ
شهادت یافت وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا هر آینه بلندست بزرگواری
پروردگار ما التعالی بلند شدن الجد بزرگواری و بیان بزرگواری
کرد و گفت مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا نگرفته است هیچکس را بزنی
و فرزندی چونکه گرفتن زن و فرزند از نقصانست و او از
نقصان منزه است الضمیر انه للشان و قرئها فی السبعة انه بالکسر
عطفا علی انا سمعنا لانه مبتدا محکی بعد القول و کذلک البواقی و هی ثلاثة
عشر موضعا و بالفتح عطف علی انه استمع فیکون من الموحی الیه ای الی
النبی علیه السلام او علی الهاء فی آمَنَّا بِهِ فکانه قیل فامنا به بانه تعالی
جد ربنا او علی الجار والمجرور فکانه قیل صدقناه وصدقنا انه تعالی جد ربنا
و هذا الوجهان الاخیران اولی معنا و لفظا للقرب وَأَنَّهُ كَانَ
يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا هر آینه بود که میگفت بی خرد ما بر خدای تعالی
گفتی دور از حق و دروغ گوی بزرگ و آن ابلیس بود یا کافران
جن لعنة الله علیهم که شریک میگفتند مر حق تعالی را و اثبات زن
و فرزندی میکردند پریان گفتند که ما چون قرآن شنودیم دانستیم که
این دروغ بوده است که حق تعالی شریک باشد و زن و فرزند چون

در قرآن این را منع کرده است و دلیل عقلی نیز این را تقاضا میکند
پس ما را دلیل عقلی و سمعی حاصل آمد و دانستیم که درین حق را
تعریض است و کفار را که ایشان مغانند کردن کش و بی عقل اند و
السفیه بی خرد و السفه جماعة الشطط روی الضمیر فی انه للشان و کان
و یقول تنازعا فی سفیها او سفیهنا اسم کان و یقول خبره تقدما علیه علی الله
متعلق بیقول وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
و بدرستی که ما گمان می بردیم که هرگز نگوید آدمی و پری بر خدای تعالی
دروغی یعنی گمان می بردیم که ایشان راست میگویند که خدای تعالی را زن
هست و فرزند و شریک تا ما قرآن را شنودیم دانستیم که ایشان دروغ
میگفته اند ما از ایشان بیزار شدیم و مسلمان گشتیم کذبا صفة مصدر
محذوف ای قولا کذبا ای مکذوبا فیه وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ
يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا و بدرستی که بودند مردان از
آدمیان که پناه میگرفتند بمردانی از پریان پس زیادت کردند
این آدمیان پناه گیرنده پریان را تکبر و بزرگی و پیدادی معنی رهق البغیت
تا زیادت کردن پریان و آدمیان را گمراهی و تباهی بسبب آنکه با ایشان
پناه گرفتن در جاهلیت و کافری رسم این بود که چون کافران بسفر
رفتندی و در بیابان فرود آمدندی گفتی که ما پناه میگیریم بکلانتر

پریان این موضع از بدی قوم او وازین سخن پریانرا تکبر و گمراهی
زیادت شدی که آدمیان می ترسند از ما و پناه میگیرند پس این
پریانکه قرآنرا شنودند و دانستند که هیچکس را فریاد نمی رسد مگر
الله تعالی و پناه گرفتن روا نیست مگر بحضرت او وازین خطا برگشتن و توجه
بحضرت حق کردند جل جلاله پس مؤمن موحد باید که چون برسد در بیابان
و در سفر یا در حضر بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بگوید
وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک رب ان یحضرون
و معوذتین بخواند و بگوید اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر
ما خلق و ذرأ و برأ هیچ چیز باو ضرر نتواند رسانید ان شاء الله تعالی یکی از یاران
رسول گفت که در وقت کفر کافری در سفر بودیم در بیابانی ناگاه گرگی
آمد و یک گوسفند از رمه شخصی گرفت و می برد آن شخص فریاد
کرد که ای کلانتر پریان ما در پناه تو آمده ایم و پناه بتو میگیریم آوازی
شنیدیم که ای گرگ گوسفند او را رها کن که بما پناه گرفته است
در حال گرگ گوسفند را رها کرد و برفت و آن استدراج باشد
نعوذ بالله من ذلک نصیب تو اینست که پری خوانی نکنی که کافر شوی
و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد بکتاب طالع و حشویات نادانی
نکنی و از بوی سوختن و چراغ نهادن از برای دفع پریان نکنی

وَاَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا بدرستی که کافران گمان می
بردند که چنانکه شما کافران مکه گمان می برید که هرگز زنده نکند خدای تعالی هیچکس را
بعد از مردن پریان که قرآنرا شنودند اینچنین گفتند وازین اعتقاد برگشتن
درین نیز تعریض است کافران مکه را ویحتمل ان یکون الضمیر فی انهم و ظنوا
راجعا الی رجال من الانس و ظننتم کان خطابا للجن علی سبیل الموعظة من المستمعین
وقیل این آیت از سخن پریان نیست بلکه از جملهٔ وحیست و عطف است بر انه
استمع تقدیره علی هذا قل اوحی الی انه کان رجال من الانس الآیة وانهم
ای کفار الجن ظنوا کما ظننتم ای ایها الکفار من الانس والاول اولی
بقرینه ماقبل الآیتین و ما بعدهما و هو قوله تعالی وَاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا
مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا و پریان گفتند بدرستی که ما بسودیم
آسمانرا یعنی خواستیم که باسمان برآییم پس یافتیم آسمانرا که پر کرده شده
از نگاه بانان قومی و ستارگان روشن الحرس جمع حارس معنی فهو اسم
جمع و لذلک وصف بشدید الحراسة نگاه بانی کردن یعنی پاره از شعله
نور ستاره که انداخته شود بدیو تا گریزد و باسمان برنیاید وَاَنَّا
كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ باز پریان گفتند بدرستی و راستی که
ما بودیم که می نشستیم نشستنی از آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان
یعنی پیش ازین ما می توانستیم که بر آسمان برآییم و هرجا خواستیمی آمدیمی

وانهم

نشستمی وسخن فرشتگان شنودیمی فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا
بس هرکه از ما اکنون می خواهد که بآسمان برود وگوش دارد سخن فرشتگانرا
می یابد که از برای خود ستاره را که او نگاه می دارد و میزندش ونمی
ماندش تا بآسمان برآید مقاعد جمع مقعد جای نشست الآن یکون وهو
مبنی علی الفتح بملازمته لام التعریف الرصد نگاه بانان اسم جمع او جمع
راصد الرصد والرصو چشم داشتن ونگاه داشتن وَأَنَّا لَا نَدْرِي
أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا وبدرستی که ما نمی
دانیم که بلا وعقوبت خواسته شده است باهل زمین یا خواسته شده
است باهل زمین پروردگارشان نیکی ورحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم
چنانکه پیشتر ازین می دانستیم بس منع کردن ما از آسمان بسبب نیکی
اهل زمین است یا بسبب بدی ایشان عبد الله عباس رضی الله عنهما
گفت که هر قبیلهٔ از پریان کسان بودند که بآسمان بر شدندی وجای نشستندی
چون وحی آمدی بآسمان فرشتگان شنودندی آواز او مثل آواز
آهن که بر سنگ زده شود همه فرشتگان سجود کردندی تا وحی آمدی
پرسیدندی که چه وحی آمد اگر حکم بودی که هم در آسمان بودی و پس قبول
کردندی واگر وحی حکم بودی که تعلق بزمین داشتی از قحط وبلا وفراخی
ومردن وغیر آن با یکدیگر فرشتگان گفتندی وپریان شنودندی

[illegible]

وفرود آمدندی وآن خبر را بدوستان خود که پری پرستان بودند و کاهنان
وفال گویان گفتندی و دروغ بسیار بآن آمیختندی وسبب فساد خلق
شدندی چون حق تعالی مصطفی را علیه السلام بخلق فرستاد آسمانها را به
نگاه بانان کرد تا دیو را ازان منع کنند در کشاف آورده است که رفتن ستاره
پیش از رسول بود فاما بسیار نبود چون او را بخلق فرستادند آسمان
پر شد از نگاه بانان فان قلت این پریان که گفتند انا لمسنا السماء
تا آواز ان کسان بودند که قرآن را استماع کرده بودند یا از غیر ایشان
قلت احتمال دارد که ایشان بوده باشند وظاهر نیست والله تعالی اعلم
وچون ستارگان بسیار رفتند گفتند ابلیس علیه اللعنه گفت کار بزرگ
پیدا شد در زمین که پریانرا از آسمان باز داشتن ولشکر خود را فرستاده
تا از هر اقلیم یک مشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد وگفت این کار در زمین
تهامه یعنی در زمین عرب پیدا شده است واین نشان پیغمبر آخر الزمان است
ومعجزهٔ اوست بعد ازان پریانرا فرستاد تا تفحص این معنی بکنند
ایشان بزمین عرب فرود آمدند مصطفی را صلی الله علیه وسلم یافتند در
نماز که قرآن میخواندند چون بقوم خود باز گشتند این قصه را بیان کردند
وگفتند که ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه بوده است وَأَنَّا مِنَّا
الصَّالِحُونَ وگفتند پریان بدرستی که از ما نیکان وپاکان هستند وَمِنَّا

دون ذلك واز ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان کنّا

طرائق قددا وبودیم ما بر دینها و مذهبهای مختلف خود یعنی جهودان و

ترسایان و گبران واین سخن پریانست که آنرا شنودند وقوم

خودرا پند میدهند تا ایمان آرند و دین مسلمانی را قبول کنند و چنانکه بودند

نباشند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقه راه طرائق جماعت

محذوف ای کنا اصحاب مذاهب مختلفه شبهت المذاهب بالطرق المختلفة

فالاستعارة مصرحة وانّا ظننّا بدرستی که دانستیم که پریانیم بیقین ان لن

نعجز الله فی الارض هرگز عاجز نتوانیم کردن خدای تعالی را در زمین اگر بما خیری

رساند از بلا ولن نعجزه هربا وهرگز وی را عاجز نتوانیم کرد بگریختن یعنی

ازانچه خواهد بما نتوانیم گریختن و ما بوی ضرر نتوانیم رسانیدن المراد بالظن

العلم الاعجاز عاجز کردن و درگذشتن هربا هارفی الهرب گریختن

وانا لمّا سمعنا الهدی و بدرستی که ما چون شنودیم راه راست را یعنی

قرآن را که راه راست می نماید آمنّا به گرویدیم ما و تصدیق کردیمش فمن یؤمن بربه

فلا یخاف بخسا ولا رهقا پس هر که بگرود بخدای خود پس نترسد کم کردن را

و ظلم کردن را یعنی کم نکنند ثواب طاعت او را و زیادت نکنند عذاب

معصیت را ای فهو لا یخاف المبتدا محذوف والبخس کم کردن رهقه

رسید بوی رهقا یعنی نترسند رسیدن ستم را از حق تعالی وانّا منّا المسلمون

وازما

حطبا

وازما ستمکارانند و ظالمانند و کافرانند فمن اسلم فاولئک تحرّوا

رشدا پس هر که اسلام آورد پس ایشانند که طلب کردند راه راست را

و قصد کردند راه حق را القسوط بیدادی کردن الاقساط داد دادن

التحری ثواب جستن وقیل سزاوار تر جستن بعد ازین یاد کرد

عذاب کافران و ظالمانرا و گفت واما القاسطون فکانوا لجهنم واما

ستمکاران و کافران پس باشند هیزم دوزخ را وان لو استقاموا

علی الطریقة ان مخففه من الثقیلة و ضمیر الشان اسمها محذوف

یعنی بدرستی که شان کافرانست که اگر راست ایستادندی اهل مکه براه

اسلام یا همه آدمیان و پریان اگر ایمان آوردندی و راستی کردندی

لاسقیناهم ماء غدقا هر آینه ما ایشانرا دادمی آب بسیار یعنی بسیار

دادمی ایشانرا چون همه نعمت با آب باران می شود آب گفت و نعمتها

خواست ذکر سبب و اراده مسبب از بلاغتست لنفتنهم فیه تا آزمودیم

ایشانرا بر دادن نعمت که شکر میگویند یا نی چون بسیار شود باید که

نعمت بپاید و زیاده شود ولئن شکرتم لازیدنکم الآیة ای شکر

نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو رباعی من بی تو دمی قرار نتوانم کرد

احسان ترا شمار نتوانم کرد گر بر تن من زبان شود هر موییی

یک شکر تو از هزار نتوانم کرد نصیب عارف اینست که استقامه ظاهره

وباطنه بجای آرد تا مشرف بزیادتی معارف الهی شود کما قال النبی
علیه الصلوة والسلام استقیموا ولن تحصوا یعنی راست بشید ونیک شوانید
وثمرهٔ آنرا شمار نتوانید کرد یا ثمرهٔ آنرا ندانید یا نتوانید راست ایستاوید
الاحصاء دانستن وتوانستن وشمار کردن قال سید الطایفه جنید
رحمه الله علیه کن طالب الاستقامة ولا تکن طالب الکرامة فان الرب
یطلب منک الاستقامة والنفس یطلب منک الکرامة چون جزای استقامة را
یاد کرد سزای عدم استقامة را یاد کرد وگفت وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ
رَبِّهِ وهرکه روی گرداند از یاد کردن پروردگار خود وطاعت او
نکند يَسْلُكْهُ در آرندش عَذَابًا صَعَدًا در شکنجهٔ سخت تیز ودشوار
الصعد سخت دشوار نصیب مومن طالب ومرید صادق اینست که دایما
بذکر حق سبحانه وتعالی مشتغل باشند وملول نگردد وادی نکرده اند که
بعذاب فرقت وتا یافت دولت ابدیه مبتلا نشود نعوذ بالله من ذلک
اوقات ذکراست وصفا صفای ذکر است ؛ از ذکر همی نور فزاید
مه را ؛ وز راه حقیقت آورد گمره را ؛ هر صبح نماز شام ورد خود ساز
خوش گفتن لا اله الا الله را ؛ قال النبی علیه الصلوة والسلام حکایة
عن الله تعالی انا جلیس من ذکرنی باید که تلقین ذکر از کامل مکمل باشد یعنی
قطب الارشاد خلیفه وی تا نتایج آثار ظهور حضرت شیخ ما رحمه الله علیه

فرمودندکه

فرمودند که از مقلد کامل کار بر نمی آید کامل مکمل می باید وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ
وبدرستی که همه مسجدها یا همه روی زمین یا همه اعضا که بآن سجده
کرده میشود مر خدای تعالی راست فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا پس مخوانید با خدای تعالی
هیچکس را یعنی کافر مشوید واخلاص بیارید مساجد جمع مسجد بفتح جیم
یا بکسر جیم جای سجده کردن چون مسجدهای خدای تعالی را باشد و در وی
بازرگانی مکنید وسخن دنیا مگویید ودر وی خصومت مکنید وآواز
بلند مکنید ودر وی راه مسازید وبا شش نسازید جز طاعت در وی مکنید
بدانکه نگاه داشتن حرمت مسجد از آداب دین است ومسجد فاضلتر است
از جملهٔ موضعها در آسمان وزمین چنانکه در حدیث آمده است که رسول
صلی الله علیه وسلم جبرئیل را گفت سل عن ربک عن احب البقاع
الیه لا علق بها قلبی فعرج جبرئیل ثم نزل فقال یا محمد قال الله تعالی شر البقاع
الاسواق وخیرها المساجد وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ قیل هذا عطف علی
انه استمع فی اول السورة یعنی بگوی ای محمد وحی آمد بمن که بدرستی که
چون استاد بندهٔ خدای تعالی یعنی محمد در قریهٔ نخله میخواند خدای تعالی را
یعنی نماز بامداد را میگذارد وقرآن میخواند كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا
خواستند پریان که باشند بر وی افتندگان یعنی انبوهی کنندگان
وبر یکدیگر افتندگان یعنی ازدحام کردند وبر شنودن قرآن رغبت نمودند

وخواستند که بر یکدیگر افتند الضمیر فی انه للشان یدعوه ای دعا ایاه
لبد بالکسر جمع لبده و هی الجماعة و اللبد کحطم بضم اللام واحد قایم مقام
الجمع و القراءة بهما وقیل این ابتداء اخبار است از حق تعالی چون بنده
مومن یعنی محمد مصطفی عم پیغمبری را آشکارا کرد وگفت لا اله الا الله وحده
لا شریک له وقرآن میخواند وخلق را بوحدانیت وعبادت میخواند خواستند
کافران که باشند هلاک کننده وی گرد آمدند بروی فاما حق تعالی
بروی نصرت داد ونگاه داشت اورا از شر ایشان واین مناسبتر است
بآیت آینده قل انما ادعوا ربی بگوی ای محمد پرستی که میخوانم وبندگی میکنم
پروردگار خودرا قل انما ادعوا ربی ولا اشرک به احدا وانباز نمی آرم بخدای خود هیچکس را
وهیچ چیز را القراءة قل وقال قل انی لا املک لکم ضرا ولا رشدا بگوی ای
محمد که من نتوانم که شمارا زیانی برسانم وکفر وکافری دهم شمارا یا راه راست
دهم شمارا در دست من هیچ چیز نیست جز پیغام رسانیدن هر که قبول کند از
عذاب خلاصی یابد وهر که قبول نکند بعذاب مبتلا شود الضره که زند رسانیدن
قل انی لن یجیرنی من الله احد بگوی ای محمد هرگز نرهاند مرا از عذاب خدای تع
هیچکس ولن اجد من دونه ملتحدا هرگز نیابم از غیر خدای تع پناه گاهی که بوی
گریزم ونرهاند از عذاب خدای تع هیچکس الا بلاغا من الله ورسالاته
مگر رسانیدن شریعت بخلق وپیان خدای تعالی این دو چیز مرا پناه باشد ورهانیده

از عذاب

از عذاب وسبب عزت من در دنیا وعقبی باین تقدیر بلاغا باشد
از ملتحد او رسالاته عطف باشد بر بلاغا وروا باشد که استثنا باشد
وباقی کلام معترضه باشد لکن الاول اولی ولا یخطر ببالی ان یکون الا
بمعنی غیر ویکون صفة للملتحد نصیب اهل حق اینست که در رسانیدن حق تقصیر
نکند ومدد وعزت خود را در رسانیدن شرایع وبیان کردن احکام
شرع نبطالان ومبتدعان کرده میشود باخلاص که ایشان را نیک
می نماید وهمه دوست میشوند بتایید الله تعالی الاجاره رهانیدن الملتحد
پناه گاه الالتحاد پناه گرفتن ومن یعص الله ورسوله وهر گناه کار میشود
وبی فرمان شود خدای تع ورسول ویرا فان له نار جهنم پس بدرستی که
ویرا باشد دوزخ خالدین فیها ابدا جاویدانه باشد در آتش دوزخ همیشه
یعنی هر که کافر شود وایمان بخدای تع ورسول وی نیارد همیشه در دوزخ
باشد نعوذ بالله من ذلک مراد از عصیان اینجا کفر است من شرطیة
فلذا جزم بعض بحذف الیاء فان له جزاءه وحد الضمیر فی له نظرا الی اللفظ من
وجمع خالدین نظرا الی معناه وهو حال مقدرة ای ثبت لهم نار جهنم
مقدرین الخلود فیها علی انفسهم حتی اذا رأوا ما یوعدون ای امهلهم الله تع
یعنی الله تعالی مهلت داده است این کافران تا چونکه ببینند آنچه بیم داده
میشوند بآن یعنی قهر خدا را ایشان ببینند در دنیا وعقبی فسیعلمون من

اضعف ناصرا واقل عددا پس بدرستی که بدانند یا زود بود که بدانند که
کیست سستتر یاری کننده وی و کیست کمتر شمار لشکر وی و این چنان
بود که کافران میگفتند که ای محمد کار بزرگ پیش گرفته و همه عالم تو
دشمن اند و ترا یاری کننده نیست و لشکر نداری ما بر تو می ترسیم ازین
دعوی پیغمبری باز گرد تا ما ترا نصرت کنیم حق تعالی در روز بدر بایشان نمود
و در آخرت نیز بنماید شان که مدد و یاری کراست الضعف سست شدن
علق یعلمون الاستفهام بعده ناصرا تمیز وکذا عددا من نسبة الجملة
ای من اضعف چون کافران گفتند که این کی خواهد بود که عذاب بیاید
این آیت آمد قل ان ادری بگوی ای محمد من نمیدانم اقریب ما توعدون که پیدا کرده است
الله تعالی مرین عذاب را وقت معینی یعنی من نمیدانم یا خبر کرده نشوم که دور است
عذاب یا نزدیک عالم الغیب یعنی الله تعالی غیب را می داند فلا یظهر
علی غیبه احدا پس دانا نکرداند بر غیب خود هیچکس را الا من
ارتضی من رسول مگر کسی را که بپسندد از پیغمبرانکه او را بغیب دانا گرداند
بوحی یا بالهام یا بمشاهدهٔ اسباب یا بخواب صاحب کشاف گفته است که دریں آیت
ابطال کرامات است از بهر آنکه آنکسانی که کرامت را نسبت می شود برایشان
اگرچه پسندیده باشند فاما رسول نیستند و عبارته هذا وفی هذا ابطال
الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل

که نزدیک است آنچه وعده کرده میشوید و بیم
داده میشوید از عذاب حق تعالی یا دور است
ام یجعل له ربی امدا

الی

الی آخره بدانکه معتزله کرامات اولیاء الله را منکرند امام فخر الدین رازی
و این فقیر میگوید که حق مذهب سنت و جماعه است که کرامات اولیاء الله حق است
چنانکه در کلام مذکور است و این آیت دلالت بر ابطال کرامات نمیکند
بر تقدیر تسلیم اگر دلالت بر یک نوع اطلاع بر غیب دلالت کند نه
بر جمیع و بدانکه انکار اطلاع بر غیب مر غیر رسول را مصطلح انکار نص قرآنست
قال الله تعالی واوحینا الی ام موسی الی قومه انا رادوه الیک وجاعلوه
من المرسلین و مادر موسی رسول مصطلح نبود و از وقت ولادت مدت
مدید بوده است و نیز انکار است مر بسیار چیزها را که از صحابه و مشایخ
کبار روایت و ما نیز بسیاری مشاهده کردیم از اولیا پس این آیت را
تاویلی باشد والله تعالی اعلم بخاطر می آید چیزی و آن آنست که بطریق
منع بگوییم مر معتزله را که نشاید که مراد از غیب لوح محفوظ باشد چنانکه در
سورهٔ نون والقلم گفته است صاحب کشاف فی قوله تعالی ام عندهم الغیب ای
اللوح ما معنی غیب و در سورهٔ والنجم ام عنده علم الغیب ای اللوح ما معنی
غیب وحی باشد بطریق معهود و این معنی مناسبت درین معنی چرا نشاید که
از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکه معتزله میگویند درین آیت که ما کنا
معذبین حتی نبعث رسولا قالوا المراد بالرسول العقل علی ما علم فی الاصول
در رویاء صالحه از نبوتست قال النبی علیه الصلوة والسلام لم یبق من النبوة

الا الرؤیا الصالحة وقال النبی علیه وسلم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر
بنور الله وقیل الفراسة من غض بصره عن المحارم وامسک نفسه عن الشهوات
وعمر وفیه بدوام المراقبة وتعود اکل الحلال لم یخط فراسته بنور الله
وقال النبی علیه الصلوة والسلام الرؤیة الصالحة جزء من ستة واربعین
جزء من النبوة وهرکه اولیا را بشناسد داند که آنچه اهل سنت گفته اند
حق است اگر محبت ایشان باشد وصحبت ایشان یافته باشد دل مرده وی
بانفاس شریف ایشان زنده باشد انکار ایشان نکند
همین کم اسرافیل وقت اند اولیا ،، مرده را زیشان حیاتست ونما
جانهای مرده اندر گور تن ،، بر جهد ز آواز شان اندر کفن
فَإِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی یَسْلُكُ در می آرد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
رَصَدًا از پیش آن پیغمبران و از پس آن نگاه بانان یعنی فرشتگان را
می فرستد تا نگاه دارنده فرستاده شده را به پیغمبری یا ابلیس علیه
اللعنة و دیوان او را کمره نگردانند چون حق تعالی وحی فرستادی گردا
گرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاه داشتندی چون ابلیس خود را بصورت
فرشته ساختی و آمدی آن فرشتگان آنپیغمبر را خبر کردندی که آن ابلیس است که
می آید و اولیاء الله نیز محفوظان حق تعالی باشند ،، زانکه جان و جاه
جانانه ماست ،، عالم همه در پناه جانانه ماست ،، ما را چه از آنکه

عالمی خصم شوند ،، پشت و پناه و سپاه جانانه ماست ،، و اولیاء علما بالله
وایشان نصیب تمام دارند از نبی متبوع ایشان قال النبی علیه السلام
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل وقال علیه الصلوة والسلام الشیخ فی قومه
کالنبی فی امته اولیاء الله را نهایت ،، برترند از عرش و کرسی فعلا
ساکنان مقعد صدق و صفا ،، اللهم اجعلنا منهم وارزقنا متابعهم ومحبتهم
وصحبتهم لِيَعْلَمَ تا بداند که خدای تعالی را در حال چنانکه میدانست در ماضی
ومیداند در استقبال ای فعل ذلک لیعلم أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا این را که رسانیدن
پیغمبران رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ پیغامهای خدای تعالی را و تقصیر نکردند
قیل تا بیان کند الله تعالی تا بداند رسول که وصول رسانیدن فرشتگان
پیغامهای خدای تعالی وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ و فرا رسیده است علم حق تعالی
با آنچه نزد ایشانست که تبلیغ رسالات کردند بی تغیر و تبدیل و تقصیر
وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا و دانسته است الله تعالی شمار همه چیز را و قطرهای
بارانها و ریگ بیابانها و کفک دریاها را و احوال بندگان را نصیب مؤمن
اینست که با ادب باشد و از مخالف او بر حذر باشد والله تعالی اعلم
بسم الله الرحمن الرحیم يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای مرد جامه بخود پیچیده
وقیل ای آراسته بلباس پیغمبری قُمِ اللَّيْلَ برخیز در شب و شب را زنده
دار و نماز کن و قرآن بخوان و ذکر بگوی إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شب که

قرآن اندک نِصْفَهُ نیمه شب اَوِ انْقُصْ مِنْهُ یا کم کن اندکی یا بیک شب اَوْ زِدْ
عَلَيْهِ یا زیادت کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانک آن شب اورا اختیار
دادند درین بیدار باشد نصف را که سه دانک باشد یا کمتر از نصف که
دو دانک شب باشد یا زیادت بروی که چهار دانک باشد سبب نزول
این آیت این بود که چون وحی آمد ترسید رسول علیه الصلوة و
السلام که دیوانه شود زملونی در جامه پیچید مرا جبرئیل آمد و گفت
یا ایها المزمل در اصل متزمل بوده باشد تا را بدال بدل کرده شد و ادغام
کرده شد مزمل شد بدو تشدید اللیل ظرف قم نصفه بدل منه چون
این آیت آمد رسول علیه السلام با یاران بیدار می بودند در شب و نماز میکذاردند
چون دشوار بود دانستن نیم شب و دو دانک شب و چهار دانک
شب همه شب بیدار بودندی از ترس آنکه تقصیر نشود در قدمهای ایشان
ورم کرد و رنکهای رویهاشان بکشت حق تعالی این حکم را از ایشان
برداشت و پنج وقت نماز فرض شد و در حدیث آمده است که هر که نماز
خفتن و نماز بامداد را بجماعة بکذارد ثواب کسی که همه شب را بنماز بکذرانند
بیابد بیک قول تا یک سال فرض بود و بیک قول دیکر تا ده سال
و رسول صلی الله علیه و سلم را تا آخر عمر بیک قول نماز شب فرض بود
و بقول دیکر نفل و نزدیک اهل سلوک بیدار بودن و دوازده رکعت

نماز

نماز در شب کذاردن مستحب از آن سر شب تا از این سر شب و در نماز شب
فضایل بسیار است چنانکه در احادیث آمده است خدای تعالی همه را توفیق
خیر دهد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا و آهسته تر خوان قرآن را یعنی با داء
و وقف و نکاه داشت و قوف الترتیل آهسته و کشاده خواندن در
حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز قیامت کفته شود که در بهشت
درآی و قرآن میخوان باهستکی و بدر چهار می رو چنانکه در دنیا میخواندی
که آخرین درجه تو باز پسین آیتی باشد که بر خواندی و عبد الله بن مسعود گفت
قرآن را باهستکی بخوانید زود زود مخوانید چنانکه سفر را میخوانید بیستید
در موضع عجایب وی و دلها را حرکت دهید یعنی بوعده و وعید دلها را
متحرک سازید و قصد شما آن نباشد که زود سوره را تمام کنید این فقیر
میکوید که چون در بلده فاخره بخارا در آمدم و از شهر هرات آمده بودم در
منزل فتح آباد متقابل قبر حضرت شیخ سیف الحق و الدین الباخرزی رحمة
الله علیه حجره بود در آن حجره می بودم بیتی بخاطر آمد که بکدامین از عملها
بیشتر مشغول شوم حضرت مصطفی را صلی الله علیه و سلم خواب دیدم که در مصحف
قرآن میخواندند آهسته در خواب بخاطر آمد که چرا آهسته میخوانند باز هم
بخاطر کذشت که و رتل القرآن ترتیلا در حق ایشانست و باین اشارت تفسیر
قاضی بیضاوی تمام نموده آمد و بود این رؤیای صالحه در سنه اثنین

و ثمانین و سبعمائه و سبب امتثال آن و استعمال تفسیر فواید بسیار بحاصل شد
و معانی قرآن به برکت اشارت مصطفویه ضبط شد و هم درین اوقات
حضرت شیخ عالم یعنی شیخ سلف الدین باوزی را رحمة الله علیه در
خواب دیدم و اگفت بگوی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له
الحمد و هو علی کل شیء قدیر الحمد لله رب العالمین إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا
بدرستی که می اندازیم ما بتو گفتار گرانمایه یعنی وحی می فرستیم بر تو
کتاب بزرگ عزیز یا کتابی که در وی حکمهای بزرگوار است و حقایق
و دقایق بسیار و گران بر کافران و منافقان یا کتابی که در وی معانی
و حقایق بسیار است و سبک و بی معنی نیست یعنی شب بیدار باش و در کار
باش و در تکرار قرآن و رسانیدن حکم رحمن و فرمان بردار و هوشیار
باش که ما ترا بکار بزرگ رسانیدیم و به پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم
و این در اول شعار خود ساز و بتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باش
تا شایسته بار گران و ارشاد گردد. باز درین بارگاه بمقدار بار است
إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی که برخاستن در شب از خواب
هِيَ أَشَدُّ وَطْأً سخت تر است بر نماز کننده از جهت ایستادن
الوطی کف پای بر زمین نهادن در شب یعنی ایستادن و نماز گذاردن
در روز اگر وطأ خوانی این باشد که نماز در شب موافق تر است یعنی

دلها گوش و چشم و زبان موافق تر است در نماز شب از نماز روز و چون
در شب خلق آرمیده اند و شغل نیست حاصل آنکه در نماز شب حضور دل
بیشتر است از نماز روز از حضرت عزیزان علیه الرحمة و الرضوان
نقلست که می فرمودند هرجا که سه دل جمع شود کار بنده مومن بر آید
دل شب و دل قرآن که یس است و دل بنده مومن ؛ گر نداری روز تو
پروای ما ؛ شب بیا یار شب تارت منم ؛ بر سر بازار ملک کاینات ؛
اول و آخر خریدارت منم ؛ وَأَقْوَمُ قِيلًا و راست تر است از جهة گفتار
یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیکتر است و اسرار قرآن
خواندن در شب بیشتر پیدا می شود و قیل ناشئة اللیل ساعتهای شب
و قیل یعنی خزنده بشب فعلی الاول الناشئة مصدر کالعافیه و علی
الثانی فاعل من نشات السحاب ظهرت درین اشارت بفضیلت نماز شب
است چنانکه در حدیث آمده است علیکم بقیام اللیل فانه دأب الصالحین قبلکم
وَقُرْبَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ وَمُكَفِّرَةٌ لِلسَّيِّئَاتِ وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ و احادیث بسیار است
إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بدرستی که ترا ای محمد در روز آمد شدی دراز و
مشغولی و تصرف در کارهاست چون تعلیم شرایع و احکام اسلام و استعداد
جهاد و غیر آن پس در شب بیدار باش و بخوان قرآن و راز بگوی بحضرت یعنی
چون روز فرصت نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت است

که محل را از نماز شب است عذر و تقصیر روز و شب باید خواستن و در
حدیث آمده است که از صحاح سبعه انه قال صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا
تبارک و تعالی کل لیلة الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل ثم یقول
من یدعونی فاستجیب له من یسالنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له حتی ینفجر
الفجر و قال النبی صلی الله علیه وسلم ان فی اللیل ساعة لا یوافقها رجل
مسلم سال الله خیرا من الدنیا والآخرة الا اعطاه ایاه و ذلک فی
کل لیلة شیخ جنید را در خواب دیده شد رحمة الله علیه و در خواب پرسیده
شد که حال چیست جواب گفتند ساحت العبارات و فنیت الاشارات
فما نفعنا الا رکعات رکعتها فی جوف اللیل و قیل بدرستی که ترا در
روز وقت قیلوله هست پس برو و زراحتی بگیر تا شب بیدار توانی باشید
(یعنی نیم روز)
فعلی هذا السبح النوم و علی الاول السبح السیر اسراعا والاقبال و ادبار
فی الامور السباعة فی النهار لان فیها اضطرابا و اقبالا و ادبارا یکی از اکابر
گفته اند که من هرگز در سفر و حضر قیلوله را نماندم تا شب توانم بیدار بود و در
نقل چنین آمده است حضرت رسول علیه الصلوة والسلام همه کارهای
خانه را خود کردی از بهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است
رسول گفت علیه الصلوة والسلام روزی در خانه آمدم عایشه رضی الله
عنها نان می پخت گفت یا عایشه یاری میدهم ترا پاره خمیر گرفت و نان

ساخت

ساخت و در تنور چسپاندن همه نانها پخت و آن نان نمی پخت عایشه گفت
یا رسول الله همه نانها پخت و این نان نمی پزد گفتند یا عایشه دست من
بوی رسیده است آتش بوی کار نمیکند امید میداریم که هرچند گناکاریم
فاما دوستی مصطفی داریم که ما را حق تعالی از آتش دوزخ نگاه دارد بمنه
و کرمه این فقیر میگوید که حضرت خواجه خلیفهٔ ما خواجه علاء الدین
عطار مکتوبی نوشته فرستاده بودند و آن کاغذ در آتش نوشته فرستاده
بودند و آن کاغذ در آتش افتاد بسوخت و نام ایشان نسوخت وَاذْكُرِ
اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را وَتَبَتَّلْ اِلَيْهِ تَبْتِيلًا
و ببر از خلق بریدن بزرگی یعنی جز دوستی او هیچ دوستی دیگر مدار ؛
ز غیرت خانهٔ دل را ز غیر کرده ام خالی ؛ که غیرت را نمی شاید درین خلوت
سرا رفتن ؛ تا در نزنی هرچه داری آتش ؛ هرگز نشود حقیقت وقت تو
خوش ؛ و این معنی را اهل سلوک نفی ماسوی الله گویند بکثرت ذکر حاصل آید
و بعنایت ازلیه و خدمت شیخ کامل مکمل ؛ بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق ؛ و بیک نظر مبارک شیخ سه محبوب
حق و مجذوب مطلق باشد چندان تصفیه و تجلیهٔ ظاهر و باطن حاصل آید که
بانواع عبادات ظاهر حاصل نیاید ؛ آنکه به تبریز دید یک نظر شمس دین
طعنه کند بر دهه سخره کند بر چله ؛ حضرت خواجه ما رحمة الله علیه میگفتند

کر ما فضلیانیم ما را بفضل خود قبول کرده است و این بیت را بسیار میکفتند

آنراکه درین پرده مجبور و لا لعلّه آنرا چه حاجت افتد رنج جهار جله

اللهم ارزقنا من جذبا تک ما یلتو بکرمک قیل تبتیلا مکان تبتیلا

لان المعنی تبتل نفسک تبتیلا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ای هو رب المشرق

والمغرب و یست جای آفرید کار آفتاب بر آمدن و جای فرو رفتن لَا إِلَٰهَ

إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای جز او فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا بس بکیر او را کارساز

خود یعنی کارهای خود را باو کذار القراءة برفع الباء خبر المبتداء محذوف

و بکسره بدلا من ربک فی قوله واذکر اسم ربک وکیل باید که

توانا و دانا باشد تا کار باو کذارند و این در حقیقت جز حضرت عزت

جلت قدرته را نیست بدانکه از اول سوره تا اینجا اشارت بمقامات

سلوکست اول خلوت در شب بعده اشتغال بقراءت قرآن و ذکر رحمن

بعده نفی ما سوی الله بعده توکل بخالق زمین و آسمان باز اشارت

بمقام اعلی که آن صبر است در بلا و جفای اعدا و بریدن از ایشان اگرچه با

خویشان بس کفت جل جلاله وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ و صبر کن ای محمد بر آنچه

میکویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون میکویند و تو دوست مایی و ما

ترا نکاه میداریم جونکه ما را وکیل کرفته و کارها کذاشته

و غم مخور اکر همه عالم بتو خصم شوند جه باک زانجا که جمال جان

جانانه ماست عالم همه در پناه جانانه ماست وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

و ببر از ایشان بریدن نیکویی یعنی تعرض بجواب ایشان مکن و بجنک

ایشان مشغول مشو و این بآیت سیف که اقتلوا المشرکین منسوخ است نصیب

درویش اینست از منکرات تحمل کند و بار ملامت بکشد تا عاقبت

در عشق تو من بار ملامت بکشم ور بشکنم این عهد غرامت بکشم

کر عمر وفا کند جفاهای ترا بار کم از انکه تا قیامت بکشم روزی این فقیر را

در دنیا یافت شده بود و قبضی بود که هیچ درین راه فیضی نمی رسید

و در رفتن پیش شیخ تکاسلی می بود و در مسجد بدرس مشغول می بودم

شخصی از در درآمد و کاغذ پاره بمن داد و در وی این بیت بود جدی

و جهدی پیدا شد حضرت خواجه ما می فرمودند رحمة الله علیه مدتی

پنج ماه در بیابان بخارا می بودم و قبض عظیم داشتم در شهر بخارا در آمدم

کفتم این در را بمن کشایند در پیش مخلوقی روم و خدمت حاکم بخارا بکنم

بر در مسجد محکمه دیدم چیزی نوشته اند کفتم فال من این باشد که نوشته

اند جون دیدم این بیت نوشته ای دوست بیا که ما ترا ایم

بیکانه مشو که آشنا ایم فریاد از من صادر شد و روی به بیابان نهادم

رغبتی عظیم پیدا شد تا پنج شبانه روز بداشت سبحان من یتجلی مرة

لاحبائه بالقبض والانفصال و مرة بالبسط والوصال هم روت

خوش هم صوت خوش هم پیچ زلف و هم قفا ؛ هم شیوه خوش هم میوه
خوش هم لطف تو و هم جفا وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بکذار مرا ای محمد با
این کافران که ترا دروغ کوی میدارند أُولِي النَّعْمَةِ با سایش و
نعمتها اند یعنی توانکرانند و منکرانند این ایت از برای تسلی
مصطفی علیه الصلوة والسلام آمد والمکذبین یحتمل ان یکون مفعولا معه
ویحتمل ان یکون مفعولا به وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت ده ایشانرا
اندکی تا وقت مردن ایشان و آن اندک بود و این در حق کلانتران
قریش بود در جنک بدر کشته شدند النعمة بالفتح و بالکسر المال
والغناء و با بضم المسرة پس بیان کرد عذاب ایشانرا در قیامت چکونه
خواهند بود و کفت جل جلاله إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا بدرستی که نزد ماست در
روز قیامت از برای کافران بندها و غلهای کران وَجَحِيمًا وَطَعَامًا
ذَا غُصَّةٍ و آتش سوزان و خوردنی کلوکیر و آن خار زقوم و ضریع
و غسلین وَعَذَابًا أَلِيمًا و شکنجه دردناک و آن آتش دوزخ است
نعوذ بالله من ذلک در حدیث آمده است که چون خوردنی بخورند در
کلوی ایشان سخت شود بماند صد سال نه برآید و نه فرو رود چون
مصطفی علیه الصلوة والسلام این آیت برخواند بیهوش شد امام حسن
بصری رحمة الله علیه روزه میداشت چون نماز شام طعام در پیش او نهادند

این

این آیت در پیش دل وی آمد تا سه شبانه روز طعام نخورد چون شب
چهارم شد باز همین در پیش خاطر او آمد کفت طعام برکیرید و کریستن
کرفت فرزندان وی رفتند و شیخ ثابت بنانی را و غیر وی را خبر کردند
تا آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک شربت آب خورد النکل بند و قیل
غلهای کران والانکال جماعة الغصة کرفتن طعام در کلو و قیل کلوکیر
يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ بدرستی که این کافرانرا بند ماست
و عذابهاست در روزی که بجنبد زمین و کوهها از برای سختی آن روز که
قیامت وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا باشد آن روز کوهها همچون ریک
روان فرو ریخته المهیل فرو ریختن یوم ظرف لما فی الدنیا من معنی
الفعل ای ثبت ذلک العذاب للکفار یوم ترجف الایة إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ
رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ بدرستی که فرستادیم ما سوی شما ای اهل مکه
پیغمبر بزرک یعنی محمد را علیه الصلوة والسلام کواه بر شما در قیامت
كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا چنانکه فرستادیم بسوی فرعون
رسولی یعنی موسی را فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس بی فرمان شد و سرکش
شد فرعون آن رسول را فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا پس کرفتیم ما فرعون را
کرفتنی سخت الوبیل کران و ناکوارنده یعنی غرق کردیم فرعون را با
لشکرش در آب دریا پیغمبر خود را یاری دادیم پس ای اهل مکه اکر شما ایمان

نیارید شمارا نیز عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو اینست که پی روی
پیغمبر خود بکنی و تمامی بدعتها را بگذاری و اگر نکنی بعذاب مبتلا شوی نعوذ
بالله من ذلک فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه پرهیزند از عذاب قیامت و بکجا حاضر
شوند إِنْ كَفَرْتُمْ اگر کافر شوند و ایمان نیارید يَوْمًا روزی را که یعنی
در روزی که يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا بگرداند کودکان را پیران و سفید سران
جمع اشیب یوما مفعول به لتتقون و لیس ظرفا لکفرتم ای ان متم
علی الکفر فی الدنیا فکیف تتقون فی یوم القیامة من العذاب
یعنی غمهای بسیار و اندوهی بی شمار باشد در قیامت تا غایتی که کودکان
از ترس آن پیر شوند و این بر سبیل حقیقت باشد یا بر سبیل مجاز
یعنی پیر گردانیدن کنایت باشد از بسیاری غم در حدیث آمده است که
فرمان شود مر آدم را که دوزخی را از بهشتی جدا کن از فرزندان خود
آدم گوید الهی از همهٔ ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که
از هزار یکی به بهشت فرست و باقی را بدوزخ آن وقت طفلان پیر
گردند و مردم همچون مستان بیخبر شوند صحابه گفتند که حال ما چه باشد
رسول صلی الله علیه و سلم گفت امید میداریم که یکی از شما و هزار از یاجوج
و ماجوج باشد و امید میدارم که همهٔ شمایان بهشتیان باشید صحابه شاد
شدند و تکبیر و حمد و ثنا گفتند مر حق تعالی را رسول صلی الله علیه و سلم گفت

شما همچون تار موی سفید باشید در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران
باشند و در کشاف آورده است که شخصی شب بخواب رفت و جوان
و سیاه موی فردا از خواب برخواست پیر و سفید موی شده
از وی پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را بخواب دیدم و
عذابهای او را دیدم بترسیدم از ترس آن پیر شدم بقول بعضی این کسان
که پیر شوند حرام زاده باشند و بقول بعضی فرزندان کافران باشند
باز صفت دیگر بشنو السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته شود بآن روز (قیامة)
یعنی از هیبت قیامت آسمان شکافته شود با وجود چنان بزرگی
ای فرزند آدم تو چه باشی تو باین ضعیفی دانی که حال تو چه باشد كَانَ
وَعْدُهُ مَفْعُولًا هست و عدهٔ این یعنی وعدهٔ الله تعالی بآمدن این روز وعده
کرده شده یعنی البته خواهد بود بی شک إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ بدرستی که
این آیتها که درین سوره است پند و وعظ و نصیحتست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ
اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا پس کسی که خواهد که بگیرد بخدای خود راهی یعنی ایمان آرد
و عمل صالح کند چون صحابه این آیتهای با ترس را شنیدند و در بندگی کوشش
بسیار کردند بار نجور شدند حضرت خدای تعالی برایشان رحم کرد و سبک کرد
و گفت جل جلاله إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ
وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ بدرستی که خدای تو ای محمد میداند که تو بر می خیزی بنماز

کردن در شب کمتر از چهار دانگ شب و در نیمهٔ شب و در دو دانگ شب
بنماز کردن در شب کمتر از چهار دانگ شب و در نیمهٔ شب و در دو دانگ
شب و بر خیزند با تو جماعتی از مؤمنان که با تو می باشند امام عاصم و حمزه
و کسایی و ابن کثیر نصفه و ثلثه بنصب خوانده اند عطفا علی ادنی و منصوب
تقدیر اظرفا لیقوم و باقی دیگر بجر نصفه و ثلثه میخوانند عطفا علی ثلثی اللیل
وَاللّٰهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ و خدای تعه اندازه میکند شب و روز را
عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ دانست که شما ندانید و نتوانید بیدار داشتن
را در شب فَتَابَ عَلَیْکُمْ باز گردانید شما را بآسان تر یعنی بر داشت
رنج را از شما یعنی فرض بودن قیام شب را دور کرد از شما چون این آیت
قُمِ اللَّیْلَ آمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و یاران بیداری بودن و بدانکه
پایهای ایشان ورم کرد و رویهاشان متغیر شد حق تعه از ایشان بر داشت
فرض بودن قیام لیل را فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ پس بخوانید
آنچه آسان باشد بر شما از قرآن در نماز شب و بقول دیگر در همه نمازها
بعده بیان کرد حکمت در منسوخ کردن فرضیت نماز شب را و گفت عَلِمَ اَنْ
سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضَی خدای تعالی دانست که بدرستی که از شما بیماران اَنْ
مخففه از مثقله است و اسم وی ضمیر شان محذوفست وَآخَرُونَ یَضْرِبُونَ
فِی الْاَرْضِ و دیگران باشند از شما که می روند در زمین یَبْتَغُونَ مِنْ

فَضْلِ اللّٰهِ می جویند زیادتی نعمت خدای تعالی یعنی ببازرگانی میروند
و سود می طلبند تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در شب
نتوانند کرد ما از برای این معنی فرض بودن نماز شب منسوخ کردیم ضرب
فی الارض رفتن رفت در زمین از برای جنگ کافران اگر نماز شب
فرض سازیم بر ایشان دشوار شود فَاقْرَءُوا مَا تَیَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید
آنچه آسان شود بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که
این در اول اسلام بود پس منسوخ شد به پنج وقت نماز درین آیت
و دلیلست که کسب حلال به بازرگانی بمنزلهٔ جهاد است چون حق تعالی
هردو را جمع کرد وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را
دایم و ترک ندهید وَآتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة مال را وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ
قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید خدای تعه را وام دادن نیکو یعنی صدقه
بدهید باخلاص و قرض گفت صدقه را خواست تا بنده حریص باشد بدادن
صدقه و امیدوار باشد بیافتن ثواب از خداوند و مآب وَمَا
تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِکُمْ و آنچه پیش فرستید از برای تنهای خود از نیکی
و طاعات تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ بیابید آنرا نزد خدای تعالی یعنی در بهشت ثواب
آنرا بر شما رساند هُوَ خَیْرًا وَاَعْظَمَ اَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بهتر است
شما را از بخیلی کردن و مال را از برای میراث خواران گذاشتن و بزرگتر است

من خیر

از روی مرد یعنی مالی که صدقه کنی ترا بهتر است و ثواب او بزرکتر است
از ان مالی که بکذاری و ضمیر الفصل خیرا مفعول ثان لتجدوا والاول الهاء
وکذلک اعظم واجرا تمیز وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ وآمرزش خواهید خدای تعالی را
اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیْمٌ بدرستی که خدای تعالی نیک آمرزنده کناهانست
ونیک بخشاینده بدکردارانست نصیب بنده اینست که نومید نباشد هرچند
کناه دارد ٭ کرم بین و لطف خداوندکار ٭ کنه بنده کرد است و
او شرمسار ٭ کفت غفورم کناهت را بیامرزم ٭ ور رحیم رحمت را
نثار تو سازم ٭ ندارم هیچ کونه توشهٔ راه ٭ بجز لا تقنطوا من رحمة الله
اللهم لا تجعلنا محرومین من رحمتک بسم الله الرحمن الرحیم
یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای مرد جامه در خواب پیچیده قُمْ فَاَنْذِرْ خیز بیم کن
وبترسان خلق را از عذاب حق تع الاصل متدثر و بر قول بعضی مفسران
این اول سوره بود که وحی آمد وانچنان بود که رسول صلی الله علیه وسلم
پیش از وحی بکوه حرا میرفتندی و در غاری بودی چون توشه نماندی
بیامدی و توشه بردی تا روزی که آوازی شنید از هوا نظر کرد دید تختی
از زر و در وی شخصی با جمال منور نشسته و میکوید یا محمد انت رسول الله
وانا جبرئیل برسید و بخانه آمد و کفت می ترسم دیوانه نشوم خدیجه رضی الله
عنها کفت تو دیوانه نشوی که همیشه راست میکویی و مهمان را نیک میداری

و در حق فقیران نیکی میکنی کفت بر سر من آب ریزید ریختند جامه در سر پیچید
و سر بنهاد جبرئیل آمد و این آیت آورد یا ایها المدثر قم فانذر وَرَبَّكَ
فَكَبِّرْ و پروردکار خود را به بزرکی یاد کن وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهای
خود را پاک کن و قیل تن خود را پاک کن و قیل دل خود را پاک کن
از کفر و معصیت و محبت دنیا تا حلاوت طاعت یابی وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از
عذاب بپرهیز و قیل از بتان و قیل از شرک و قیل از جمله کناهان الرجز
بالضم و بالکسر النجاسة وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ یعنی چیزی مده بکسی تا بیشتر
باز ستانی و این حکم خاصهٔ مصطفی باشد فاما امت را رواست چون او
مخصوص بود بمکارم اخلاق است و قیل منت منه بطاعت حق تع را به بسیاری
هرچند طاعت کنی اندکی از شکر نعمتهای او بجای نتوانی آوردن ای شکر
نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تست ٭ من بی تو دمی قرار نتوانم کرد ٭
احسان ترا شمار نتوانم کرد ٭ کر بر تن من زبان شود هر مویی ٭ یک شکر تو
از هزار نتوانم کرد ٭ و قیل عطا مده از آن بسیار داری و بر فقیران شمار کنی که
من بتو چند چیز دادم وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برای پروردکار خود پس صبر کن
در طاعتها و بلاها و محنتها و جفاهای کافران تا جزای ایشان بدهد و ترا
یاری کند فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُوْرِ پس چون دمیده شود در صور فَذٰلِكَ
یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیْرٌ پس آن روزی باشد کو روز دشوار عَلَی الْکَافِرِیْنَ

عَسِيرٌ غَيْرُ يَسِيرٍ بر نا گروندگان نه آسان باشد آنروز یعنی بر همه خلق دشوار

باشد نه تنها شما را که اسرافیل صور بر دهان نهاده است و گره در پیشانی

آورده و گوش نهاده که تا کی فرمان شود تا در صور دردمد گفتند

یا رسول الله چه گوییم حسبنا الله و نعم الوکیل علی الله توکلنا یکی از کبرای دین

امامت میکرد در نماز بامداد این سوره بخواند چون باین آیت رسید که

فاذا نقر فی الناقور نعره بزد و بیفتاد و جان بحق تسلیم کرد النقر

در دمیدن الناقور صور ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار ای محمد با کسی که

آفریدم او را تنها وی را مال و فرزندان نبود یا من آفریدم او را و با من

کس شریک نبود در آفریدن وی وحیدا حال من الفاعل و المفعول

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و کردیم وی را مال بسیار زیاده شونده بازرگانی

و کشاورزی و گله اشتران و رمهٔ گوسفندان و صد هزار درم دادیم

وی را وَبَنِينَ شُهُودًا دادیم وی را پسران حاضر یعنی با او بودندی در مکه

از وی غایب نشدندی بیک قول سیزده پسر بود و بقولی دیگر هشت

و این آیت در حق ولید بن مغیره بود لعنة الله علیه بعد ازین مال وی

کم شدن گرفت تا که همه نیست شد و نان از گدایی خوردی و پسرانش

کشته شدندی و مردند وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا و گسترانیدم یعنی بسیار

کردم نعمت دنیا را بر وی بسیار کردنی ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ باز طمع میکند که

و بقول دیگر ده و بقول دیگر هفت

زیادت

زیادت کنم كَلَّا حقا نه چنانست که زیاده کنم بلکه مال وی را کم کنم إِنَّهُ كَانَ

لِآيَاتِنَا عَنِيدًا بدرستی که این کافر بود مر دلایل و حجتها را و معجزات

مصطفی را صلی الله علیه و سلم کردن کشی و ستیزه کننده عجب است تو

که انکار حق نکنی و اولیای حق را دشمن نداری که بقهر الهی هلاک شوی

بس توانی نشسته رو بر جبینی بر نزاع و بر جد ما کیستی با دم شیران

تو بازی میکنی با ملایک ترک بازی میکنی قال النبی صلی الله علیه و سلم

حکایة عن رب العزة جل جلاله من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب عذاب

این دشمن دوست را بیان کرد و گفت سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا در رسانمش من که

خداوند عالمم بکوه دشوار بر آمدن در دوزخ یعنی بفرمایمش تا بکوه آتش

بر آید هفتاد سال باید تا بر سر آن بر آید باز فرشتگان بر بندندش

و از آنجا بیندازندش تا بپایان همچنین عذاب باشد وی را دایم نعوذ بالله

من ذلک الصعود کوه آتش است سبب نزول این آیت این بود که چون فرو

آمد سورهٔ حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب و قابل التوب

مصطفی صلی الله علیه و سلم در مسجد حرام در آمد کفار قریش نشسته بودند این

سوره را بر ایشان خواند و ولید بن مغیره نزدیک او بود گوش داشت

بار دیگر باز خواند ولید برفت و در پیش کافران مکه گفت والله که من از محمد چیزی

شنیدم که سخن آدمیان نیست و پریان نیست و آنرا حلاوتی و طراوتی دیدم که

هیچ سخن نا شنیدیم و آن چیزیست که هر روز زیاده خواهد شد کافران
گفتند که ولید میل کرد بدین محمد چون وی مسلمان شود همه کافران مکه
مسلمان شوند چون ریحانة القریش است یعنی مقبول ایشانست ابو جهل لعین
نزدیک ولید آمد و گفت تو بطعام محمد و ابو بکر میل کردی وی را سخت آمد
در پیش کافران آمد و گفت محمد دیوانه نیست و شاعر نیست و کاهن نیست
و دروغ گوی نیست این چیزها از وی ندیده ایم پس فکر کرد که جادو است
از بهر آنکه زن را از شوهر و پسر را از پدر جدا میکند و اینچنین کس جادو باشد
همه کفار گفتند که راست میگویی پس این آیت آمد اِنَّهُ بدرستی که
ولید فَكَّرَ اندیشه کرد وَقَدَّرَ و اندازه کرد کار محمد را علیه الصلوة والسلام
و قرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس لعنت کرده شده باد
باز لعنت کرده شده باد ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ
پس نگریست پس روی ترش کرد و آژنگ در پیشانی آورد از کراهت
و عداوت پس روی گردانید از ایمان و تکبر کرد و گردن کشی کرد از بی
روی گردانیدن حق فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ پس گفت نیست این قرآن
مگر جادوی که از کسی میگیرد و روایت میکند از عجم چون در عرب جادوی نیست
إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول
دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابو جهل و سخن وی بروی بگشت نصیب

تو اینست که از دشمنان اولیاء حق دور باشی و با ایشان صحبت نداری که
شومی انکار ایشان آوار ترا بزبان دارد ؛؛ با بدان کم نشین که صحبت بد
گرچه پاکی ترا پلید کند ؛؛ آفتابی بدین بزرگی را ؛؛ ذرهٔ ابر ناپدید کند
با صادقان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شوی ؛؛ صحبت
مردانت از مردان کند ؛؛ ابر گریان باغ را خندان کند ؛؛ با عاشقان نشین و
همه عاشقی گزین ؛؛ با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین ؛؛ سخن کر است که
فرمنا المنکر کما تفرمن الاسد عذاب او را یاد کرد و گفت جل جلاله سَأُصْلِيهِ
سَقَرَ زود باشد که در آریم ولید را در دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و تو چه
دانی ای محمد که چیست دوزخ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ نگذارد و نماند این دوزخ از دوزخیان
هیچ چیز را نه گوشت را و نه استخوان را چون نماند باز پیدا شود لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ
سیاه کننده باشد این دوزخ مر پوست روی دوزخیان را همچون شب
تاریک ناپیدا شونده است این دوزخ مر آدمیان را یا پیدا بینند شعله
سوزنده باشد مر پوست آدمی را و شکننده باشد مر استخوانها را نعوذ بالله
من ذلک لواحة خبر مبتداء محذوف ای هی لواحة عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ
بر آن دوزخ باشند نوزده فرشته که زبانیهٔ دوزخ گویند ایشان را
و جاء فی الحدیث ان اعینهم کالبرق الخاطف و انیابهم کصیاصی البقر یخرج
لهب النار من افواههم یعنی چشمهای ایشان همچون برق جهنده و دندانهای

ایشان همچون شاخهای فراخ شاخ واز دهان ایشان اتش بیرون
اید بین منکبی احدهم مسیرة سنة میان دو کتف ایشان یکی یکساله راه باشد یجرون
اشعارهم میکشد مویهای خود را بر زمین نزعت منهم الرحمت از دلهای ایشان
رحمت را کشیده شده باشد یرفع احدهم سبعین الفا منهم حیث اراد من
جهنم بردارد یکی از ایشان و بیندازد در دوزخ هفتاد هزار کس را هرجا که
خواهد لا احد بهم قوة الثقلین هریکی از ایشانرا قوة همه ادمیان و پریان باشد
چون این ایت آمد ابو جهل گفت محمد میگوید فرشتگان دوزخ نوزده اند
شما برایشان غلبه می توانید کرد کافری بقوة بود گفت من هفده رابس باشم
ده تن را به پشت وهفت تن را به شکم دوی دیگر را شما را کفایت کنید حق
تعالی این آیت فرستاد وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وما نکردانیدیم خازنان دوزخ
الا فرشتگان و یک فرشته را بر شما کذاشتیم که ملک الموت است روح همه را
میکیرد و اگر نوزده فرشته را قوة دهیم تا کافرانرا در دوزخ برند هیچ عجب
نباشد بدانکه در تفسیر تیسیر از عبد الله مسعود روایت کرده است که
گفت بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرفست که هرکه یکبار بگوید از نوزده
فرشته عذاب امان یابد حکمت اینکه نوزده چرا کردانید بیان کرد جل
جلاله وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ما نکردانیدیم شمار زبانیه را
نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در شک افتند فاما مومنان ایمان

بیارند بانچه حق سبحانه وتعالی فرموده است یا مگر از برای آزمودن
مرایشانرا که ایمان می آرند یا نی اگرچه ما میدانستیم که ایشان ایمان نخواهند
آورد الفتن والفتنه آزمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فایده
دیگر کرد وگفت جل جلاله لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم زبانیه
تا یقین شود اهل توریت وانجیل را که قرآن کتاب سماویست و راستست
و درستست چونکه در کتاب ایشان نیز چنین بود وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا
إِيمَانًا و تا افزون کند این عدد مخصوص که نوزده است مومنانرا ایمان یعنی
ایمان هر مومن با یشان زیاده شود یا تا افزون شوند از روی گرویدن
الازدیاد افزون کردن و افزون شدن اصله الازتیاد من الافتعال وَلَا
يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ باز از برای تاکید را فرمود که
در شک نیفتند اهل کتاب و مومنان در حق بودن قرآن و رسالت محمد علیه
الصلوة والسلام وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و تا بگویند منافقان که
در دلهای ایشان بیماری نفاق است و شک وَالْكَافِرُونَ و کافران مَاذَا
أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا چه خواسته است خدای تعالی باین مثل و عدد اندک که
نوزده است وکم و بیش نی و غرض ایشان انکار کلام قرآن بود که کتاب الله
نیست مثلا تمیز لهذا او حال منه المثل داستان و فی ذا وجهان احدهما ماذا
شیء واحد ای ای شیء اراد فهو مفعول اراد والثانی ما بمعنی ای شیء وذا بمعنی

الذی ای بسببی الذی اراد الله تعالی بهذا حال کونه مثلا او من جهة المثل
کذلک یضل الله من یشاء ویهدی من یشاء همچنین فرو میگذارد در گمراهی
خدای تعالی بعد از اختیار بنده هر کرا که خواهد وراه راست می نماید آنرا که خواهد
بعد از اختیار وی چون ابو جهل لعنة الله علیه گفت لشکر خدای محمد بیشتر
از نوزده کس نیست این آیت آمد که وما یعلم جنود ربک الا هو و نداند
لشکرهای خدای ترا مگر وی موسی پرسید که یا رب فرشتگان آسمان چنداند
خطاب آمد که دوازده سبط و هر سبطی بشمار ذرهای خاک وما هی الا
ذکری للبشر و نیست این صفت کردن و خبر کردن ازین دوزخ مگر
یاد دهنده مر آدمی را تا پند گیرد و از عذاب خلاص یابد و قیل نیست
این دلایل و حجج و آیات قرآن مگر پند آدمیان را کلا نه چنین است که
کافران میگویند که قیامت نخواهد بود والقمر واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر
و بحرمت سپیده دم چونکه روشن شود انها لاحدی الکبر بدرستی که
سقر یکی از درکهای بزرگ دوزخ است از هفت درکات دوزخ
و نام این هفت درکات اینست جهنم لظی سعیر حطمه سقر هاویه جحیم نعوذ بالله
منها الکبر جمع الکبری مانند الاکبر و قیل بدرستی که این سقر یکی ازین بلاهای
بزرگست نذیرا للبشر در حالتی که ترساننده است مر آدمیان را
و قیل و گردانیدیم ما خبر کردن را از سقر منذر یعنی بیم دهنده مر آدمیان را

بحرمت ماه و شب چون بازگردد و القمر

نذیرا حال و تمیز او مفعول جعلنا ها ای جعلنا الاخبار عنها نذیرا للبشر
لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر بیم دهنده مر کسی را که خواهد پیش
رود و بهشت بطاعت یا پس رود و از بهشت بمعصیت یعنی همه کس را
و این بطریق تهدید باشد کقوله تعالی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
لمن شاء بدل من للبشر کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین
هر تنی گرو باشد در دوزخ بآنچه کرده است در دنیا مگر یاران دست راست
یعنی بهشتیان که حق سبحانه وتعالی گناهان ایشان را بیامرزید بکرم و فضل خود
و ایشان را در دوزخ جاوید نگذارد و قیل مگر اطفال مومنان که ایشان گناه
ندارند پس محبوس نباشند در دوزخ و در حدیث آمده است که
طفل را گویند در بهشت در آی گوید الهی در نمی آیم تا مادر و پدر من در نمی آیند
و اما اطفال کافران ایشان خادمان اهل بهشت باشند و قیل مراد از اصحاب
یمین علمای امت اند و قیل اصحاب یمین کسانی اند که اعتماد بر عمل خود نکنند
بلکه بر فضل حق سبحانه وتعالی کنند و خواجه ما رحمة الله علیه میگفتند که ما
طفیلیانیم ما را بفضل خود قبول کرده است لعله آنرا که در پذیرد معبود لا
آنرا چه حاجت آید رنج چهار چله و این را بسیار میگفتند و قیل هم
الملئکة فعلی وجه الاول الاستثناء متصل الرهینة لیست بمونث رهین
کر دکان اولا لانه فعیل بمعنی مفعول فیستوی فیه المذکر والمونث کالجریح

بدرا

وانما هی اسم بمعنی الرهن کالشتیمة بمعنی الشتم کانه قیل کل نفس بما کسبت
رهن فی جنات باشند این اصحاب یمین در بوستانها حال منهم اصحاب
الیمین او من ضمیر فی یتساءلون عن المجرمین می پرسند اصحاب یمین
از گناه کاران چونکه ببینند ایشانرا در دوزخ ما سلککم فی سقر
چه آورد شمارا در دوزخ این سوال از برای توبیخ باشد یعنی سرزنش
قالوا لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین جواب گویند
دوزخیان که نبودیم ما در دنیا نماز کنندگان و نبودیم ما در دنیا طعام
دهندگان مر گدایانرا الاصل لم نکن فحذف النون حذفا شاذا وکنا نخوض
مع الخائضین و بودیم در دنیا که در می آمدیم در کارهای بد باطل با باطلان
الخوض در کار باطل در آمدن و آنچه نباید در آمدن وکنا نکذب
بیوم الدین حتی اتانا الیقین و بودیم در دنیا که دروغ میداشتیم
آمدن روز قیامت را تا آمد مارا مردن پس یقین شد مارا که روز قیامت
حقست دوزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ را یکی آنکه
نماز را ترک کردند و دیگر آنکه زکوة بگدایان ندادند و طعام و صدقه
نفل بایشان ندادند و دیگر آنکه با اهل باطل یار شدند و دیگر آنکه قیامت را
منکر بودند نصیب تو اینست که نماز را ترک نکنی و حق تعالی را صدقه و طعام را
از فقیران باز نداری و با اهل بدعت و فاسقان یار نشوی و با شنیعان

باطل

باطل و دانشمندان جهال و امرا ستمکار یار نشوی و از امیر المومنین
علی رضی الله عنه روایت میکنند که گفت اصحاب یمین طفلان مومنانند و این طفلان
از گناه کاران پرسند که چه آورد شمارا در دوزخ ایشان گویند که
ما نماز نمیکردیم و طعام بافقیران نمیدادیم و در باطلها شروع کردیم
طفلان گویند که ما نیز این همه را میکردیم ولیکن بروز قیامت انکار
نمیکردیم پس از حال دوزخیان خبر کرد فما تنفعهم شفاعة الشافعین
پس سود ندارد این دوزخیان را شفاعت و درخواستن شفاعت
کنندگان و خواهندگان و شفاعت کنندگان پیغمبران باشند و فرشتگان
و شهیدان و عالمان و مومنان نیکوکار گناهکارانرا شفاعت کنند مگر چهار
گروه را بی نماز و بی زکوة و باطلان و دروغ دارندگان روز قیامت
چنانکه درین آیت گذشت الشفاعة درخواست کردن حضرت ذی الجلال
بطریق کرم از احوال قیامت و کافرانرا خبر کرد ایشان قبول نکردند
گفت جل جلاله علی سبیل الاستبعاد فما لهم عن التذکرة معرضین چه بوده است
مر این کافرانرا که از قبول کردن وعظ و قرآن و نصیحت کردن سرور پیغمبران
روی میگردانند سخت کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة
گویا که این کافران میگریزند از قرآن و نصیحت و وعظ خوانی اندر مانده
یارها نیز شده اند از شیران یا از تیراندازان یا از صیادان یعنی

گویا ایشان خران وحشی اند که میگریزند از صیادان نصیب تو اینست که
از وعظ حقانی نگریزی الاستنفار نیک رمیدن و رمانیدن
معرضین حال من ضمیر فی الظرف تقدیره ای شیء ثبت لهم حال کونهم
معرضین القراء مستنفرة اسم الفاعل والمفعول چون کافران گردن
کشی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کاری که لایق ایشان نبود
کردند حق تعه خبر داد و گفت جل جلاله بل یرید کل امرئ منهم ان یؤتی
صحفا منشرة یعنی نه چنانست که ایشان میخواهند ولیکن گردنکشی میکنند
و از حد بندگی قدم بیرون می نهند و اقتراح کار بزرگ میکنند و میخواهند
هر کسی ازین کافران که داده شود او را نامه باز کرده شده از حضرت
باری تعه بنام وی و این چنان بود که کافران میگفتند که ای محمد
اگر از برای هر کدام ما نامه بیاری از خدای تعه که ای فلانی ایمان آر
و براتی بیار از برای هر یکی از ما که آمرزنده خدای تعه تا ما ایمان آریم پس حق
تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جل جلاله کلا حقا نه چنانست که
ایشان میگویند اگر ما این نیز بکنیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه
ایشان یقین ندارند بآخرت بل لا یخافون الاخرة بلکه نمی ترسند
ایشان از عذاب آخرت چونکه ایمان ندارند بآن کلا انها
تذکرة حقا که این قرآن کریم و فرقان عظیم پند است همه خلایق را

و سحر و شعر نیست فمن شاء ذکره پس هر که خواهد برحمت حق تعالی
برسد یاد کند و بندگی کند و پند گیرد باین قرآن وما یذکرون
الا ان یشاء الله و پند نگیرند بقرآن ایشان مگر بخواست حق تعه
یعنی پند نتوانند گرفتن از قرآن مگر بتوفیق خدای تعه ، جوینده
ازان نه که جویان تو نیست ، ور جویانی دانکه ترا جویان نیست ،
هو اهل التقوی واهل المغفرة وی است سزای پرهیزکاری که از وی بترسید
و از غیر وی نترسید و وی است سزاوار آمرزیدن گناه بندگان یعنی
بیامرزد گناهان را نه غیر وی یعنی هر که از وی بترسد و از وی آمرزش خواهد
بیامرزد اللهم اغفر لنا وارحمنا وارزقنا التقوی والمغفرة
بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم بیوم القیمة بدانکه بعضی
میگویند که کلمهٔ لا زایدست معنی وی اینست که سوگند یاد میکنم بقیامت
یعنی بحرمت روز قیامت و بعضی میگویند که لا زاید نیست معنی وی آنست که
نیست چنانکه کافران میگویند که زنده شدن در روز قیامت نیست
سوگند یاد میکنم بروز قیامت که زنده شدن حقست در کواشی آورده است
که لا اقسم نیز قراءة سبعه است در کشاف آورده است که در مصحف
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه لا اقسم نوشته است و تقدیر وی چنین است
که لانا اقسم مرآینه من سوگند یاد میکنم بروز قیامت لانا مبتدا اقسم

خبره و اللام فی لانا لام الابتدا و لا اقسم بالنفس اللوامة وسوکند
یاد میکنم بنفس مؤمن که همیشه خود را ملامت میکند بر تقصیر در طاعتها
اگرچه بیشتر کند و این قول امام حسن بصری است رحمة الله علیه بقول
دیگر همه نفسها در قیامت لوامه باشند اگر طاعت کرده است که چرا
بیشتر نکردم و اگر معصیت کرده است چرا کردم و جواب قسم مقدر است
انکم مبعوثون هر آینه شما زنده می شوید بعد از مردن و دلالت میکند
برین مقدر قوله تعالی ایحسب الانسان ای می پندارد آدمی منکر قیامت
ان لن نجمع عظامه که هرگز گرد نخواهیم کرد بعد از مردن و متفرق
شدن استخوانهای او را بلی قادرین علی ان نسوی بنانه
نه چنانست که او می پندارد بل که ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان
او را بعد از مردن چنانک بود در زندگی اگرچه خوردتر و ضعیفتر از
استخوانهای تن او بود این انگشتان و قیل ما قادریم که انگشتان
او را چیزی یگانه آفریدیمی همچنانکه از ان شتر را آفریدیم با چندین حکمت
در انگشتان او نهادیم چون برین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم
از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون اول بود ممتنع میکرد و چون
هیچ ممکن ممتنع نمیگردد قادر حال من ضمیر نجمع بل یرید الانسان
لیفجر امامه نه چنانست که این کافر میگوید و انکار قیامت میکند آمدن قیامت

خواست فاما این کافر میخواهد که فسق و فساد کند و ایمان نیارد و آمدن
عذاب قیامت را و جزای اعمال را منکر می باشد و تبیت میکند یعنی گردن
کشی میکند و بطریق مسخرگی سوال می رسد یسئل ایان یوم القیمة
می پرسد آن کافر که کی خواهد بود روز قیامت تا من گناه نکنم چونکه
زنده شدن نخواهد بود و هرچه میکنم پرسش نخواهد بود نعوذ بالله
من ذلک الاعتقاد و قیل لیفجر ای لیکذب دروغ میدارد امامه آنچه
در پیش وی هست یعنی قیامت و حساب را و عذاب را منکر می شود بسیار
فاسقان می باشند که میگویند بیا تا خود را خوش داریم که خواهیم مردن
و معلوم نیست که چه خواهد شد و بدین سخن کافر می شوند چنانک انکار
قرآن میکنند چون انکار کردن آمدن قیامت را حق سبحانه و تعالی از
نشانهای او و آمدن او خبر کرد و گفت جل جلاله فاذا برق البصر الواو
بکسر الراء یعنی چون خیره شود چشم و متحیر بماند و بفتح الراء چون برق
بهن باشد باز ماند چشم باز ماند از ترس قیامت و خسف القمر
یعنی چون تاریک شود ماه و تمام نور او برود و خسف گرفت ماه
و جمع الشمس و القمر و چون گرد کرده شود آفتاب و ماه را از مغرب
بر آید یا گرد و یکجا کرده شود هر دو را نور نماند یا هر دو را گرد کرده شود
سیاه همچون دو گاو عقیر گشته شده وی گرده هر دو را در یک برج

جمع کرده شود یا یکجا بر آیند بخلاف آنکه حالیا بر می آیند يَقُولُ الْإِنسَانُ
يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ بگوید آن کافر منکر قیامت دران روز که کجاست
جای گریختن یعنی از قیامت و بچه پناه گیرم از عذاب قیامت كَلَّا
لَا وَزَرَ حقا که نباشد آن روز هیچ گریزگاهی إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ
به پروردگار تو باشد جای قرارگاه الاستقرار آرام گرفتن یعنی از
عذاب خدای تعالی بهیچ چیز نتوان پناه گرفت و هیچ چیز نتواند گریخت مگر
بکرم و فضل خدای تعالی يُنَبَّأُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ
خبر داده شود آدمی را بآنچه پیش فرستاده باشد و بآنچه پس انداخته
باشد یعنی از همه کردارهاش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده
شود یا بهمه مالها که در خیرها صرف کرده باشد و بهمه مالها که از پس خود
مانده باشد خبر داده شود و حساب کرده شود بآن یا بآنچه بوی اقدام نموده
و کرده باشد و بآنچه پس انداخت و بگرود جزا و سزا مرد و اشکارا شود
بَلِ الْإِنسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ بلکه آدمی بر خود گواهست و قیل نیک
دانا و بیناست یعنی چاره نیست وی را از جنایات فی بصیرة للمبالغة کما فی
علامة وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ اگرچه بیندازد پردهای خود را و پنهان شود
و قیل اگرچه سازد و اعلام [illegible] عذرهای خود را جمع المعذرة و علی الثانی جمع
المعذار علی الاول المعذار پرده یعنی اگرچه در دنیا کرده باشد بنهان

فردای

فردای قیامت همه را اعضای او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تُحَرِّكْ
بِهِ لِسَانَكَ مجنبان بقرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه
السلام از ترس آنکه فراموش کنی لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ
تا تعجیل کنی بقرآن بدرستی که بر ماست گرد کردن قرآن در سینه تو و خواندن
دیگر بار بر تو تا یاد گیری فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ پس چون بخوانیم
ما وی را یعنی جبرئیل بخواند بر تو بفرمان ما پی روی کن بخواندن او را
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ پس بدرستی که بر ما باشد بیان قرآن بر تو آنچه
مشکل شود بر تو از معانی قرآنها آنرا بر تو بیان کنیم كَلَّا بَلْ
تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ حقا نه چنانست که شما کافران میگوئید یا آن کافران
میگویند که قیامت نخواهد بود بلکه چنین است که شما دوست میدارید دنیا را
وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و میگذارید شما آخرت را پس از برای این معنی
قیامت را منکر می باشند و شما را دوستی دنیا برین میدارد که گناهان
میکنند که حب الدنیا رأس کل خطیئة قال النبی صلی الله علیه و سلم مَنْ
احب دنیاه اضر آخرته و من احب آخرته اضر دنیاه فآثروا ما یبقی
علی ما یفنی یعنی نصیب تو اینست که دوستی دنیا را از دل برون کنی که جاه طلبی
و دنیا کافر از ابکفر داشته است عز و غنا و سلطنت
سر بتجارت میکشد فقر و فنا و مسکنت در ره مات میکشد پس بیا کرد

فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جل جلاله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ
رَبِّهَا نَاظِرَةٌ رویها باشد دران روز تابان بخدای تعالی نگران و دیدار حق است
مومنان را خوار زم نه بینند و دهستان بدانکه دیدار حق سبحانه و تعالی
حق است خلاف معتزلیان ٭ هر کرا هست از هوسها جان پاک
زود بیند حضرت و ایوان پاک ٭ جون محمد پاک شد زین نار و دود
هر کجا رو کرد وجه الله بود ٭ هر کرا باشد ز سینه فتح باب ٭ او ز هر ذره
بو بیند آفتاب ٭ جون بهشت مهمان خانهٔ مومنانست و مهمان بی
دیدار دوست یک نباشد ٭ اگر دیدار بنمایی جنت را بیارایی ٭ برای هیزم دوزخ
کشد از روضه طوبی را اللهم ارزقنا لقائک قال النبی صلی الله علیه
وسلم ستروْن ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون
و بسیار از صحابه روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم حق تعالی
را دید وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویها باشد دران روز ترش و
سیاه شده و از دیدار حق تعالی محروم مانده نعوذ بالله من ذلک
تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ دانند که کرده میشود بایشان کاری که استخوانهای
پشت ایشانرا بشکند یعنی دانند که عذاب بزرک خواهند کرد ایشانرا
الفاقرة سخت پشت شکننده الفقر پشت شکستن وجوه مبتدا و ان
کانت نکرة لحصول الفایدة ای وجوه کثیر یومئذ ظرف للخبر و هو ناظرة

کلا

كَلَّا حقا که إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ جونکه برسد روح بچنبرهای کردن
یعنی نزدیک شود بمردن وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ جون که گفته شود که کیست که
افسون کند این بیمار را تا صحت یابد و جان او بقالب باز کردد
الرقیه افسون کردن و قیل فرشتگان کویند کیست که روح را بآسمان برد
فرشتگان رحمتند یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا باشد الرقی ببالا بر شدن
یکی از بزرگان دین میکوید که داشتم قوت در شب من در خانهٔ وی خواب رفتم
دیدم فرشتگان رحمت و عذاب استاده اند و منتظر تا فرمان کرا شود که روح
او را برند آوازی شنیدم که بنکرید که هیچ علی باخلاص کرده است یا نی اگر عمل
باخلاص کرده است خلاص یابد از عذاب و اگر نی فرشته را دیدم که دست
وی را بوی کرد و گفت ما وجدت یعنی نیافتم که وی بدست عمل اخلاص کرده باشد
همچنین پای او را و دیگر اعضای او را اما بزبانش که رسید بوی کرد و گفت
وجدت یعنی یافتم که یکبار باخلاص کفته است که لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر فرمان آمد که وی را به بهشت برید و این
قصه در نوادر شیخ محقق خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه مذکور است
وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ و جون بداند بیقین این مردن جدایی است از مال
و زن و فرزند و دوستان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ و جون بپیچیده شوند
و ساق پای بساق پای در کفن و قیل سختی بسختی پیوندد از رنج تا رنج آخرت

جمع شود و عرب سختی را ساق گوید إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ بسوی پروردگار
تو دران روز راندن باشد مر خلق را یعنی خلق را بجز خدای تعالی برانند روح
بهشتی بعلیین یعنی بآسمانها و روح دوزخی بسجین یعنی بزیر زمین
هفتم برند فَلَا صَدَّقَ پس راست گوی نداشت رسول خدای را آن
آدمی وَلَا صَلَّىٰ و نماز نگذارد وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ولیکن دروغ گوی
داشت رسول را و روی بگردانید ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ باز رفت بسوی
اهل خود میخرامید الضمایر راجعة الی الانسان فی قوله تعالی ایحسب الانسان
و مراد ازین سخن ابو جهل لعین است یا کافر دیگر التمطی خرامیدن پس دعای
بد کرد برین کافر و گفت جل جلاله أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ
فَأَوْلَىٰ وای بر تو باد ای کافر پس وای بر تو باد ای کافر باز وای
بر تو باد و قیل معنی الآیة نزدیک باد بر تو آنچه هلاک کندت بلایی بتو نزدیکست
بر حذر باش اولی مبتدا و لک خبره أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى
و پندارد این آدمی که یعنی ابو جهل که فرو گذاشته شود ویرا مهمل یعنی بی امر
و نهی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبی که کسی را باوی کاری نباشد و چون
بمیرد باز زنده نشود و اینچنین میداند کافر فاما چنین نیست دلیل آن کرد بر قدرت
خود و گفت جل جلاله أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ و نبود این آدمی
پارهٔ آب منی که ریخته میشود در رحم الامناء فرود آوردن آب

ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ باز بود این آدمی از خون بسته
پس از آب بیافرید ویرا خدای تعالی پس راست کرد ویرا و اندامهارا
و چون روی و سر و پای و دست و دیگر اعضا فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ
الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ پس کرد از ان آب منی دو جفت یکی نر و یکی ماده در درون
زهدان اگر خواهد نر و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم نر و ماده یعنی خنثی
در خاک تیره خارشی انداختی از زلزله یک خاک کردی تو بذر خاکی را در ساختی
أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ خداوندی که چنین کند از آب
منی قادر و تواناست برین که زنده کند مردگان را یعنی قادرست همیشه
بود و باشد رسول گفت صلی الله علیه و سلم سبحانک بلی چون که تمام شد
سوره و سنت اینست که چنین باید گفت
بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا
بدرستی که آمد بر آدم روزگاری که وی نبود چیزی یاد کرده شد بقول امام
سدی کالبد آدم را علیه السلام چهل سال میان که و طایف نهاده بودند
سر بسوی که و پای بسوی طائف اول خاک بود پس ابری بر وی بارید
تا گل شد پس آفتاب بر وی تافت تا بوی گرفت و حمأ مسنون شد یعنی
گل بوی ناک پس بادی بر وی زد تا خشک شد و چون سفال شد که آواز
میکرد و چون دست بر وی بزنی گل کالصلصال و کالفخار و قیل المراد

جنس الانس یعنی همه آدمیان إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ
بدرستی و راستی که آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی آمیخته آب مرد
با آب زن الامشاج جمع مشج او جمع مشیج کخلط و خلیط و اخلاط
نَّبْتَلِيهِ تا کر بیازمایم ما ویرا بکارهای شریعت تا پیدا شود از وی که
باختیار خود خیر میکند یا شر چنانکه ما دانسته ایم از وی بعلم قدیم
فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا پس کردانیدیم این آدمی را شنوا
و بینا از قطره آب منی شنوا و بینا آفریدیم إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا
شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا بدرستی که ما نموده ایم آدمی را راه نیکی و بدی و حق و باطل
تا شکر کوید یا نکوید و اکر شکر کوید و ایمان آرد و عمل نیکو کند راه
نمودیمش و اکر شکر نکوید و کافر شود و کناه کند راه نمودیمش از ما
همه کرم بود و آدم نبود و هست کردیمش از خاک و فرزندان او را از آب
منی آفریدیم و شنوا و بینا کردانیدیمشان و راه حق و باطل نمودیمشان
اکر ایمان آرند و عمل نیک کنند جزای ایشان بهشت جاودان باشد و اکر
ایمان نیارند و عمل نیک نکنند جزای ایشان دوزخ باشد چنانکه بیان کرد
حال هر دو طایفه را تا آخر سوره را و کفت جل جلاله إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ
سَلَاسِلَا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا بدرستی که ما آماده کرده ایم مر کافران را
زنجیرها و غلهای کران و آتش سوزان بعد ازین حال مومنان را بیان کرد

وکفت

وکفت جل جلاله إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا
بدرستی که نیکان یعنی مومنان نیکوکار بیاشامند در بهشت از قدحی که باشد
آمیزش وی در سفیدی و سردی و خوش بویی همچون کافور و قیل کافور
چشمه ایست در بهشت عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ آن کافور چشمه
باشد که بیاشامند از وی بندکان خدای تعالی الباء بمعنی من او زایدة يُفَجِّرُونَهَا
تَفْجِيرًا برانند آن آب را در منزلهای خود هر جا که خواهند در بلندی و پستی
بی جوی بخلاف جوی دنیا که خبر کرد این بندکان کیانند و صفت ایشان
چیست کفت جل جلاله يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا کنند این بندکان پاک نذرهای که
کنند در طاعتها و فرضها و سنتها وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا
و می ترسند روزی را که بدی وی پراکنده باشد یعنی بدی وی و عذاب
وی آشکارا باشد و بهمه کناهکاران برسد و امام قتاده کفت که آن سختی
از روز که آسمان بشکافته شود و ستارکان بریزند و کوهها همچون کرد بهوا
روند مقدار چهارصد و چهل کز دانی که حال آدمی چه باشد زهی غافل که از آن
روز نترسد در کشاف و کواشی و بسیاری از تفاسیر آورده است که این
آیتها در حق امیر المومنین علی رضی الله عنه و اهل بیت او نازل شده است که
ایشان روزه نذر میداشتند از برای صحت شاهزادکان و در شب
طعام دادند یتیم و مسکین و اسیر را و امیر المومنین علی رضی الله عنه

بستان ملک دنیا گرفت و بستان ملک عقبی که نه ستان داری

ونه ستان داری در قصه مبالغه بسیار کرده اند آن لایق ایشان نیست

ومحققان نمی پسندند آنرا و بقول امام مقاتل این آیتها در حق یکی انصاری

آمد که در روز طعام داد مسکین را و یتیم را و اسیر را وصفت دیگر این

نیکان اینست که گفت جل جلاله وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ

يَتِيمًا وَأَسِيرًا و خوردنی میخواهند از برای دوستی حق سبحانه و تعالی یا با وجود

دوستی طعام و حاجت بوی گدایرا و یتیم را و اسیر را إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ

لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا بدرستی که ما میدهیم خوردنی

شمارا از برای دوستی حق سبحانه و تعالی نمیخواهیم از شما جزا و ثنا إِنَّا

نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا بدرستی که ما ترسیم از

خدای خود روزی را که روبهای گناه کاران ترش باشد و سخت دشوار

باشد آن روز بر گناه کاران فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ

نَضْرَةً وَسُرُورًا پس بسبب این کارهای نیک نگاه داشت ایشان را

حق تعالی از بدی آن روز و داد شان تازگی رویها و شادی دلها

و دشمنانرا داد سیاه رویی و غم و اندوه بیحد و اندازه الوقایه

نگاه داشتن التلقیه پیش کسی آوردن و دادن فوقهم الله

ولقیهم بمعنی مستقبل است بقول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشانرا

و خواهد داد شان روز قیامت وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا

وجزا دهد ایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاها

بهشت جاودان و جامهای حریر نرم چون در دنیا دوستان

او را بلا بود و در عقبی عطا بود و در دنیا ایشانرا غم بود و در عقبی

شادی بود و در دنیا ایشانرا زندان بود و عقبی بهشت جاودان بود

و در دنیا ایشانرا جامهای ژنده بود و در عقبی ایشانرا جامهای حریر

باشد فروتن کسی را هفتاد حله و حریر باشد پوشانند و بهترین را

هفتاد هزار حله و حریر پوشانند هریکی بلون دیگر و تنکی هریکی همچون

تنکی برگ گل چون از جامهای ایشان خبر کرد و از تخت و بخت ایشان

نیز خبر کرد و گفت جل جلاله مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زده باشند

دران بهشت بر تختهای آراسته در پیش هر تختی بوستانی و در پیش هر

کرشکی گلستانی چون در دنیا بساط فقر و فاقه قناعت کرده باشند

و در خانهای محقر بسر برده باشند در بهشت چنین منزلها باشد شان

متکئین حال من الضمیر المنصوب فی جزاهم و کذا قوله تعالی لَا يَرَوْنَ فِيهَا

شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا حال من الضمیر المرفوع المستتر فی متکئین یعنی نبینند

در آن بهشت آفتاب را و زمهریر را یعنی گرما و سرما را چون در دنیا گرمای

تابستان و سرمای زمستان دیده بودند و طاعت را ترک نکرده آنجا

از کرما و سرمای دوزخ در امان باشند و کافران در تنعم بوده
باشند در تابستان و زمستان در کرما و سرمای دوزخ در مانند
جون از جاي وجامهٔ ایشان خبر کرد از سایه و میوهٔ ایشان
نیز خبر کرد و کفت جل جلاله وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا ونزدیک
شود بآن بهشتیان سایهای درختان بهشت وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا
تَذْلِيلًا ای قربت منهم یعنی نزدیک کرده شود بآن بهشتیان
میوهای بهشت نشسته وخفته وایستاده آن میوها بایشان میرسد
ونزدیک میشود واحتیاج برآمدن بآن درختان نباشد وامام مجاهد
کفت زمین بهشت از نقرهٔ خام باشد وخاک وی از مسک
وتنهٔ درختانش از زر ونقره وشاخهایش از مروارید وزبرجد
ویاقوت ومیوهای او بتو نزدیک می شود که دست بوی برسد بی
زحمتی ورنجی از درخت میکیری ومیخوری جون دوستان اورا
در دنیا بوستانها ومیوهای لون بلون بنود و درعقبی دادشان
ودوزخیان را درخت زقوم وضریع داد و دانیة عطف علی جنة
ای واعطاهم جنة دانیة ظلالها ومشجرة انهارها و الظلال جمع
الظل التذلیل رام کردن القطوف جمع قطف میوهٔ درخت بدانکه
اول اعطاها آن بود که فرمود که فوقهم الله الی آخره یعنی نکاه

واسمها

داشتمشان ودادمشان عطاها کر اول تازکی رویهای ایشان
از اثر تجلی جمال من بود وشادی دلها که از مشاهدهٔ جمال انوار صفات
وذات من بود جون ایشان احسان کردند من نیز احسان هل
جزاء الاحسان الا الاحسان ومحقق داند که این کرمها در دنیا وعقبی
همه از وبود که توفیق طاعت او داد وجزای طاعت او نیز داد
بس هر کرا که قبول کرد مرد ود نکرد وهر کرا که رد کرد مقبول نکرد
از لطف تو هیچ بنده نومید نشد   مقبول تو جز بندهٔ جاوید نشد
من قَبِلَهُ قَبِلَهُ بلا علة ومن رده رده بلا علة از نعمت دیکر داده
شوند وآن شربتهای شیرین بان خبر کرد وکفت جل جلاله وَيُطَافُ
عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ کردانیده شود برین بهشتیان آب جامها
وقدحهای نقره وَأَكْوَابٍ وکوزهای بی دسته كَانَتْ قَوَارِيرَا
قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ صفای آبکینه باشد وسفیدی نقره که هرجه در درون
او باشد از شربتهای رنک برنک از بیرون او بنماید عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما کفت که از نقرهٔ دنیا قدحی ساخته شود
تنک تر از پر مکس آنجه در درون وی باشد از بیرون وی نماید
همجون شیشه وشیشهٔ دنیا از خاک باشد فاما شیشهٔ بهشتی اصل وی
از نقره باشد قواریرا خبر کانت القراءة بتنوینها وترکه فیهما وهو من

[illegible]

[illegible]

الاول وترک فی الثانی من فضة بیان الاصل القواریر کذا فی الکواشی
قدروها اندازه کرده شده باشند شرابهای بهشتی را
دران کوزها یا کوزها را اندازه کرده باشند فرشتگان پیش از آمدن
ایشان در بهشت تقدیرا اندازه کردند که باکواب برابر باشد
بر مقداری که سیر شوند نه کم آید نه زیادت و این نوع بالذت
می باشد و شاید که این اشارت باشد که ارواح راح بمقدار حوصلهٔ ارواح
باشد در معارف الهی والله اعلم ویسقون فیها داده شوند
آن بهشتیان را دران بهشت کاسا قدحی را کان مزاجها باشد
آمیزش وی زنجبیلا زنجبیل چیز خوشبوی می باشد در عرب
وقیل چشمهٔ است در بهشت عینا فیها تسمی سلسبیلا چشمه باشد
در بهشت که وی را نام برده می شود سلسل یعنی بگلو رونده و فرمان
بردار سقی متعدی بمفعولین می باشد یقال سقاه الماء مضاف محذوف
باشد از کاسا ای شراب کاس چون صفت لباس بهشتیان و منزلها
و میوها و شرابها و قدحها کرد صفت خادمان ایشان کرد و گفت
جل جلاله ویطوف علیهم و میگردند بر ایشان ولدان کودکان
و بچکان و غلامان مخلدون جاوید کرده شدگان و گوشوارها
در گوشها کرده شدگان که هرگز پیر نشوند و از حال بحال خود برنگردند

بعضی گویند این خادمان بهشتیان فرزندان کافران باشند که
خورد مرده اند بعضی گویند این خادمانی باشند که حق سبحانه وتعالی
ایشان را در بهشت آفریده است باز صفت دیگر یاد کرد شان و گفت
جل جلاله اذا رأیتهم چون که بینی تو آن خادمان را حسبتهم لؤلؤا
منثورا پنداری که مرواریدهای سفید اند پراکنده و ریخته شده
اند از غایت سفیدی و پاکیزگی همچون مرواریدها باشند دور از
یکدیگر در بساطها برای خدمت کردن بهشتیان ایستاده باشند
خادمان ایشان چنین خوب باشند تا دانی که مخدومان چون باشند
واذا رأیت ثم چون بنگری آنجا که یعنی در بهشت رأیت نعیما بینی تو
خوشیها و نعمتها بسیار وملکا و پادشاه بزرگ کبیرا
بزرگ قال النبی صلی الله علیه وسلم ادنی اهل الجنة منزلة من ینظر الی ملکه
مسیرة الف عام یری اقصاه کما یری ادناه یعنی کمترین بهشتیان هزار
ساله مملکت خود را ببیند دور را همچون نزدیک بینند که او را زوال نباشد
ملک بزرگ بقول خواجه محمد بن محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه آن باشد
که هرچه او خواهد همچنان گردد و بقول امام مقاتل ملک کبیر آنست که منتاد
هزار خاصان و دربانان باشند بهشتی را چون فرشتگان بیایند از
همه دستوری خواهند بعد از آن پیش بهشتی درآیند و سلام

حضرت خدای تعالی برسانند و هر یکی هدیه بیارند که چشم هیچکس ندیده
باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد و فرشتگان
گویند خدای تعالی از تو خشنود است این بر دل بهشتی از همه نعمتها
خوشتر باشد لقوله تعالی ورضوان من الله اکبر وملکا کبیرا در قراءة عایشه
رضی الله عنها آمده است یعنی بینی تو پادشاه بزرگ را یعنی خدای تعالی
را صفت دیگر بهشتیانرا و جامهای ایشانرا جل جلاله عالیهم بربالای
این بهشتیان باشد ثیاب سندس جامهای دیبای تنک
خضر جامهای سبز یا سندس سبز واستبرق و جامهای دیبای یعنی
سطبر بر هر مومن ها شد هفتاد حله هر یکی بر یکی دیگر و جامها زبرین ایشان
باشد دیبای سبز تنک به تنکی هر حله همچون تنکی برگ کل القراءة بسکون
الیاء عالیهم فهو مبتدا و خبره ثیاب سندس و بنصبه ظرف ای ثبت
عالیهم او حال من ضمیر عالیهم وصفت دیگر بهشتیانرا کرد و گفت جل
جلاله وحلوا و آراسته شوند بهشتیان اساور بدستبانها
من فضة از نقره و عادت ملوک واشراف عرب این بودی که
دستبانها در دست کردندی و مفاخرت کردندی بآن حق تعالی
بهشتیانرا بآن صفت یاد کرد وصفت دیگرشان یاد کرد و گفت جل
جلاله وسقیهم و بدهدشان ربهم پروردگارشان شرابا طهورا

شربتی پاکیزه که چون خورده شود بول نگردد بلکه عرق شود از تنهای
ایشان بیرون آید بوی وی بوی مشک باشد و دلهاشانرا پاک
کنند از کینه و دشمنی و غیر آن حق سبحانه و تعالی سابقان و مقربان
حضرت عزت را جل جلاله از بطنان عرش یعنی از زیر عرش قدحهای
شراب طهور از زبرجد سبز و از یاقوت سرخ و از نقرهٔ سفید برساند
بی واسطهٔ دستی تا لب ایشان و مقتصد از از فرشتگان دهند و عاصیان
را غلمان دهند چون از شراب بهشتی بخورند مست جمال ذی الجلال
گردند حجاب برگیرند تا بیچون و بیچگونه بی جهت و بی مکان حق سبحانه
وتعالی را ببینند اللهم ارزقنا لقائک بکرمک واجعلنا من المقربین
ان هذا کان لکم جزاء بدرستی که این نیکیها که یاد کرده شد
هست و بوده باشد مر شما را پاداش کارهای نیک شما وکان
سعیکم و بوده هست کوششهای شما مشکورا پذیرفته و قبول
کرده شده و کارهای نیک شما ضایع نیست بلکه اندک پذیر بسیار بخش
است حضرت باری تعالی انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا بدرستی
که ما فرستادیم بر تو قرآنرا فرستادنی پراکنده اگر یکبار فرستادمی
یاد گرفتن او بتو دشوار بودی چون ما فرستادیم قرآنرا و پیغامبر
گردانیدیم و بخلق فرستادیم اگر ترا برنجانند و ساحر و شاعر گویند

برجفای ایشان صبر کن پس گفت جل جلاله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ
پس صبر کن ای محمد از برای حکم خدای تعالی بر تو برسانیدن شریعت
واحکام اسلام و بر دروغ گوی داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتها
و بر ادای طاعتها وَلَا تُطِعْ وفرمان برداری مکن مِنْهُمْ آثِمًا
أَوْ كَفُورًا ازین کافران هیچ بزه کاری و ناسپاسی را یعنی ولید بن
مغیره را و عتبه را که ایشان گفتندی که ای محمد ما ترا مال بسیار و
عروس صاحب جمال بدهیم تو ازین کار برگرد و بقول دیگر مراد ابو
جهلست که رسول صلی الله علیه و سلم از نماز گذاردن منع کرده بود
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن ای محمد نام پروردگار خود را بُكْرَةً
در بامداد یعنی نماز بامداد بگذار وَأَصِيلًا و شبانگاه یعنی نماز پیشین
و نماز دیگر بگذار وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و از بعضی شب نماز سجده کن مر پروردگار
خود را یعنی نماز شام و نماز خفتن بگذار و نماز تهجد بگذار وَسَبِّحْهُ و بپاکی
یاد کن مر او را لَيْلًا طَوِيلًا در شب دراز یعنی نماز شب بگذار و
بقول دیگر مراد آنست که یاد کن بزبان مر حق را در همه اوقات إِنَّ
هَؤُلَاءِ بدرستی که این کافران يُحِبُّونَ دوست میدارند کافران
بدل و جان الْعَاجِلَةَ دنیا را وَيَذَرُونَ و می گذارند وَرَاءَهُمْ اندر
پس خود يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را یعنی کار ایشان همه از برای دنیاست

غم اغل و کهدان چندان باشد که نیمه آن بلکه از ده بخش آن یکی برای
آخرت نباشد فاما مومنان را همه غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر
حال بکنند فاما عاشقان را بجز غم طلب دوست هیچ نباشد ٭ ملک دنیا
تن پرستان را حلال ٭ ما غلام ملک عشق بی زوال ٭ عاشقی کز عشق
رحمن خورد قوت ٭ صد عدن پیشش نیرزد تره توت ٭ جنت
گر درارم در نظر ٭ ور کنم خدمت من از خوف سقر ٭ مومنی
باشم سلامت جوی من ٭ زانکه باشد این همه خط بدن بطریق تعریض
و تعییر تنبیه کردشان و گفت جل جلاله نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشان را
و پس وَشَدَدْنَا و ما استوار کردیم أَسْرَهُمْ عضوها و استخوانهای
ایشان را و پیها و رگهای ایشان را و بقول دیگر ما آفریدیم جای بیرون
آمدن بول و غایط را یعنی راه پیش و پس را چون چیز بیرون آیند
مرد و بهم فراز آیند چون چنینست مرد را باید که شب و روز غم خود را
بطلب کردن دنیا و دوستی آن مستغرق دارد و هیچ قدم بی طمع
دنیایی نزند و از خالق و رازق خود را روی گرداند و بیان کرد که
ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم و بدل ایشان دیگران را بیاریم
وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم هلاک کنیم ایشان را بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا
بدل کنیم مانندهای ایشان را بدل کردنی یعنی بهتر از ایشان بیاریم و ما قادر

مختاریم و حکیم غفاریم و کریم ستاریم زود ایشانرا هلاک نکنیم
تا باشد که ایمان آرند إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ
پندیست مر شمارا و لطفیست مر دوستانرا چونکه در وی حال بهشتیانست
و بیان رفتارشانست فَمَن شَاءَ پس هر که خواهد حال ایشانرا
و اعمال ایشانرا و جزای ایشانرا اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا بگیرد بخدای خود
راهی یعنی بندگی او کند و رضای او جوید خود را بگذارد بیت با دو قبله
در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ و نخواهید شما چیزی را مگر در وقت خواستن
خدای تعالی یا مگر خواستن حق تعالی چیزی را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
بدرستی که حق سبحانه و تعالی هست و بود و باشد نیک دانا و نیک
استوار کار که غلط بروی روا نیست يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
هر کرا که خواهد در رحمت خود درآرد یعنی ایمانش دهد و بهشت جاودان
وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و کافران و ستمکارانرا آماده
کند شکنجه دردناک یعنی کفر و کافری را بکافران دهد و دوزخ جاودان
دهدشان جزای کردارشان القراءة تشاؤن بالتاء و الیاء
الا ان یشاء الله ظرف او حال والله تعالی اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم وَالْمُرْسَلَاتِ بحرمت بادهای

فرستاده شده عُرْفًا پی در پی همچون یال اسب متصل انتصابه علی الحال
و قیل بحرمت فرشتگان فرستاده شده از برای کار نیکو العرف و کار نیکو
فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا پس بحرمت بادهای سخت رونده سخت رفتنی وَالنَّاشِرَاتِ
و بحرمت بادها که ابرها را پراکنده کند نَشْرًا پراکنده کردنی فَالْفَارِقَاتِ
پس بحرمت آیتهای قرآن که جدا کند حق را از باطل فَرْقًا جدا کردنی فَالْمُلْقِيَاتِ
ذِكْرًا پس بحرمت فرشتگانکه انداز ند وحی را در دلهای پیغمبران عُذْرًا
از برای پیدا کردن حجت أَوْ نُذْرًا یا از برای ترسانیدن یعنی حق تعالی
کتابهای خود را فرستاد بر پیغمبران تا ایشان بامتان خود برسانند
و علمای ایشان بشاگردان رسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد
یعنی حجت پیدا کند بر ایشان تا خلق نگویند که ما نشنیدیم و ندانستیم
ما را کسی نترسانید و ازین روز خبر نکرد و بحرمت این چیزها که إِنَّمَا
تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه ترسانیده می شوید شما یا وعده کرده می شوید
شما من الایعاد او الوعد لَوَاقِعٌ هرآینه افتنده است و باشنده است
یعنی قیامت و بهشت و دوزخ خواهد بود بی شک فَإِذَا النُّجُومُ چون
ستارگان طُمِسَتْ نور برده شوند و فرو ریزند الطمس ناپدید کردن
وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ و چون آسمان شکافته شود اول سست شود
ذره ذره آنگاه نیست شود ذکر فی التفسیر ان اول حال السماء الوهی

ثم الانشقاق ثم الانفطار ثم الانفراج حتى تتلاشى فتصير كانها داده
واكنده شوند بس رانده شوند در هوا همچون پشم رنگین بس ریزه
ریزه همچون گرد بس ناچیز شوند وگویا که هیچ نبودند واذا الرسل وچون
پیغامبران اقتت گرد کرده شوند جواب فاذا النجوم طمست
تا اینجا محذوفست یعنی چون این کارها واقع شود قیامت بیاید
لای یوم اجلت هرکدام روز را تاخیر کرده شده است این کارهای
بزرگ استفهام ازبرای تعظیم باشد لیوم الفصل جواب گفت ازبرای
روز جدا کردن حق از باطل وما ادریک ما یوم الفصل وچه دانی تو که
چه بزرگ است روز جدا کردن یعنی چون نفخ صور شود زمین لرزیدن
گیرد وآسمان بر خود طرقیدن گیرد وکوهها از جای خود در هوا شوند
وستارگان ریختن گیرند وپیغامبران جمع کرده شوند وخصم در خصم
آویختن گیرد وای وهلاکی دران روز مر کافرانرا چنانکه حق سبحانه وتعالی
گفت ویل یومئذ للمکذبین وای دران روز مر دروغ دارندگانرا وقیل
وادیست در دوزخ که آنرا ویل گویند اگر کوهها را دران اندازند
بگدازد واین جای کافران باشد نعوذ بالله من ذلک الم نهلک الاولین
آیا نیست نکردیم قوم پیشینرا یعنی قوم نوح را ثم نتبعهم الآخرین
بس از پی ایشان در آوردیم ونیست کردیم امتان پسینرا یعنی قوم عاد

واذا الجبال نسفت وچون کوهها ... بر کنده شود و بباد ...

شوند

وثمود

وثمود وقوم لوط وقوم فرعون وغیر ایشانرا چون ایمان نیاوردند
به پیغامبران خود کذلک نفعل بالمجرمین ویل یومئذ للمکذبین همچنین کنیم
بگناهکاران یعنی کافران امت ترا نیز بقهر خود گیریم ونیست گردانیم
وترا بایشان نصرت دهیم چون منکران قیامت را یاد کرد واز هلاک
کردن ایشان نیز خبر کرد بدلائل قدرت خود که ما قادریم که قیامت
را بیاریم وهمه مردگانرا زنده گردانیم ودوستانرا به بهشت بریم
ودشمنانرا بدوزخ چون این همه ممکن است بس گفت جل جلاله
الم نخلقکم آیا نه آفریدیم شمارا من ماء مهین از آب سست یعنی
خوار ناپاک که آب پدر ومادر است فجعلناه بس گردانیدیم آن
آب روانرا ونهادیمش فی قرار مکین در آرامگاه استوار
که رحم زنانست الی قدر معلوم تا اندازه دانسته شده
یعنی تا وقت دانسته شده که نه ماهست یا بیشتر یا کمتر فقدرنا
بمعنی قدرنا بس اندازه کردیم تا آن وقت را که کم نشود وبیش نگردد
فنعم القادرون بس نیک اندازه کنندگانیم ای المقدرون چون
این دلیل ظاهر است با وجود این کافران منکر شدند قدرت مارا باوردن
هلاکی باد منکران اسلام واحکام ایمانرا دران روز الم نجعل الارض
آیا نکردیم ما زمین را کفاتا گرد کننده وفراهم آرنده احیاء زندگانرا

ویل یومئذ للمکذبین

وَأَمْوَاتًا و مردگان را یعنی زمین را جای قرار زندگان و مردگان
گردانیدیم وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وگردانیدیم
در زمین کوههای استوار بلند وچندین منفعتها درین کوه نهادیم
از زر و نقره و غیر آن الرسوا الستوار شدن الشموخ بلند شدن
وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا و دادیم شما را آب خوش و شیرین و خنکی با وجود
این کافر شدید جدا دادیم شما را وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی
باد مر دروغ دارندگان را یعنی کافرانرا دران روز انْطَلِقُوا إِلَىٰ
مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ گفته شود مر کافرانرا روز قیامت که بروید بسوی
آنچه بودیت شما که دروغ گوی میداشتید پیغمبرانرا بآن خبر یعنی بروید
بدوزخ الانطلاق رفتن انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ ظِلٍّ بسوی سایه دود دوزخ
ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ که ویرا سه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف
کافران گرفته باشند شاخ شعب جماعة لَا ظَلِيلٍ آن سایه دود دوزخ
خوش و خنک نباشد الظلیل پوشنده وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ کفایت
نکند آن سایه از آتش دوزخ یعنی نفعی بروی نباشد إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ
كَالْقَصْرِ بدرستی که آن آتش دوزخ می اندازد جذرها را یعنی جگرها را
وقیل سرشکهای که آن جگرها نیز همچون کوشکهای بزرگ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ
صُفْرٌ گویا که آن جگرهای آتش اشتران سیاهند که بزردی میزنند

القصر کوشک وقیل درخت سطبر الجمل شتر الجماله جمعه و الجمالات جمع الجمع
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای هلاکی باد دران روز کافرانرا که دروغ گوی
داشتن پیغمبرانرا هَٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ این روزیست که دروی سخن نگویند
کافران یعنی وقتی باشد که سخن نگویند دران و مراد همه روز نیست
وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و دستوری داده نشود مر دوزخیان را
تا سخن گویند از سختی عذاب وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای دران روز مر
کافرانرا هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنست میان دوستان
و دشمنان جَمَعْنَاكُمْ گرد کردیم شما را وَالْأَوَّلِينَ با مردمان پیشین
فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شما را مکری و حیله در دور کردن
عذاب ما فَكِيدُونِ پس مکر کنید مرا و عذاب را از خود دور کنید
و این سخن مر کافرانرا سرزنش باشد وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی
باد مر کافرانرا دران روز چون حال دشمنانرا یاد کرد حال
دوستانرا یاد میکند و میگوید جل جلاله إِنَّ الْمُتَّقِينَ مرآینه پرهیزکارانرا
و دور باشندگان را از کفر و کافری فِي ظِلَالٍ باشند در بوستانهای
با سایه وَعُيُونٍ با چشمه های آب روان وَفَوَاكِهَ و میوه های نیکو مِمَّا
يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو برند كُلُوا وَاشْرَبُوا پس گویند شما بخورید
و بیاشامید از نعمتهای بهشت هَنِيئًا نوش و گوارنده خوش باد شما را

بما کنتم تعملون بانچه کردید شما از طاعتها در دنیا یعنی جزای
کردارهای شماست انا کذلک بدرستی که همچنین نجزی المحسنین
جزا میدهیم نیکوکاران الاحسان نیکویی کردن ویل یومئذ للمکذبین
وای و هلاکی مر کافران را دران روز کلوا بخورید ای کافران
از نعمتهای دنیا و تمتعوا و برخورداری گیرید التمتع برخورداری
گرفتن قلیلا یعنی روز چند انکم مجرمون ویل یومئذ
للمکذبین بدرستی که شما کافرانید و مستحق دوزخ شده اید که از
دنیا برامدنست و در عذاب دوزخ گرفتار شدن نعوذ بالله من
ذلک الاجرام گناه کردن واذا قیل لهم ارکعوا چون گفته
شود کافران را که نماز گذارید لا یرکعون نماز نکنند الرکوع پشت
خم کردن ویل یومئذ للمکذبین وای و هلاکی مر کافران را بقول امام
مقاتل این در دنیا بود که مصطفی صلی الله علیه وسلم وفد بنی ثقیف
را گفت که نماز گذارید ایشان گفتند ما ایمان می آریم فاما نماز نمی
گذاریم که ما را ننگ آید که رکوع و سجود کنیم و بقول عبد الله
ابن عباس رضی الله عنهما این در قیامت خواهد بود که کشف کنند
آن ساق مومنان سجود توانند کرد و کافران نی چنانکه در سوره
نون والقلم گذشت فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از

قرآن یؤمنون میگروند ایشان بایات بینات قرآن ایمان نیاورند
بکدام سخن ایمان خواهند آورد یعنی ایمان نخواهند آورد بهیچ سخنی

بسم الله الرحمن الرحیم عم یتساءلون

اصل عم عما بوده است یعنی از چه سوال میکنند و می پرسند یکدیگر را
اصل یکه التساءل از یکدیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلاله
عن النبا العظیم از خبر بزرگ می پرسند الذی هم فیه مختلفون
آن خبری که ایشان در روی اختلاف میکنند الاختلاف خلاف کردن
یکدیگر را و آمد و شد کردن یکدیگر را و آمد شد کردن مومنان میگویند
که قیامت حق است و خواهد بود چونکه حق سبحانه و تعالی از و خبر کرد که
آمدنیست و این خبر بزرگست چونکه خبر کننده خدای بزرگست و کافران
میگویند که قیامت نخواهد بود و بعضی گفته اند که این خبر بزرگ
پیغمبری مصطفی بود صلی الله علیه وسلم که مومنان گفتند حق است
و کافران میگفتند که حق نیست و بعضی گفته اند که آن خبر بزرگ
قرآنست که مومنان میگفتند حق است و سخن خدای تعالی است و کافران
میگفتند که حق نیست و سخن خدای تعالی نیست شکر گوییم که از مومنانیم نه از کافران
حق سبحانه و تعالی نام ما را در دیوان مومنان داشت بی آنکه از ما طاعتی
و عبادتی بوده باشد در ازل پس می باید که دایما در شکر او مشغول

الذی

باشیم رباعی بی تو جانا قرار نتوانم کرد ۞ احسان ترا شمار نتوانم
کرد ۞ گر بر تن من زبان شود هر مویی ۞ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
حق سبحانه و تعالی کافرانرا جواب داد و انکار ایشانرا رد کرد و گفت
جل جلاله كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که زود باشد که بدانند این کافران
که خبر بزرگ راست بوده است چونکه بمیرند و در گور در آیند و عذاب
گور را بچشند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس حقا زود باشد که
بدانند این کافران که این خبر بزرگ حق بوده است چونکه بقیامت
زنده شوند و عذاب دوزخ بینند بدانند و میگویند که تکرار از برای
تاکید است و بعضی میگویند که تکرار نیست معنی یکی دانستن در گور باشد
و یکی در قیامت و ابن عامر ستعلمون بتاء خطاب خوانده است
و معنی این باشد که زود بدانید که این خبر بزرگ حق بوده است
چونکه بقیامت زنده شوند و بعذاب دوزخ در مانند کلا حرف ردع و زجر است
و اسم نیز بود بمعنی حقا و بعضی میگویند از برای تاکید است و درین آیت
برین معنی شاید که باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود و این بمنزلهٔ
سوگند است و اگر حرف بود معنی این کلا این باشد که باز ایستید
ای کافران ازین اعتقاد بدتان که قیامت نخواهد بود ستعلمون زود
باشد که بدانید چون حضرت حق تعالی رد کرد انکار کافرانرا مر قیامت را

یاد کرد دلیلهای قدرت خود را که پیداست و انکار آن نمیتوانند کرد
چونکه بعضی زیر پای ایشانست و بعضی بر بالای ایشان و بعضی در ذات
ایشانست و گفت جل جلاله أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا آیا نکردیم ما زمین را
بساط شما که در وی می باشید و زراعت و تجارت در وی میکنید و زندگانی
و روزی شما در ویست و المهد گستردن و المهاد آرامگاه یعنی خدای قادر است
که همه را زنده گرداند و قیامت را پیدا آرد چنانکه قادر است بر آفریدن زمینها
و آسمانها و قادر است بر نیست کردن شما و میرانیدن شما وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا
نکردیم کوهها را میخهای زمین تا نه جنبد در تفسیر آمده است که زمین را بیافرید
زمین می جنبید کوهها را بیافرید تا زمین قرار گرفت آفریدن آسمان و زمین را
ندیده ایم فاما اعتقاد داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم
بهیچ وجه انکار نمی توان کردن چون نیست بودیم هست ما کرد اشارت
بآن کرد و گفت جل جلاله وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و گردانیدیم و آفریدیم شمارا
جفتها یعنی جفت جفت نر و ماده و سفید و سرخ و سیاه و زرد و دراز
و کوتاه و غیر آن الازواج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونه گونه وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ
سُبَاتًا و گردانیدیم ما خواب را راحت شما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و کردیم
شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیزها را بپوشد و در تاریکی فایده
بسیار است السبات آسایش تن و قیل راحت وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا

وکردیم روز را وقت زندگانی شما تا در وی کسب کنید و چون مانده
شوید در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که بهیچ وجه انکار نمیتوانند
کردن المعاش زندگانی کردن. وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وبنا کردیم
بر زبر شما هفت آسمان استوار محکم که هرگز کهنه نشود و سست نشود
الشِّدَادُ جمع شدید وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا وکردیم آفتاب را چراغ تابان سوزان
الوَهَّاج درخشیدن وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا وفرستادیم
از ابرها که نزدیک باشد بباریدن آب بسیار ریزان الثجیج ریخته شدن
الثج ریزانیدن وقیل فرستادیم ببادها که ابر را عصر و عفشن کنند تا باران
ازو بیرون می‌آید وباین قول من بمعنی با باشد وبالمعصرات نیز خوانده
شده است وقیل باران را فرستادیم از آسمانها در کشاف و کواشی
و در شرح کشاف سید یمنی آورده است که بارانها از آسمانها می‌آید
و در تفسیر تیسیر آورده است که عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت
از زیر عرش فرو می‌آید ارزاق حیوانات و در نوادر شیخ بزرگ خواجه محمد
علی حکیم ترمذی نیز چنین گفته است که بوحی حق تعالی باران می‌آید از آسمانی با سمانی
دنیا میرسد باد را فرمان می‌شود که آن آب را در ابر پراکنده کند وابر را
فرمان می‌شود تا همچون غربیل بیزد آب را و باران را فرشتگان
در موضعش می‌نهند و ازین سخن معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه

صاحب منظومه رحمه الله علیه صح

باطل

باطل است که میگویند که ابر باران را از دریا می‌آرد واین قول که مراد از
معصرات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قتاده است رحمه الله
علیهما لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا ما بیرون آریم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم
وجو وغیر آنرا از دانها و گیاه را که علف ستوران باشد بیرون آورد
وقیل الحب اللولؤ النبات ما ینبت من الارض یعنی باین باران مروارید را
بیرون می‌آریم از عدم و جمیع نباتات را می‌آفرینم وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا
وبیرون می‌آریم بآن آب بسیار بوستان انبوه را که شاخها درهم پیچیده
باشد از بسیاری الالفاف جمع لف چونکه دلایل عظام یاد کرد
بر قدرت نامه خود بر آمدن قیامت وگفت جل جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
كَانَ مِيقَاتًا بدرستی که روز قیامت جدا کرده شود در وی دوست را
از دشمن و حق را از باطل هست وعده گاه گرد آمدن خلق در وی برای
شمار و جزا الفصل جدا کردن يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز چون روز
جدا کردن باشد روزی که دمیده شود در صور و صور مانند شاخی است
که اسرافیل در وی دمد وقیل پیکرها را یعنی جمع صور تهافتاً فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا
پس بیایید شما از گورها بعرصات قیامت گروه گروه و جماعت جماعت
و در حدیث آمده است که خلق بده گروه بیایند یک گروه بصورت
حمدونه و آن خبرکشان باشند و یکی دیگر سر زیر و پای بالا می‌روند

این ربا خواران باشند و دیگر نابینا و کور باشند و این قاضیان
و مفتیان باشند که در حکم و فتوی میل کرده باشند و این گروه
کسانی باشند که در طاعت عجب و ریا آرند و دیگر زبانهای خود را می خایند
و این عالمان باشند و واعظان که بعلم و وعظ خود عمل نکرده باشند
و دیگر را دست و پای ایشان بریده باشد و ایشان کسانی باشند که
همسایه را رنجانده باشند و دیگر را بر دارهای آتشین کشیده باشند
و ایشان غمازان و سعی ناحق کنندگان باشند که مردمان را در پیش سلطانان
ظالم و عوانان در اندازند و دیگری گنده باشد همچون مردار و ایشان
کسانی باشند که لذتهای دنیا را از حرام گرفته باشند و حق خدای را
از مال خود نداده باشند و دیگری را جامها از گوگرد و قطران آتش
باشد شان و ایشان متکبران باشند و فخر کنندگان بمال و جاه دنیا
و گروه دیگری بصورت خوکان باشند و ایشان حرام خواران باشند
نعوذ بالله من ذلک این بدبختان و عاصیان باشند فاما مومنان
و صالحان بصورت ماه شب چهارده باشند و بعضی بصورت آفتاب و بعضی
بصورت ستارگان وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و گشاده شود آسمان
پس باشد درها یعنی آسمان پاره پاره شود و ذره ذره گردد و آنگاه
ناچیز شود و قیل گشاده شود درهای آسمان تا فرشتگان فرود آیند

ودیگر کور و لال

امام عاصم

امام عاصم و حمزه و کسائی فتحت بتخفیف خوانده اند و باقی قراء فتحت
بتشدید خوانده اند وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا و رانده شود کوهها
از روی زمین پس همچون نمایش آب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچه
در نیم روز نماید در بیابانها مانند آب و هیچ چیز نباشد چون همچنین شود
عقوبت دوزخ پیش آید إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستی که دوزخ
باشد راه گذر خلق هر که به بهشت رود بر صراط بگذرد و صراط پلی باشد
بر بالای دوزخ و از امام حسن بصری رحمه الله علیه روایت کرده شده
است که پل صراط سه هزار ساله راهست از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر
هزار سال برآمدنی باشد و هزار سال همواری و هزار سال فرود
آمدنی باشد تیز و باریک بر گناهکاران و فراخ و پهن باشد بر مومنان
خدای ترس و بعضی زود بگذرند همچون برق و بعضی هفت هزار سال باید که
بگذرند بمقدار دنیا و کافران نتوانند گذشتن و در دوزخ افتند
و هر مومنی را نوری باشد بعضی را هر چند که نظر کنند و بعضی را تا زیر قدم
نقل کرده شد این سخن را از رساله خواجه محمد پارسای بخاری رحمة
الله علیه که پیر ما در طریقت ما بود و زینت اصحاب ما بود و بقول دیگر مرصاد
کمین گاه است لِلطَّاغِينَ مَآبًا بدرستی که باشد دوزخ مر طاغیان را یعنی مر
کافران را جای بازگشت و جای باشش که همیشه در وی باشند

لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا باشند كافران در دوزخ روزگارهای دراز بی نهایت كذا فی الكشاف والكواشی ولیس المراد عددا محصورا الحقب روزگار و از حقب هشتاد سال مرادنیست اینجا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا بخشند دران روز و یا دران روزگار دراز از هیچ خنکی و هیچ چیز آشامیدنی یعنی از هیچ چیز راحتی نباشد ایشانرا الشراب آشامیدن و قیل برد ای نوما یعنی هیچ آسایش خواب و خوردنی نباشد شان البرد خنکی و قیل خواب إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ولیکن آب گرم وریم آبه دوزخیانرا بخورند و بیاشامند الحمیم آب گرم والغساق خون وریم دوزخیان جَزَاءً وِفَاقًا این عذابها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان هیچ کرداری بدتر از کفر نیست و هیچ عذابی سختتر از آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین کارهاست و بهشت بهترین جایهاست نصب علی المصدر ای جوز وجزاء موافقا لاعمالهم وفاقا درخور بیان کردار ایشان در دنیا و گفت جل جلاله إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا بدرستی که این دوزخیان بودند در دنیا که نمی ترسیدند از شمار قیامت و قیل امید نمیداشتند حساب را الرجا امید داشتن و ترسیدن وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا و بودند که دروغ گوی میداشتند قرآنرا و حجتهای توحید را دروغ داشتن بزرگ یعنی هیچ وجه متوجه

دلایل عقلیه و نقلیه نمی شدند و در کفر اهتمام داشتند نصیب مومن اینست که حساب خود بکند و توبه و استغفار و عذرخواهی کند و بعد از نماز دیگر بمجاهده اشتغال نماید شاید که حکمت خواندن سوره بعد از نماز عصر این باشد والله اعلم وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا و هر چیزی را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح یعنی پیدا کرده ایم الاحصا شمردن و دانستن و نوشتن فَذُوقُوا بچشید جزای کردارهای بد خود را فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا بس هرگز زیاده نکنیم شمارا مگر عذاب شمارا و این آیت سخت ترین وعید است مر دوزخیانرا و ازین آیت معلوم میشود که مراد از احقابا ابدالاباد است نه عدد مخصوص در تنبیه الغافلین آورده است که دوزخیان باران طلبند ابر سیاهی پیدا شود و ماران همچون گردنهای اشتران و گزدمهای همچون اشترها ببارد بر ایشان چون بگزد ایشانرا هزار سال درد آن از ایشان نرود و معنی این آیت که زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ زیادت کنیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب و قوله تعالی فلن نزیدکم الا عذابا شاید که اشارت باین نوع عذاب باشد نعوذ بالله من ذلک والله تعالی اعلم چون از حال دشمنان و کافران خبر کرد از حال دوستان متقی نیز خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا بدرستی که مومنان پرهیزکارانراست رستگاری و یافتن

بهشت جاودان و باغهای آراسته بنعمتها و انگورهای الوانی
وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا و مرین بهشتیان را باشد عروسان نارستان بکران
همزادان یعنی حوران بهشتی که هرگز بر نگردند وَكَأْسًا دِهَاقًا و قدحهای
شراب بهشتی پر اپر بیاپی غلمان بهشتی بامر ملک حی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا
لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا نشنوند این بهشتیان بیهوده در بهشت و نه دروغ
گویی دارند یکدیگر را چون در دنیا مجلسهای پاک بوده باشند از سخن
حشو و دروغ و مسخرگی و خبرچینی در آخرت نیز پاک باشند جَزَاءً
مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا این راحتها جزای طاعتها باشد و عطای حساب بسیار
باشد از پروردگار تو و قیل و عطای کافی باشد یعنی چندان بدهدش که
گویند بس نصیب درویش اینست که باید که دایما بطاعت و مراقبه و مجاهده
و محاسبه و مشاهده اشتغال نماید و از هزل و غفلت و تکذیب اولیا
حذر کند و از غافلان و هازلان دور باش سخن خواجه عبدالخالق
غجدوانیست که رحمة الله علیه از صحبت بیگانگان حذر کن چنانکه از شیر
درنده ؛ با هر که نشستی و نشد جمع دلت ؛ وز تو نرمید زحمت
آب و گلت ؛ زنهار از آن قوم هراسان می باش ؛ ورنه نکند جان
عزیزان بحلت ؛ صحبت نرانت از مردان کند ؛ ابر گریان باغ را
خندان کند ؛ با بدان کم نشین که صحبت بد ؛ گرچه پاکی ترا پلید کند

اما

وَالْأَرْضِ

آفتابی بدین بزرگی را ؛ ذره ای ناپدید کند رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَمَا بَيْنَهُمَا
الرَّحْمَٰنِ آفریدگار آسمانها و زمینها و میان هر دو خدای مهربانست
لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا نتوانند خلق بوی سخن گفتن از برای شفاعت
کردن مگر بفرمان او و القراءة ربُّ السموات بضم الباء و بضم الرحمن و بکسرهما
يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا نتوانند که سخن گزینند بحضرت خدای تعالی
در روزی استند روح و فرشتگان صف زده يَوْمَ ظرف لا يملكون
باشد یا ظرف لَا يَتَكَلَّمُونَ یعنی در آن روز سخن نگویند خلایق إِلَّا مَنْ أَذِنَ
لَهُ الرَّحْمَٰنُ و مگر آنکسی را که خدای تعالی دستوری دهد و اذن کند
بسخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد صواب یعنی لا اله الا الله گفته باشد
یعنی در روز قیامت شفاعت کند مومن را و بس و شفاعت حقیقت
پیغمبران را و اولیا را و علما و شهدا را و هر کرا که خدای تعالی خواهد روح
بیک قول جبرئیل علیه السلام و قیل فرشته ایست از همه فرشتگان
بزرگتر وی تنها یک صف باشد و همه فرشتگان دیگر یک صف بعد از عرش
هیچ چیز از وی بزرگتر نباشد و غیر این نیز گفته اند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ
این روزیست که ثابت و باشنده بی شک فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا
پس هر که خواهد بگیرد بخدای خود بازگشت جایی یعنی ایمان آرد و عمل صالح
کند تا جای یابد در بهشت برحمت حق تعالی إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا

بدرستی که ترسانیدیم ما شما را بعذاب که نزدیک است آمدن او یَوْمَ یَنْظُرُ
الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در روزی که ببیند آنچه مرد پیش فرستاده است
دو دست او از نیکی و بدی وَيَقُولُ الْكَافِرُ و بگوید کافر که يَا لَيْتَنِي
كُنْتُ تُرَابًا ای کاشکی من خاک شدمی چنانکه حیوانات دیگر شدند
حق سبحانه وتعالی همه مخلوقات را زنده گرداند و ایشان داد خود را
از یکدیگر ستانند گوسفند بی شاخ را در دنیا گوسفند با شاخ زده باشد
وی را شاخ دهد تا وی را بزند و همه ستوران و جانوران را زنده کند
فرمان آید که من شما را از برای فرزندان آدم آفریده بودم در دنیا
بشما چه کردند گویند الهی تو دانایی ما فرمان برداری ایشان
کردیم ایشان گاهی سبوسی و کنجاره بما دادند و نعمتهای خوب را
ایشان خوردند و کافران ببینند در عذاب دوزخ گویند الهی ما
راضی شدیم فرمان آید که همه خاک شوند کافر آرزو برد حال
ایشان را و گوید ای کاشکی من خاک شدمی همچون ایشان تا از
عذاب ابدی خلاص یافتمی چون این سوره را تمام کنی بگوی اللّهم
اَعْتِقْ رِقَابَنَا وَرِقَابَ آبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا برحمتک یا ارحم الراحمین
وصیت والد شریف رحمة الله علیه باین فقیر این بود که این دعا را بعد از
سوره عم بخوان وقیل مراد ازین کافر ابلیس است و از تراب مراد آدم

یعنی

یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکی من خاک بودمی همچون آدم علیه السلام
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه حق سبحانه
وتعالی درین سوره به پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را اختلافست
که آن پنج چیز چیست اصح اقاویل اینست که مراد فرشتگانند که بکارها حق تعالی
ایشان را مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم وَالنَّازِعَاتِ
غَرْقًا ای نزعا الغرق بمعنی الاغراق ویقال غرقته واغرقته ای اخذته
بقوة النزع کشیدن والغرق والاغراق گرفتن بسختی یعنی بحرمت
فرشتگانی که بکشند جانهای کافران کشیدن سخت چون بچنبر گردن
برسد بگذارند تا در همه تن درآید باز کشندش تا بر کافران سخت شود
جان کندن نعوذ بالله من ذلک وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا و بحرمت فرشتگانی که
بگیرند جانهای مؤمنان را باسانی و بزودی بیرون آرند نشط الدلو
من البئر ای اخراجها کذا فی الکشاف یعنی بیرون آورد دلو را از چاه
وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا و بحرمت فرشتگانی که بشتابند در فرمانهای حق تعالی السبح
شنا کردن در آب یقال فرس سابح وسبوح یعنی اسب تیزرو و ره وار
برفته فی سیره بسهوله کانه یسبح فی الماء فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا بس بحرمة
فرشتگانی که بر یکدیگر پیشی گیرند در خیرها و طاعتها فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا
بس بحرمت فرشتگانی که تدبیر میکنند کار عالم را آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

وعزرائیل است وعزرائیل بگرفتن جانها وجبرئیل بر لشکرها وبادها موکل است

ومیکائیل بر بارانها ونباتات واسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع می باشد

وی از انجا میکیرد وبو شکان دیکری می رساند چنانکه آدم را علیه

السلام در یکلحظه دانا کردانید باسمای بی واسطهٔ کسی جواب قسم

مقدر است یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده شد شما زنده کرده خواهید

شد بعد از مردن یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ دران روز که بلرزد لرزنده

الرجف لرزیدن یعنی زمین بجنبد چون در صور دمیده شود

اول بار همهٔ خلق بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پس وی در آید پس

در اینده التبع والتباعة والردف از پس در آمدن یعنی بار دوم که

صور در دمیده شود وزمین بجنبد وخلق زنده شوند ومیان این

دو دمیدن چهل سال باشد قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلها دران روز

طپنده باشد الوجف طپیدن دل أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ چشمهاشان

دران روز از ترس خوار وذلیل وبمعاکی فرو شده باشد ابصارها

یعنی بینایی خداوندان دلها چون کافران قیامت را شنیدند عجب

داشتند وکفتند چنانکه حق تعالی ازان خبر کرد يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ

فِي الْحَافِرَةِ میکویند کافران آیا ما باز کردانیده شدکان خواهیم بودن

بحال اول وما زنده شویم چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی

زندکانی از پس مرک أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً آیا چون ما شویم

استخوانهای پوسیده میانه کاواک که باد در روی کذرد واواز شنوده

شود القراءة ناخرة ونخرة العامل فی اذا محذوف ای انبعث اذا

کنا عظاما قَالُوا کفتند کافران تِلْكَ إِذًا یعنی زنده شدن ما

دوباره كَرَّةٌ بازکردانیده است خَاسِرَةٌ زیان کار یعنی اکر

حال چنین باشد که ما باز زنده شویم ما زیان کاران باشیم چونکه عمل نیک

نکرده ایم وایمان نیاورده ایم چون کافران منکر شدند آمدن قیامت

را ودور داشتند حق سبحانه وتعالی بر ایشان باز رد کرد وکفت جل

جلاله فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس بدرستی که نیست این زنده کردن

ایشان ورد کردن بحال اول مکر بانک زدنی یعنی دمیدن در صور

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ باشند در روی زمین قیامت که آن زمین نزد

بیت المقدس باشد چون منکران محمد را صلی الله علیه وسلم یاد کرد از

حال فرعون وانکار او موسی را علیه السلام خبر داد که باو چه رسید

با ایشان نیز خواهد رسید کفت جل جلاله هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى

بدرستی که بتو ای محمد رسید سخن موسی علیه السلام إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ

چونکه خواند او را خدای او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى در جایی که او طوی

است اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فرمود حق تعالی موسی را که برو

بسوی فرعون ویرا بدین حق بخوان که وی از حد در گذشته است و دعوی
باطل میکند خاک بدهان او که خود را خدایم میگوید لعنة الله علیه
فَقُلْ بس بگوی فرعون را هَلْ لَکَ اِلَی اَنْ تَزَکَّی وَاَهْدِیَکَ اِلَی رَبِّکَ
فَتَخْشَی و راه نمایم ترا بخدای تو بترسی و از کفر و گناه دور باشی فَاَرَاهُ
الْآیَةَ الْکُبْرَی بس نمود موسی فرعون را نشان بزرگ یعنی عصا را و ید بیضا را
آن بود که دست خود را موسی علیه السلام در بغل خود می نهاد همچون آفتاب
روشن میشد و در عصا هزار معجزه بود و ید بیضا اکبر بود از بهر انکه
سحرهٔ فرعون نتوانستند سحری بصورت ید بیضا آوردن و بصورت
عصا آوردن فَکَذَّبَ وَعَصَی بس دروغ گوی داشت فرعون موسی را و عاصی
شد ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعَی بس برگشت از قبول کردن ایمان و کوشش کرد
در فساد کردن و دشمنی بموسی علیه السلام فَحَشَرَ بس گرد کرد جانوران را
و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادَی بس خواند ایشانرا و آواز داد ایشان
فَقَالَ اَنَا رَبُّکُمُ الْاَعْلَی بس گفت منم خدای بزرگتر شما لعنة الله علیه یعنی بتان
خدایان خوردند و من کلانتر ایشانم فَاَخَذَهُ اللّٰهُ بس گرفتش خدای تعالی
نَکَالَ الْآخِرَةِ وَالْاُولَی برسوایی دنیا و آخرت و در دنیا غرق کردش
در آب و در آخرت سوختش در آتش اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِمَنْ یَخْشَی
بدرستی که درین عذاب که ورا کردیم پندیست مر کسی را که بترسد از خدای تعالی

العبرة پند و انگشت نمای شدن خلق نصیب تو اینست که اهل حق را منقاد
باشی و با ایشان دشمنی نکنی همچون فرعون محروم نمانی
این رسولان ضمیر راز گو مستمع خواهند اسرافیل جو نخوتی دارند و
کبری چون شهان چاکری خواهند از اهل جهان تا ادبهاشان بجا
نا وری از رسالتشان چگونه بر خوری کی رسانند آن امانت را بتو
تا نباشی پیششان راکع دو تو هر ادبشان کی همی آید پسند
کامدند ایشان ز ایوان بلند قصهٔ فرعون را خدای تعالی عبرت گفت
و انگشت نمای کردانید مر عالمیانرا ما نیز یاد کردیم بعضی را تا پند باشد
والله تعالی التوفیق و علیه التکلان بدانکه وهب بن منبه روایت کرده است
که فرعون علیه اللعنه در خواب دید که کسی پیدا شود از بندگان تو که ملک
ترا خراب خواهد کرد و ترا در آب غرق بکند و لشکر ترا نیز یعنی از
بنی اسرائیل همچنین کسی پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم خود را
خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و فرعون را هزار جادو بود
و هزار کاهن یعنی رمال و هزار منجم همه را جمع کرد و خواب خود را بایشان بگفت
همه گفتند ما کفایت این کنیم ما را چهل روز فرصت ده بس فرصت داد ایشان
رفتند و گلیم پوشیدند و نان جوین خوردن و بر خاکستر خفتند و شبها
زنده می داشتند و روز روزه میداشتند و زاری میکردند بس

دیوانی که می پرستیدند شانرا تا ایشانرا خبر کنند ازین خواب فرعون
و دیوان دران وقت باسمان میرفتند و از فرشتگان سخن میشنیدند
جون کاری در دنیا پیدا شدی حق تعالی بحملهٔ عرش خبر کردی وایشان
باهل آسمانها بگفتندی و دیوان در آسمانها آوازا شنیدندی
وحی آمد بحملهٔ عرش که در بنی اسرائیل پیغمبری خواهم آفرید که ملک فرعونرا
براندازد و او را هلاک کند و این در اسکندریه یعنی در مصر خواهد
بود در شب جمعه در فلان ماه معین که ساعت از شب گذرد و از پشت
پدر برحم مادر درآریم ویرا جون شیاطین این وحی را در آسمان شنیدند
بزمین آمدند منجمان و ساحران و کاهنانرا خبر کردند که جهل روز
دیگر همچنین خبر خواهد پیدا شد و ایشان پیش فرعون آمدند وگفتند که
حال جنینست فرعون گفت جه حیله میکنید تا مادر ویرا پیدا بکنیم و بکشیم تا
این شخص موجود نشود وگفتند ما این نتوانیم کرد اما مردان بنی اسرائیل را
شب جهلم از زنان جدا کنیم تا این شخص موجود نشود جون شب جهلم
جنین کردند و مردان بنی اسرائیل را در جای معین جمع کردند هر یکی را جیزها
دادند وگفتند این شب همه اینجا باشید و با یکدیگر صحبت میدارید تا روز
شود و منجمان آن شب بیدار می بودند و فرعون با عمرانکه وزیر خاص او
بود با وزیران و دربانان شهر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود

وفرعون

وفرعون نمیدانست ویرا و همهٔ بنی اسرائیلیان ولشکر فرعون بیرون
شهر ماندند و فرعون مر عمرانرا گفت که از در کوشک من جای دیگر نروی
و با جاهها خواب کنی عمران جنان کرد تا آن وقت رسید که خدای تعالی خواسته
بود عروس عمرانرا خبر شد آمد بنزدیک عمران و مردو جمع شدند بیکدیگر
و موسی از پشت پدر برحم مادر آمد و عمران گفت مر عروس خود را که
بدانکه انکس که فرعون از وی می ترسید این فرزند ما خواهد بود و پنهان دار
این سر را جون منجمان نظر کردند در آسمان نشانی یافتند که موسی از پشت
پدر برحم مادر آمد فریاد و نعره برآوردند باواز بلند که فرعون شنید و بیدار
شد و از عمران پرسید که این جه حالست گفت آواز بنی اسرائیلیان باشد
که با یکدیگران بازی میکنند خاطر فرعون نگران شد جون بامداد شد
منجمان رویهای سیاه و جامهای دریده پیش فرعون آمدند وگفتند که
آن دشمن پیدا شد از پشت پدر بشکم مادر آمد فرعون غضب کرد بر ایشان
گفتند که ما تدبیر کنیم جون از مادر آید موسی گفتند همهٔ زنان بنی اسرائیل را
جمع کن و فرزندان ایشانکه درین ماه آمده است پسرانرا بکش و دخترانرا بگذار
فرعون جنین کرد نود هزار پسر طفل را از بنی اسرائیل بکشت ؛ صد هزاران
طفل سر بریده گشت ؛ تا کلیم الله صاحب دیده گشت ؛ و موسی را حق سبحانه
و تعالی نگاه داشت و باقی قصه در کتابهای دیگر مذکورست بس عبرت و پند درین قصه

آنست که هیچکس تقدیر خدای تبارک و تعالی را دیگر نتواند کرد رضا بقضا باید
داد ٭ چون قضا رفت و حکم شد جاری ٭ دفع آن کار ابلهان باشد
هر که گردن کشد قضای ورا ٭ مر ورا حق نگاه بان باشد ٭ چون کافران قیامت
را منکر شدند جل جلاله قدرت خود را بیان کرد و گفت ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ
خَلْقًا شما قوی ترید از جهت آفریدن اَمِ السَّمَاۤءُ یا آسمان بَنٰیهَا رَفَعَ
سَمْكَهَا فَسَوّٰیهَا بنا کرد اورا و روی هیچ عیبی و شکافی نیست یعنی آن خدای
که قادرست بر آفریدن آسمانهای با عظمت اولی ترکه قادر باشد با فریدن
و زنده کردن خلق بعد از مردن ایشان قدرت خود را باز یاد کرد و گفت
جل جلاله وَاَغْطَشَ لَیْلَهَا و تاریک گردانید خدای تعالی شب را که از آسمان پیدا
شود تاریکی او باز قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله وَاَخْرَجَ ضُحٰیهَا
و بیرون آورد چاشتگاه اورا یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد
در آسمان پس هر شب و هر روز زنده کردن و میرانیدن است همه در شب بخواب
برد و چون روز شود همه را بیدار سازد وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰیهَا
باز قدرت با فریدن زمین کرد و گفت زمین را بعد از آن گسترانید و پهن
کرد و پیدا در روی آب عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت اول خدای تعالی
زمین را آفرید لیکن فراخ گردش تا آسمان را آفرید عبد الله عمر گفت نخست زمین
کعبه را آفرید باندازهٔ کعبه چهار سو و بر روی آب نهاد پیش از آنکه آسمان دنیا

آفریند

آفریند هزار سال بعد از آن آسمان دنیا را آفرید و زمین را از زمین کعبه بیرون
کشید و بر روی آب گسترانید اَخْرَجَ مِنْهَا مَاۤءَهَا و بیرون آورد از زمین
آب اورا وَمَرْعٰیهَا و چراگاه اورا یعنی هر چه آدمی و ستوران ایشان خورند
از زمین بیرون آورد وَالْجِبَالَ و کوهها را آفرید اَرْسٰیهَا و فرو گذاشت
وا ایستاده کرد الارسا استاده کردن و استاده شدن مَتَاعًا لَکُمْ
وَلِاَنْعَامِکُمْ این همه را آفرید تا برخورداری و منفعت شما باشد و علف ستوران
شما بود چون برین نعمتها شکر نگفتند و بدین دلایل عظام التفات ننمودند
و ایمان نیاوردند از عذاب بزرگ خبر کردشان و گفت جل جلاله فَاِذَا
جَاۤءَتِ الطَّاۤمَّةُ الْكُبْرٰی چون بیاید بلای بزرگ پوشنده عقلها و قیل
غلبه کننده و قیل بیم ناک و آن آواز اسرافیل باشد که در صور دمد یعنی چون
بیاید قیامت و خلق زنده شوند یَوْمَ یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا سَعٰی در آن روز که
پند گیرد آدمی و یاد کند یعنی ببیند آنچه کرده باشد در دنیا از نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ
الْجَحِیْمُ لِمَنْ یَرٰی و پیدا کرده شود دوزخ مر آنکسی را که ببیند یعنی همه خلق دوزخ
را ببینند و دوزخی را بدوزخ و بهشتی را به بهشت برند فَاَمَّا مَنْ طَغٰی اما
آنانکه بی فرمانی کردند حق تعالی را و از حد در گذشتن وَاٰثَرَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا
و گزیدند زندگانی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت فَاِنَّ الْجَحِیْمَ هِیَ الْمَاْوٰی پس
بدرستی که دوزخ جای بازگشت ویست و درین آیت وعید بزرگست مر اهل دنیا را

که از حرام پرهیز ندارند وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ امّا انانکه ترسند جای
استادندرا از برای حسابگاه پروردگار خود وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
و باز داردتن خودرا از میل کردن بانچه نشاید یعنی مراد نفس که بی حکم شرع
باشد بنفس خود نداد الهوی باز داشتن تن خود را از میل کردن دل
بانچه نشاید وقیل کام دل وقیل مراد نفس فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى بدرستی
که بهشت مأوی ویست وجای بازکشت او یعنی هر که هوای نفس خود را بگذارد
و بی فرمانی حق نکند جای او بهشت باشد که هرگز از وی بیرون نیاید
خواجه ابوبکر وراق رحمة الله علیه گفته که حق تعالی در دنیا و آخرت چیز
خبیث تر از هوای که مخالف حق باشد نیافرید و پیش اهل طریقت مرد وقتی
بالغ شود که از هوای نفس خلاص یابد ؛ خلق اطفال اند جز مست از خدا
نیست بالغ جز رهیده از هوا ؛ بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت
در حق مصعب بن عمیر و برادر وی عامر بن عمیر در آمد که پادشاه زاده کان
عرب بوده اند یکی مومن و یکی کافر آیت اول در حق عامر بن عمیر آمد که
کافر بود و در روز جنگ بدر وی را برادر وی کشت این آیت آمد که وَأَمَّا
مَنْ طَغَى وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ
وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى در حق مصعب بن عمیر آمد که وی در جنگ احد کشته
شد رضی الله عنه و آنچنان بود که ابوسفیان پدر معاویه لشکر عظیم آورد

در احد و احد کوهیست نزدیک مدینه رسول صلی الله علیه وسلم و دران
جنگ علم اسلام را بدست مصعب داده بودند ابن قمئة که پهلوان لشکر
کافران بود لعنة الله علیه بر رسول صلی الله علیه وسلم نیزه انداخت مصعب
خود را پیش انداخت تا نیزه بوی رسید و رسول صلی الله علیه وسلم
سلامت ماند و علم اسلام را فرشته بگرفت مانند مصعب تا بر زمین
نیفتد و ابن قمئة علیه اللعنة نعره زد که محمد را کشتم امیر المومنین علی رضی
الله عنه وی را کشت و لشکر کافران دران جنگ عم رسول را صلی الله علیه وسلم
که امیر المومنین حمزه بود کشتند چنانکه در تواریخ مذکور است پس این آیت
آمد که وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى تا آخر در حق مصعب
آمد چون رسول صلی الله علیه وسلم مصعب را دید در خون افتاده و زخم بسیار
خورده صحابه را گفت که دیده بودید که چه نوع جامها داشت در مکه نعلین
وی از زر بود ؛ در مطبخ عشق جز نکو را نکشند ؛ لاغر صفتان زشت خو را
نکشند ؛ گر عاشق صادق ز کشتن مگریز ؛ مردار بود هر آنچه او را نکشند
ظاهر آیت عام است در حق مومنان و کافران قال النبی صلی الله علیه وسلم
بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ هَوًى يُضِلُّهُ یعنی بد بنده ایست بنده هوای گمراه کننده
و خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه گفته است هوای مضل ترک حق است
در کارها و عبادتها و این فقیر میگوید که در بخارا بودم در خود کاهلی و تیرگی

مشاهدہ میکردم گفتم چند روز روزه دارم باشد که این تیرگی از من دور
شود روزه نیت کردم و بخدمت شیخ خود خواجه بهاء الحق والدین
رحمة الله علیه رفتم چون حضرت شیخ مرا دیدند فرمودند که تا طعام آورند
و گفتند که این ضعیف را که طعام بخور و این حدیث را گفتند که بئس
العبد الخ و معنی وی را تقریر کردند و گفتند ما تجربه کردیم خوردن
اولیتر است یعنی از روزه بهوای نفس داشتن و گفتند که عمر دوباره
می بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل بکند ازین ارشاد
فهم شد که در عبادت نافله نیز هوای میرود و میگفتند عبادت نفس
باید که باذن شیخ فانی فی الله باشد که وی از هوا خلاص شده است و بهوا
رد کرده نمیشود ؁ هیچ انگوری دیگر غوره نشد ؁ هیچ میوه پخته
باگوره نشد ؁ و من گفتم که اگر همچنین شما شیخ یافت نشود چکنیم فرمودند که
هر عبادت که میکنید بعد از ان بیست بار استغفار کنید و حضرت خلیفه
ما خواجه علاء الدین عطار رحمة الله علیهما این فقیر را فرمودند که بعد از
هر نماز فریضه بیست بار استغفار کن و بگوی استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم واتوب الیه صد بار می شود و قال النبی صلی الله علیه وسلم انه
لیغان علی قلبی فاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من پرده پیدا
می شود همچون ابر تنک پس استغفر الله میکنم در هر روزی صد بار بیشکی و شک

عن

عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰيهَا می پرسند ترا ای محمد که قیامت کی خواهد بود
و کی پدید آید فِيمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰيهَا در چیست تو ای محمد دریاد کردن
قیامت یعنی تو ندانی ای محمد وقت آمدن او را اِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰيهَا
بخدای تست دانستن آنکه قیامت کی آید و غیر او کسی نمیداند اِنَّمَا اَنْتَ
مُنْذِرُ مَنْ يَخْشٰيهَا هر آینه تو بیم کننده آنکسی را که بترسد از روز قیامت
یعنی تو نمیدانی که کی خواهد بود فاما بیم میدهی کسی را که از آمدن
قیامت ترسد و توبه کند كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که آن روز ایشان
می بینند قیامت را لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا عَشِيَّةً نا شیده اند در دنیا
مگر شبانگاهی اَوْ ضُحٰيهَا یا چاشتگاهی یعنی عمر دنیا در پیش ایشان
کوته نماید بآخر روز یا اول روز چون درازی قیامت را بینند
و عذاب او را چشند همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید نعوذ بالله من
ذلک خدایا ما را از خواب غفلت بیدار گردان و ختم آخر کار ما را بخیر گردان
بکرمک یا ارحم الراحمین و یا اکرم الاکرمین بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
عَبَسَ روی ترش کرد محمد صلی الله علیه وسلم وَتَوَلّٰى و روی گردانید
اَنْ جَآءَهُ که آمد بروی الْاَعْمٰى نابینا یعنی عبد الله بن مکتوم رضی الله
عنه و سبب نزول این سوره آن بود که نابینایی بود درگه درویش
عبد الله نام روزی در مجلس رسول صلی الله علیه وسلم آمد در مجلس

کلانتران و توانگران مکه بودند رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را
بایمان میخواند نابینا در آمد و گفت یا محمد عَلِّمْنِی مَا عَلَّمَکَ الله یعنی بیاموز مرا از ان
علمی که خدای تعالی ترا از ان آموزانیده است و ندانست که رسول بچه کار
مشغول است رسول صلی الله علیه وسلم روی از وی بگردانید و روی
ترش کرد نابینا را صحابه خبر کردند شرمنده شد و از مجلس بیرون آمد
جبرئیل آمد و پرده میان رسول صلی الله علیه وسلم و کلانتران مکه کشید
تا رسول ایشانرا ندید و در دیدن چشم او نقصانی پیدا شد پرده را
برداشت و این آیت را برخواند در حال رسول صلی الله علیه وسلم دانست
که از جهت نابینا بود در عقب نابینا رفت و ویرا دریافت و عذر
خواست و گفت تا تو زنده باشی نفقهٔ تو بر من باشد و هر بار که او را
دیدی گفتی مرحبا بالذی عاتبنی فیه ربی یعنی خوش باد بآن کسی که عتاب
کرد بمن از بهر وی پروردگار من هیچ حاجت داری تا روا کنم درین
شرف اهل اسلام است و کمال درویشان و طالبان علم ظاهر و باطن
فهم می شود نصیب تو اینست که بر فقیران صالح کرم کنی و بایشان تقرب جویی
پادشاهی ز اهل فقر طلب ؛ ان سبق بردگان عالم جود ؛ که نیرزد بنزد
همتشان ؛ همه ملک وجود و قلب وجود ؛ این فقیران لطیف خوش
نفس ؛ کز پی تعظیمشان آمد عبس ؛ وَمَا يُدْرِيكَ و توجه دانی ای محمد

لعله

لَعَلَّهُ يَزَّكَّى یا بود که وی یعنی نابینا یزکی پاکیزه شود بآنچه از تو شنود
و عمل کند أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد و از گناه پرهیز کند الاصل تتزکی و یتذکر
الاول اشارة الی تهذیب النفس عن الخصال الذمیمة والثانی اشارة
الی الایقاظ بالمواعظ الظاهرة تطهیر اللطاهر و درین اشارتست که طالب
باید که بطلب علم ظاهر با علم باطن مشغول باشد تا از جملهٔ اهل حق باشد ؛
تا در طلب جوهر کانی کانی ؛ تا زنده ببوی وصل جانی جانی ؛ فی الجمله
حدیث عشق از من بشنو ؛ هر چیز که در جستن آنی آنی ؛ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى
تا که سود کندش پند و وعظ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى و اما آنکه توانگر شده است
و پروای علم و ایمان ندارد فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى پس تو روی باو می آری و
گوش بسخن او میداری وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى و چیست بر تو یعنی بر تو چه
باشد آن توانگران و کلانتران پاکیزه نمی شوند و ایمان نمی آرند و بنجاست
کفر نجس باشند بر تو هیچ چیز نیست جز رسانیدن فرمان ما و ایمان و عرفان
بایشان نمیدهیم چون ایشانرا پروای آن نیست وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى
و اما آنکه بتو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا که بتو آمد تا علم آموزد از تو
وَهُوَ يَخْشَى و او میترسید از خدای تعالی و قیل میترسید در راه وقت آمدن
چون راه را نمی بیند فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى پس تو ای محمد از وی روی [illegible]
و بکافران و توانگران روی می آری و بایشان مشغول می شوی خوش باش

ای درویش طالب صادق که از برای نابینایی بر حبیب خود همچنین عتاب میکند
معلوم می شود که لطف و کرم حضرت باری تعالی در حق فقیران و طالبان
رضا و لقای او بسیار است و بسیار فقیر حقیر باشد بظاهر خراب خاک آلوده
که وی از درویشان و دوستان حضرت او باشد بحقارت نظر مکن تا هلاک
نشوی ؛ تو ز ضعف خود مکن در وی نگاه ؛ بر تو شب بر وی همانست
چاشتگاه ؛ چشم وی خفته دلش بیدار دان ؛ شکل بیکار و ورا در کار دان ؛
طالب او خاک را ماند کهی ؛ خواب پندارد مر او را گمرهی ؛ كَلَّا نه
چنانست که تو کردی ای محمد مکن مثل آنچه کردی اِنَّهَا بدرستی که آیات قرآن
یا این سوره تَذْكِرَةٌ پند است مر خلق را فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد
از فقیران و توانگران پند گیرد بقرآن و ایمان آرد و عمل کند تا دولت
و سعادت یابد و هر که پرهیز نکند زیانکار باشد و از بزرگی قرآن
خبر کرد و گفت جل جلاله فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ این قرآن در کتابهای بزرگ
گردانیده شده است مَرْفُوعَةٍ بلند گردانیده شده است یعنی در لوح
محفوظ است یا در آسمان چهارم در بیت العزة و بیت العزة نام خانه ایست
در آسمان چهارم مُطَهَّرَةٍ پاک گردانیده شده است از تناقض و دروغ
بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدست نویسندگانست كِرَامٍ بَرَرَةٍ نیکوکاران یعنی
فرشتگانکه قرآنرا نوشتند و یاد گرفتند و عمل کردند و بخلق رسانیدند

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هر که
ماهر باشد بقرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام برره برابر باشد در مرتبه
با فرشتگان مقرب برابر باشد قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده شده باد
آن آدمی مَا أَكْفَرَهُ وه چه کافر کرد او را بخدای تعالی مراد همه کافرانند و
بقول امام مقاتل مراد از این انسان عتبه پسر ابو لهب است و قصه او مشهور
است که او داماد رسول صلی الله علیه وسلم بود بسفر میرفت پیش رسول صلی
الله علیه وسلم دختر رسول صلی الله علیه وسلم را طلاق کرد و آب دهن در روی
مبارک رسول صلی الله علیه وسلم انداخت و گفت کافراست بقرآن و بسوره
والنجم اذا هوی رسول صلی الله علیه وسلم گفت اللهم سَلِّطْ علیه کلبا من کلابک
ای بار خدایا بگمار بر وی سگی از سگان خود را در آن سفر آن ملعون را
شیر پاره پاره کرد و بخورد آنچنان بود که در بیابانی رسیدند از
کاروان مکه گفتی مر ایشان را که در اینجا شیران درنده بسیارند واقف
باشید چون شنید ابو لهب گفت من می ترسم که دعای محمد در پسر من
رسد همه کاروان یکجا جمع شدند و عتبه را در میان خود خوابانیدند در شب شیر آمد
همه کس را گذشت مگر عتبه را که پاره پاره ساخت و بخوردش و سگ کسی که هر که
عداوت دین محمد ورزد سگ بیابانی از خوردن گوشت او عار دارد
مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ یاد کن آفریدن خود را ای کافر که از چه چیز آفریده است

خدای تعالی بیان کرد و گفت جل جلاله مِن نُطفَةٍ خَلَقَهُ یعنی از آب منی آفریده
است ترا فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آفریدن را چهل روز آب بود در شکم
مادر و چهل روز دیگر خون بسته بود و چهل روز دیگر گوشت پاره بود
و بعد از آن روح در وی در آمد چون مدت نه ماه گذشت ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ
پس راه بیرون آمدن را از شکم مادرش آسان کرد پس مدتی عمر دادش
ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقبَرَهُ پس بمیراندش بعد از آن بگور کردش یعنی سنت گور کردن
و کفن کردن و شستن و نماز جنازه بروی گذاردن را مشروع کرد
و همچنین عزت و حرمت دادش در حیات و ممات و همچون حیوانات دیگر نگردانید
ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ پس چون خواهد که زنده گرداندش روز قیامت آن خدایی که
قادر است بر آفریدن اول و قادر است بر آفریدن دوم کَلَّا حقا لَمَّا یَقضِ مَا
أَمَرَهُ هنوز نگذارده است و بجای نیاورده است آن کافر آنچه فرموده است
حق تعالی ویرا یعنی که با وجود چندین دلایل عظام آن کافر نگروید و عمل صالح نکرد
باز دلیل قدرت خود یاد کرد و گفت جل جلاله فَلیَنظُرِ الإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ
پس بنگرد آدمی بطعام خود که چگونه آفرید حق سبحانه و تعالی او را پس بیان کرد
و گفت جل جلاله أَنَّا صَبَبنَا المَاءَ صَبًّا هر آینه ما ریختیم آب را از آسمان ریختنی
ثُمَّ شَقَقنَا الأَرضَ شَقًّا پس شکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنبَتنَا فِیهَا
حَبًّا پس رویانیدیم دانه را در زمین که قوت شماست یعنی جو و گندم و غیر آن

وَعِنَبًا و انگور را که نان خورش شماست و در وی منفعت بسیار است وَقَضبًا و سبست را که
علف ستوران شماست وَزَیتُونًا و زیتون را که از وی روغن شماست و در
وی منفعت بسیار است شما را وَنَخلًا و درختان خرما را آفریدیم و رویانیدیم
از زمین وَحَدَائِقَ غُلبًا و بوستانهای با دیوار را و قیل باغهای با
دیوار را یا بسیار درختان سطبر شاخها در یکدیگر شده جمع الاغلب سطبر گردن
ای عظیم العنق و فی الاشجار مجاز وَفَاکِهَةً و میوه ها را آفریدیم وَأَبًّا و چراگاه
ستوران را آفریدیم مَتَاعًا لَکُم از بهر برخورداری شماست و منفعت گرفتن
بسیار شما وَلِأَنعَامِکُم و از بهر برخورداری و منفعت ستوران شما
لطفی نماند کان صنم خوش لقا نکرد ما را چه جرم گر کرمش با شما نکرد یعنی این همه را
آفرید و هم بندگان خود را داد فاما نعمت ایمان هر کافر را نداد و مومنان را
داد اما مومنان را قرآن داد و مومن ایمان و قرآن را قبول کرد بکرم او مشرف
شد و کافر قبول نکرد به تیر خذلان او هلاک گشت چون نعمتهای خود را یاد کرد و ایمان
نیاورند از قیامت خبر کرد و گفت جل جلاله فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون
بیاید آواز کر کننده یعنی دمیدن صور در قیامت الصخ کر کردن یَومَ یَفِرُّ
المَرءُ قیامت روزیست که بگریزد مرد در روی مِن أَخِیهِ وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ
وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ از برادر خود و مادر خود و از پدر خود و از زن خود
و از پسران خود یعنی در قیامت هیچ خویش پروای یکدیگر نباشد و نقول

بعضی این در حق کسی باشد که وی مسلمان نباشد و این همه کافران باشند
اما مومنان یکدیگر را شفاعت کنند لقوله تعـ اَلْاَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِین همه دوستان دران روز دشمن باشند مر یکدیگر را
مگر خدای ترسان یعنی مومنان خدای ترس که مر یکدیگر را دشمن نباشند
و شفاعت کردن حقست باذن الله تعـ انبیا و اولیا و صلحا شفاعت خواهند
کردن و مذهب سنت و جماعتست لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ
مر هر مردی را از ایشان دران روز کاری که مشغول کندشان از غیر خود
و قیل این عام است در حق همه کافران در همه مقامهای قیامت و خاص است
در حق همه مومنان در بعض مقامها وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ رویها باشد دران روز
مُسْفِرَةٌ روشن و تابان ضَاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ شادان یعنی رویهای مومنان
چنین روشن باشد از اثر وضو و بیداری در شب و از گرد غبار که در راه
خدای تعالی بر رویهای ایشان نشسته باشد این نور پیدا شود وَوُجُوهٌ
یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَةٌ و رویها باشد دران روز بران رویها گرد نشسته
باشد تَرْهَقُهَا فرو پوشدش الرهق پوشیدن قَتَرَةٌ گرد سیاه
و قیل تاریکی چون دود اُولٰئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ ایشان ناگروندگانند
الْفَجَرَةُ نابکاراند یعنی بدگفتار و بدکرداراند نعوذ بالله من ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ چون آفتاب

تاریکی

در بحیده

در بحیده شود یعنی روشنایی وی را گرفته شود وَاِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ
و چون ستارگان فرو ریزند و کوهها از جای خود بر کنده شوند و ناچیز گردند
پس زمین بجنبد و زمین بشکافد تا هفت پشت زمین را بینند و آسمانها
شکافته شود تا آسمان هفتم را ببینند و باد عظیم پیدا شود بعد ازان در صور
دمیده شود و همه خلق بمیرند مگر آنچه خدای تعـ خواسته باشد و ابو العالیه
گفت رضی الله عنه این شش که از اول سوره تا اینجا یاد کرده شد پیش از
نفخ دوم باشد و آنچه باشد بعد از وی باشد وَاِذَا النُّفُوسُ و چون تنهای
مومنان زُوِّجَتْ جفت کرده شود هر یکی را با مثل او و جمع کرده شود
نیک را با نیک و بد را با بد وَاِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ و چون دختر زنده
بگور کرده شده باشد پرسیده شود بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ که بچه گناه کشته
شد یعنی مادر و پدر وی را عذاب کنند از برای کشتن او و آنچنان بود که
گفت یکی از عرب را که دختری شدی تا ده ساله یا پنج ساله یا شش ساله شدی
بعد از آن او را زنده در چاه کردندی و چاه پر خاک کردندی از بهر این
اینچنین کردندی که از داماد عار می آمدشان و انکسانی که فرزند را بعد از
چهار ماه از شکم می اندازند ایشان نیز بد میکنند و خون ناحق میکنند
و چون بچه زنده را میکشند وای بر ایشان که از خدای تعـ نمی ترسند
وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و چون نامها کردار بندگان را باز کرده شود

یعنی نامهٔ هر کسی را بوی دهند وَاِذَا السَّمَاءُ کُشِطَتْ وجون آسمان
باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نماند وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ
وجون دوزخ را تفسانیده شود بقهر خدای تع وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ
وجون بهشت را نزدیک کرده شود بمومنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر کسی و هر
تنی مَا اَحْضَرَتْ آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب اذا علمت است
یعنی هرجاکه این دوازده چیز پاید شش در دنیا و شش در آخرت
بداند هر کسی کردار خود را از نیکی و بدی و جزای آن بوی رسد جون
خبر قیامت را شنیدند گفتند کافران که این سخن خدای نیست و محمد دروغ
میکوید حق سبحانه و تعالی سوکند یاد کرد و کفت جل جلاله این سخن منست که
جبرئیل علیه السلام بمحمد صلی الله علیه و سلم رسانید فَلَا نه جنانست که
این کافران میکویند اُقْسِمُ سوکند یاد میکنم بِالْخُنَّسِ بستارکان باز پس
شونده یعنی کردنده جمع خانس است الخنوس از پس باز رفتن اَلْجَوَارِ
روندکان جمع الجارية الْكُنَّسِ پنهان شوندکان جمع کانس است و آن پنج
ستاره است که از مشرق میروند تا بمغرب زحل و مشتری و مریخ و عطارد
و زهره و قیل مراد همه ستارکانند که بشب پیدا شوند و روز پنهان شوند
بسبب آفتاب وَاللَّيْلِ بحرمت شب اِذَا عَسْعَسَ جونکه تاریک شود
وَالصُّبْحِ و بحرمت سفیده دم اِذَا تَنَفَّسَ جونکه روشن شود بحرمت این

چیزها

چیزها که یاد کرده شد اِنَّهُ بدرستی که این قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ هر اینه
سخن رسول خدای تعالی است که رسول نیکو برگزیده یعنی جبرئیل آورد او را بمحمد صلی
الله علیه و سلم و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و کفت جل جلاله ذِي قُوَّةٍ
با قوتست عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوندی که آفریننده
عرش است و هیچ مخلوقی برابر عرش نیست مَكِينٍ یعنی منزلت بلند دارد
مُطَاعٍ یعنی فرمان بردار شده است یعنی فرشتکان او را فرمان بردار
می باشند ثَمَّ آنجا یعنی در آسمان اَمِينٍ راستست در رسانیدن وحی بی خیانت است
وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ و بحرمت این چیزها که سوکند یاد کرده شد که نیست یار
شما یعنی پیغامبر شما صلی الله علیه و سلم دیوانه نیست و عاقلترین همه خلق است
اما برسم و عادت بت پرستان عمل نمیکند ویرا دیوانه میکویند
جون ندارم با خلایق الفتی ❀ خلق پندارند که ما دیوانه ایم وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ
الْمُبِينِ بدانکه شیخ ابو منصور ماتریدی سمرقندی پیشوای اهل سنت و جماعت است
رحمة الله علیه از امام حسن بصری رحمه الله علیه روایت میکند که معنی این
آیت آنست که بدرستی که محمد صلی الله علیه و سلم خدای تعالی را دید در حالتی که
محمد بود در کرانهٔ پیدا یعنی در شب معراج جون از هفت آسمان بگذشت بصحرایی
رسید که آنرا افق الافلاک کویند که هفت آسمان و هفت زمین در پیش
آن همچون حلقهٔ باشد در بیابانی قال النبی صلی الله علیه و سلم رأیت ربی فی

احسن صورة یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتی که من بودم در بهترین
صورتی وصفنی اللهم ارزقنا وبا این روایت معنی این باشد که بحرمت این
چیزها که سوگند یاد کردیم محمد صلی الله علیه وسلم دیوانه نیست بدرستی
وراستی که محمد صلی الله علیه وسلم دید خدای تعالی را در وقتی که محمد صلی الله علیه وسلم
بود در افق پیدا که آن افق برافلاکست چون مجنون باشد بلکه محبوب باشد
بعضی گویند معنی این آیت اینست که بدرستی که محمد صلی الله علیه وسلم جبرئیل را دید
در افق مبین که آن جای برآمدن آفتابست والاول اولی هر که عاقل باشد داند که
اول مناسب بحضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم وَمَا هُوَ این عطف باشد
بر صاحبکم یعنی بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شد نیست محمد صلی الله علیه وسلم
ویا جبرئیل علیه السلام عَلَى الْغَيْبِ بِظَنِينٍ متهم نیست یعنی دروغ نمیگوید
بر حکمها که از قرآن دانسته میشود از دنیا و آخرت و گمان بد بروی برده نشود
وبضاد نیز خوانده شده است یعنی بخیل نیست و درین آیت دلیلست که باید که
در رسانیدن علم شریعت بکسی بخیلی نکند و از فسق و رشوه وحیله حذر کند
تا خلق بوی گمان بد نبرد وَمَا هُوَ ونیست این قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ
گفتار دیو رانده ونفرین کرده شده بلکه کلام خدای تعالی است جبرئیل علیه السلام
آورده او را بمحمد صلی الله علیه وسلم فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید ای
کافران کافران میگفتند که قرآن سخن دیواست حق تعالی سوگند یاد کرد بآن

چیزها که گذشت که قرآن سخن منست و در وی هیچ سخن دیو نیست دیو از وی
میگریزد شما نیز پی روی میکنید و باز آیید و قرآن را مقتدای خود سازید از
کمال جهل ایشانست که قرآن را او سحر و پیغمبر را امیکدارند و پی روی شیطان
میکنند حکیم سنائی غزنوی رحمه الله میفرماید که ٭ گرد قرآن گرد زیرا هر که
در قرآن گریخت ٭ آنجهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن
گرد نعل اسب سلطان شریعت سرمه کن ٭ تا شود نور الهی با دو چشمت مقترن
مژه در چشم سنائی تیز بادا چون سنان ٭ گر زبانی زندگی خواهد سنائی بی سنن
إِنْ هُوَ نیست این قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر عالمیانرا لِمَنْ شَاءَ
مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ این قرآن پند نیست مر کسی را که خواهد از شما که راست ایستد
یعنی قرآن راستانرا پند است واما فاسقانرا و کافرانرا از قرآن منفعت نیست
چون راست نمیشوند وراست نمیخواهند وَمَا تَشَاؤُونَ ونخواهید شما
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنچه را که خدای تعالی خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست
امام حسن بصری رحمة الله علیه گفت هیچکس اسلام نیارد تا خدای تعالی نخواهد درین آیت
دلیلست که هیچکس کاری نکند از نیکی و بدی مگر بخواست حق تعالی در طاعتها
رضای او تعالی باشد و در معصیتها نباشد عصمنا الله عما لا یرضاه
بسم الله الرحمن الرحیم إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ چون آسمان شکافد
وبطرقد وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وچون ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند

وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و جون دریاها رانده شود و دریکدیگر کشاده شود تا همه دریک دریا شوند شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه کفته است که همه آبهای دریاها راجع کرده شود و درشکم ماهی که زمین بر پشت ویست درآورده شود و زمین را هموار کرده شود تا هیچ بلندی و پستی بروی نماند و بقول دیکر آب هر دریا در زمین خود فرو رود و خشک کردد و بقول دیکر همه را دریک دریا کردانیده شود و زیر و زبر کرشود و درین ایت دلیلست که حشر جسمانی حقست بدانکه حشر بر دو نوعست یکی روحانیست و آن آنست که روح را در همه قالب درارند فاما قالب دیکر سازند حشر جسمانی آنست که روح را در همین قالب درارند و قالب را باز پیدا کنند چنانکه در دنیا بود حق اینست عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ جون این حالتها پدید آید بداند هر تنی آنچه پیش فرستاده است از خیرها و صدقها و فرزندان نیک وَاَخَّرَتْ و آنچه بس مانده باشد از نیکیها و بدیها و قیل آنچه کرده باشد از علمها که فرموده شده است و آنرا که نکرده است از علمها که ترک کرده است ابو هریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول صلی الله علیه و سلم که کفت هرکه مردم را راه راست نماید وی را مقدار ثواب همه ایشان باشد بی انکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هرکه مردم را راه بدعت و ضلالت نماید وی را مقدار وبال همه ایشان و بال ها باشد

وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آتش کرده شود دریاها تا عذاب کنند بدان دوزخیان را و اذا القبور بعثرت و چون کورها زیر و زبر کرده شود

بی انکه از وبال ایشان چیزی کم شود و لفظ حدیث اینست که ایما داع دعا الی الهدی فَاُتُّبِعَ لَهُ اَجْرٌ مِثْلُ مَنِ اتَّبَعَهُ اَلَا اِنَّهُ لَا یَنْقُصُ مِنْ اُجُورِهِمْ شَیْءٌ و ایما داع دعا الی الضلالة فاتبع فله مثل اوزار من اتبع الا انه لا ینقص من اوزارهم شیء یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ای آدمی چه فریفت و دلیر کرد ترا بر بی فرمانی کردن پروردکار تو اَلْکَرِیْمِ نیکوکار است بر تو نیکوییها بسیار کرده است طاعت او را واکذاشتی و بی فرمانی کردی ابن عطا کفت رحمة الله علیه ما غرک ای ما قطعک عن صحبة مولاک ای آدمی چه فریفت ترا که بریدی از صحبت خدای تعالی و صحبت با او نداشتی و صحبت با غیر او داشتی فَاصْحَبُوْا مَعَ اللهِ فَاِنْ لَمْ تُطِیْقُوْا فَاصْحَبُوْا مَنْ یَصْحَبُ مع الله سخن محققانست که صحبت با الله تعالی دارید و اکر نتوانید صحبت بکسی دارید که او با الله تعالی صحبت میدارد ❀ غرقابیم و آب میطلبیم در وصالیم و بی خبر ز وصال ❀ هیچ دردی برابر این نخواهد بود شب و روز بغیر او مشغول بودیم یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله حضرت او شب و روز بماست و ما شب و روز بغیر او مشغول خطاب شود بر بنده که ما ترا بودیم و با تو بودیم تو بغیر ما چرا مشغول بودی ❀ ای دل عشاق بدام تو صید ما بتو مشغول و تو با عمرو زید ❀ هست دلدار بما حاضر و ناظر همه جا لیکن از تفرقه یکجا دل ما حاضر نیست ❀ امام مقاتل کفت رحمة الله دلیر کرد او را

عفو خداوند تعالی جون اول بار نکرفتش معاذ رضی الله عنه مرا دلیر کرد بر کناه
نیکی خدای تعالی همیشه بر من و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت
کرده اند که غلام خود را آواز داد دو هرجندی شنید جواب نمیکفت از و
پرسیدند که جرا جواب نمیکویی کفت مرا اعتماد است بر کرم تو و عفو تو
و انخواهی زد امیر المومنین کفت ترا آزاد کردم جون بر کرم من اعتماد
کردی خواجه ما رحمة الله علیه می فرمودند که جون برحمت او می رسیم امید وار
می شویم و از والد خود فقیر این رباعی یاد دارم ∴ جز لطف تو این
ره که نماید ما را ∴ جز جود تو این بند که کشاید ما را ∴ کر بری هر دو کون
طاعت دارم ∴ بی فضل تو بر نیاید ما را ∴ اَلَّذِیْ خَلَقَکَ آن خدایی که
آفریدیترا فَسَوّٰیکَ بس راست کردت یعنی راست کرد اندامهای
ترا و هست اندام درست داد فَعَدَلَکَ بس برابر کرد ابندت یعنی
معتدل مزاج آفریدت هر جهار طبع را برابر کرد و قیل بس راست بالا کردت
فِیْ اَیِّ صُوْرَةٍ مَّا شَآءَ رَکَّبَکَ تا هر کدام نیکری نشاندت خواست برهم
یعنی اعضای ترا برهم نشاند الترکیب برهم نشاندند یعنی آن خدایی که ترا
راست کرد در سه تاریکی شکم مادر و زهدان و مشیمه یعنی پرده در
درون زهدانکه علم آدمیها و نمی رسد و از تدبیر او عاجز است بس طاعت او
کن و معصیت مکن تا عزیز کردی کَلَّا حقانه جنانست که شما میکویید

بَلْ تُکَذِّبُوْنَ بِالدِّیْنِ جنین است که دروغ کوی میدارید پیغمبران را
در آمدن روز قیامت و هرجه میخواهید میکنید و کمان می برید که
شما را حساب نخواهد بود عذاب و زندکی از بس مردن جنانست
و از شما غافل نیستیم وَاِنَّ عَلَیْکُمْ و بدرستی که بر شماست لَحٰفِظِیْنَ
هر آینه نکاه بانان یعنی فرشتکان کِرَامًا بزرکوار و نیکوکاران
کَاتِبِیْنَ نویسندکان دو فرشته روز باشند و دو فرشته شب
یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ میدانند آنجه میکنید از نیکی و بدی و همه را
می نویسند تا نالیدن را امام مجاهد میکوید رضی الله عنه جون شب
شود و بنده نیکیها کرده باشد شادمان شود و اکر بدیها کرده باشد
غمکین شود و در حدیث آمده است که مقعد ملکیک یعنی جای نشست دو
فرشته توثنیتک یعنی دو دندان کلان تست و لسانک قلمهما
و زبان تو قلم ایشانست و ریقک مدادهما و آب دهان تو سیاهی ایشانست
و تو شرم نمیداری از خدای تعالی و از ایشان هرجه میخواهی میکنی و میکویی
و خدای تعالی به بندکان نزدیکست از همه نزدیکها جون فرشتکان
نسخها سازند نیکی و بدی را حق سبحانه و تعالی میفرماید که تا مقابله کنند تا آنجه
در لوح محفوظ است این بنده خواهد کرد سر مویی بیش و کم نیاید هرجه
مباحات باشد محو کنند و آنجه طاعات باشند بکذارند از بهر ثواب و عقاب

نصیب مومن اینست که غافل نباشد و بعبادت روی آورد إِنَّ الْأَبْرَارَ
بدرستی که نیکوکاران و مومنان لَفِي نَعِيمٍ هرآینه در آسایش باشند در
بهشت وَإِنَّ الْفُجَّارَ بدرستی که بدکرداران و کافران لَفِي جَحِيمٍ
هرآینه در آتش دوزخ باشند يَصْلَوْنَهَا درآیند در آتش دوزخ
يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا یعنی در قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ و نباشند
آن بدکرداران از دوزخ غایب شونده کان یعنی همیشه باشند
و مراد از آن کفار فجارند کفارند باین تقدیر و بقول دیگر همه کافران
و فاسقان غایب نباشند از دوزخ تا وقتی که خدای تعالی خواسته باشد
بعده بیرون آیند و باین معنی باشد که کافر و فاسق غایب نباشند از درآمدن
بدوزخ پس از برای تعظیم روز قیامت را یاد کرد و گفت جل جلاله
وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ چه دانا کرد ترا ای محمد یعنی چه دانی تو که
روز قیامت چیست ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ پس چه دانا کرد ترا که روز
قیامت چیست یعنی بعقل خود ندانی بزرگی و هیبت روز قیامت هر چند که
بیندیشی از آن برتر است بیان کرد روز قیامت را و گفت جل جلاله
يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا آن روز نتوانند هیچ تنی مر هیچ تنی را رهانیدن
از عذاب حق تعالی و این در حق کافران باشد که دوستی میکردند با
یکدیگر تا یاری دهند در کارها و از ایشان امید و شفاعت میداشتند

فاما

فاما مومنان را شفاعت انبیا و اولیا باشد باذن الله تعالی وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ
یعنی حکم کردن در آن روز میان بندگان خدای تعالی را باشد و غیر او را
نباشد و شیخ واسطی رحمة الله علیه گفته بنزدیک عرفا و اولیا حکم نیست
در دنیا و آخرت مر غیر خدای تعالی را و عوام خلق نمیدانند و بهر کسی حواله
میکنند اللهم ثبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة بفضلک
بسم الله الرحمن الرحیم وَيْلٌ وای و قیل وادیست در دوزخ
که زرداب دوزخیان آنجا فرود آید و جمع شود و مار و کژدم
سیاه بسیار باشد در وی دوزخیان را بترسانند از آن لِلْمُطَفِّفِينَ
در کم سنجیدگان را و کم پیماینده کان را الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانکه چونکه بگیرند
پیمانه را عَلَى النَّاسِ از مردمان يَسْتَوْفُونَ تمام بگیرند علی بمعنی من است
وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون بپیمایند مردمان را از برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ
يُخْسِرُونَ یا کم بپیمایند برکشند از برای خود پیمانه کنند و برکشند
تمام بگیرند و چون از برای مردمان بدهند کم بدهند در کشاف آورده
است که امام عکرمه رضی الله عنه گفته که هر که مبتلا شده باشد بترازو و بکیل
در دوزخ است گفتند اگرچه پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم که در
آتش دوزخ باشد جای وی یعنی چون تمام گرفتن را و کم دادن را عادت
کنند گفته اند که چون رسول صلی الله علیه و سلم از مکه بمدینه آمد این سوره

درمیان راه فرو آمد از بهر آنکه اهل مدینه را عادت بود کم دادن
وزیاده گرفتن وباین افعال مشهور بودند چون رسول صلی الله علیه
وسلم بمدینه درآمد واین سوره برایشان خواند ایشان توبه کردند وتا
این زمان برآنند که هیچکس برابر ایشان نیست در راستی أَلَا يَظُنُّ
او نمیداند أُولَئِكَ آنها که کم دهند وزیاده بگیرند أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ
که ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد را مومنان
باید که نکنند بلکه کسی کند که وی کافر باشد وقیامت را منکر باشد
لِيَوْمٍ عَظِيمٍ نمیدانند که زنده خواهند شد از برای حساب عملها در روز
بزرگ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ آن روز برخیزند مومنان از
گورها از برای حکم خدای تعالی که او پدیدکار جهان وجهانیانست تا نیک را
از بد جدا کنند نیکان را به بهشت فرستند وبدان را بدوزخ كَلَّا نیست
چنانکه ایشان میکنند که ازین کار بد بازایستند وتوبه کنند واگر توبه نکنند
کم دادن وزیاده گرفتن را حلال دانند کافر باشند وجای ایشان
دوزخ باشد چنانکه گفت جل جلاله إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ بدرستی که نامهٔ
اعمال وکردار کافران لَفِي سِجِّينٍ هرآینه در زیر هفتم زمینست که جای
باشش ابلیس است ولشکر او وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ وتوچه دانی ای محمد
وقوم تو ندانند که سجین چیست بیان کرد وگفت جل جلاله كِتَابٌ مَرْقُومٌ

راست

نامه نوشته شده است که هرگز محو نمی شود وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
وای در آن روز مر دروغ دارندگان را که قرآن را ورسول را حق
ندانستند وحق مردم را زیادت گرفتند وکم دادند [؟] کعب اخبار
گفت جان کافران را باسمان برند راه ندهند ودرهای آسمان بسته شود
وبر روی زمین نیز قبول نکنند بسجین برندش که جای ابلیس ولشکر او [illegible]
نعوذ بالله من ذلک الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ وآن کافران وفاجران
باشند که ایمان بروز قیامت نباشد ایشان را ومراد از فجار کافرانند
وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ ودروغ گوی نمیدارد پیغمبر را وآمدن روز قیامت را
إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ مگر هر گناه کاری از حد درگذرنده إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ
آيَاتُنَا چون خوانده شود بوی آیتهای ما را یعنی قرآن را قَالَ أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ گوید آن کافر این افسانهای نبشته پیشینیانست یعنی بقرآن
ایمان نیارند كَلَّا نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ رَانَ چنین است که
زنگ نهاده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
آنچه می ورزند یعنی گناه ایشان بسبب آن شده است که دلهای ایشان
سیاه شده است وحق را قبول نمیکنند وایمان نمی آرند رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود چون بنده گناه کند نقطهٔ سیاهی در دل وی پیدا شود واگر
توبه نکند همهٔ دل او سیاه شود امام زجاج گفت مراد ازین رین

اول چیزیست که بشومی معصیت در دل پیدا می شود چون ابر تنک گاو را
میغ گویند یعنی غباری و سیاهی که چون گناه بیشتر کنند دل بیشتر سیاه شود
یعنی سیاهی بسیار در دل او پیدا شود و عاقبت از دنیا بی ایمان رود
نعوذ بالله من ذلک پس از عاقبت کار کافران خبر کرد و گفت جل جلاله
كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ حقا که این کافران باشند در ان
روز قیامت از خدای خود باز داشته شدگان یعنی خدای را نه بینند
چنانکه مومنان بینند این آیت دلیلست که مومنانرا دیدار حضرت خواهد بود
کافرانرا دیدار حضرت مومنان را خوارزم نه بینند و دهستان
یعنی اهل این دو شهر که معتزلیانند نه بینند چونکه منکر انند ثُمَّ إِنَّهُمْ
لَصَالُوا الْجَحِيمِ پس بدرستی که این کافران در اینده گانند در دوزخ
ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ این دوزخ
آنست که شما در دنیا آنرا دروغ گوی میداشتید پیغمبرانرا که خبر میکردند
از دوزخ چون حال کفار و فجار را بیان کرد حال ابرار مومنان را
بیان کرد و گفت جل جلاله كَلَّا حقا که إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ
بدرستی که نیکوکاران هرآینه باشند در زیر آسمان هفتم در زیر عرش
وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ و چه دانی ای محمد که چیست علیون بیان کرد حق
و گفت جل جلاله كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ یعنی علیون نامه است

نوشته شده که حاضر آیند فرشتگان مقرب بقول عبد الله بن عباس رضی
الله عنهما علیون تختیست از زبرجد سبز در زیر عرش بقول امام ضحاک
سدرة المنتهی است بقول امام مقاتل ساق عرش است بقول دیگر بهشت است
چون عملهای نیکانرا باسمان برند فرشتگان مقرب از هر آسمانی در پی
وی بروند تا آنجا که جای وی باشد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ هرآینه نیکو
کاران در آسایشها باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای
آراسته مرصع بزر و یاقوت بر بالای این تختها خیمها باشد نظر میکنند
بسوی نعمتهای بهشت و مملکتهای ایشان برابر دنیا باشد بیک نظر همه را ببینند
واین نیکان کسانی باشند که هرچه حق تعالی ایشانرا فرموده باشد بکنند و از
هرچه باز داشته است باز ایستند و اگر بدکردار باشند و با خر عمر توبه
کرده باشند از ابرار گردند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ
شناسی تو ای محمد در رویهای ایشان تازه گی نعمتها و آسایشها و رویهای
بعضی همچون آفتاب باشد و بعضی همچون ماه باشد و بعضی همچون ستارگان
باشند يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ داده شوند از شراب صافی یعنی از شراب
بهشتی خالص صافی بی آمیزش سفید که در وی هیچ مضرت نباشد و همه منفعت
باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده تا دست هیچکس بران نرسد مگر دست ابرار
خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر وی مشک باشد یعنی آخر مزه وی بوی مشک باشد

و معنی وی اول را ور [illegible] ... [illegible]

اللهم ارزقنا منه وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ و درین نعمتها
خواهانی نمایندکان یعنی بجویند این نعمتها را و طلب کنند از التنافس
رغبت کردن در چیزی خواهانی نمایندکان یعنی بعمل صالح پیش کیرنده کنند
و از کردار بد دور باشند شب و روز همت شما بر دنیاست و
یکدیکر را حسد می برد و خون ناحق میکنید از برای دنیا و شما را هیچ پروای این
نعمتهای بهشت که انجمن مکنید ؞ کر رشک حسد بری بدین بر ؞ کین رشک
بداست اولیا را ؞ سرهای در میکنید از دنیا و بمسجد از برای نماز جماعت
حاضر نمیشود و در کارهای دنیا عدلیها بسیار خرج میکنید و از برای رضای
خدای تعالی دانکی بفقیر نمیدهید وَمِزَاجُهُ و آمیزش آن رحیق مختوم مِنْ تَسْنِيمٍ
باشد از چشمه که نام آن تسنیم است عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ چشمه است
آن تسنیم که بیاشامند از وی بندکان مقرب یعنی برکزیدکان خدای تعالی
که در چیزها می شتافتند و از کناهان دوری بودند عبد الله ابن عباس گفت
رضی الله عنهما تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیکر بهشتیان از آن در شراب
خود بیامیزند تا لذت آن زیاده شود و چشمه تسنیم از عرش فرو رود
و بکوشکهای بهشتیان فرو آید و شیرین ترین شرابهای بهشت بیان کرد حق تعالی
که کافران بمومنان چه میکردند در دنیا إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی که
آنکسانی که کناه میکردند کافر شدند در دنیا همچون ولید مغیره و ابو جهل

و یاران ایشان كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ بودند که میخندیدند
بکسانی که ایمان می آوردند و افسوس میکردند بمومنان فقیر همچون بلال
و صهیب و عمار و غیر ایشان رضی الله عنهم و میکفتند این ها بهشتیانند هرکز
چنین نخواهد بود نصیب تو اینست که بدرویشان صالح صابر اعتقاد بد نکنی مصاحب
می باید بودن تا از شفاعت ایشان محروم نمانی وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ
و چون کذرند مومنان بر کافران بچشم و ابرو اشارت کنند و فسوس
میدارند مسخرکی میکنند بر مومنان وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا
فَكِهِينَ و چون باز کردند کافران بر اهل خودشان و بکافران باز کردند
شادمان و خندان و متکبران و فخر کنندکان از جهت مال و نعمت که دارند
در جهان و ازین جهت که با فقیران مسخرکی کرده اند و فسوس داشته باشند
شادمان وَإِذَا رَأَوْهُمْ چون ببینند کافران مومنان را قَالُوا کویند
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ بدرستی که این مومنان کمراهانند و زیان کارانند که
پی روی محمد علیه الصلوة والسلام میکنند و بسیاری هست از منکران که
درویشانی را که معتقد صالحانند همچنین میکویند و از دولت و سعادت صحبت
اولیاء الله دور می باشند و بعذاب خدای تعالی هلاک می شوند ظاهر حال
این طایفه را می بینند فاما از حال باطن ایشان خبر ندارند ؞ ای بسا کس را که
صورت راه زد ؞ قصد صورت کرد بر الله زد ؞ و ترا آیینه است قلب المومن

من عرش الله وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ واین کافران فرستاده نشده
اند بر مومنان تا نگاه بانان ایشان باشند تا ایشان را باز دارند از آنچه میکنند
فَالْيَوْمَ بس در آن روز یعنی روز قیامت الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ
يَضْحَكُونَ آنکسانی که ایمان آورده اند در دنیا می خندند از کافران یعنی
کافران را که در عذاب و عقوبت که می بینند میخندند و شادی میکنند
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ بر تختهای آراسته یعنی در خیمهای از یاقوت و مروارید
نشسته می نگرند از بهشت دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه
سنگ آسیا بر می آیند و فرو می روند چنانکه نخود در جوش دیگ مومنان
شادی می شوند و میخندند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بدرستی که
جزا داده شوند کافران آنچه بودند میکردند در دنیا از استهزا
و افترا التثویب جزا دادن الهی عاقبت کار ما را بخیر گردان یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین بسم الله الرحمن الرحیم می پرسیده اند که
قیامت کی خواهد بود جواب آمد إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ چون قیامت
بیاید آسمان بشکافد و پاره پاره شود و بر زمین افتد از هیبت آن روز
قیامت وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود آسمان فرمان خدای تعالی را
و قبول کند و سزاست آسمان را اگر فرمان خدای تع را قبول کند چونکه آفریده اوست
وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ چونکه قیامت بیاید زمین باز کشیده شود چنانکه

سختیها را

سختیها را باز کشند تا هموار گردد و در وی هیچ کوه و بالا و پست نماند
و بمقدار انگشت تفاوت و ناهمواری نماند تا خلق در وی گنجد چنانکه در خبر
آمده است وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا و اندازد زمین آنچه در وی است از گنجها
و مرده کان وَتَخَلَّتْ خالی و تهی شود و در درون او هیچ چیز نماند
وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و بشنود زمین مر حکم خدای تع را و سزاست
زمین را اگر فرمان برداری کند مر خدای تع و جزاء إِذَا مقدر است ای اذا
کان هذه الامور کذلک لتبعثن و لتحاسبن یعنی چون چنین باشد که
یاد کردیم شما زنده کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها و بدیها يَا أَيُّهَا
الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا ای آدمی کار کننده ی بروردگار
خود را کار کردنی فَمُلَاقِيهِ بس بیننده تو روز قیامت جزای کردار خود
از نیکی و بدی الکدح کار کردن و قیل کار برنج کردن الملاقات دیدن یعنی
هر که هر چه میکند جزای آن بوی خواهد رسید بس بکار را یاد کرد و گفت جل
جلاله فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ اما آنکسی که داده شود نامه اعمال
وی را بدست راست وی فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا بس شمار کرده شود کردار
وی را شمار کردن آسانی یعنی عرض کرده شود بر وی کردار وی را فاما اگر حساب
کرده شود و مناقشه کرده شود در عذاب افتد وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ
مَسْرُورًا و باز گردد در بهشت بسوی کسان خود که مومن بوده باشد در دنیا

بدرستی که

وبسوی آنچه حق تعالی برای وی آفریده است از حور و قصور و بساتین
و ریاحین شادمان عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت چون حق تعالی
خواهد که به بندهٔ خود نیکی نماید وی را بدیهای وی را بوی میگوید که ای بنده
چنین گناه کردی دران وقت و دران جای و من بر تو پرده ندریدم
و ترا آفریدم و بنده آن نامه را پنهان بخواند باز نامهٔ نیکیهای وی را بدست
راست وی بدهند پس بنده بگوید هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيَهْ بیایید و بگیرید نامهٔ مرا
و بخوانید نیکیهای مرا وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و اما آنکسانی که داده
شود نامهٔ او را پس پشت او فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا پس زود باشد که او
بخواند یعنی طلبد هلاک شدن خود را یعنی آرزو برد که کاشکی زنده نشدمی
و همیشه مرده می بودمی تا در آتش در نیامدی چون کسی را نامه از پس پشت دهند
گردنش را تابند تا گردنش پس پشت شود و دست چپ او را بشکنند و سوی
پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامه در دست چپش دهند
قرائت عاصم و ابو عمرو و حمزه یصلی بفتح یا است و باقی قرا یصلی بضم یا و بفتح
صاد و تشدید لام بلفظ مجهول خوانده اند مومن اگرچه فاسق باشد
نامهٔ وی بدست راست وی دهند بیان کرد که بچه سبب کافرانرا نامه بدست چپ
دهند و گفت جل جلاله إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا بدرستی که کافران در میان
قوم خود شادمان زیستندی و بهوای نفس خود کار کردندی و پروای حرمت بعث

نداشتندی و غم آخرت نخوردندی هرچه میخواستندی میکردندی مال
مردم گرفتندی و خون ناحق میریختندی و در راحت و آسایش بودندی
و مومنان غمناک بودندی و فرمان بردار و ترسان از پروردگار
خود و کفاف و عفاف کردند ❀ ملک دنیا تن پرستان را حلال ❀
ما غلام ملک عشق لایزال ❀ دیگر ظالمان و کافران که قیامت را منکر بودند
چنانکه خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ
بِهِ بَصِيرًا بدرستی که کافر در دنیا گمان برده که هرگز باز نگردد یعنی میگفت
که من هرگز بعد از مرگ زنده نخواهم شد و هرچه میکنم حساب نخواهد بود
نصیب مومن اینست که از ملحدان و مباحیان و اهل بدعت دور باشد
و از حرام خواران که هرچه یابند بگیرند و از شیخان زمانه دور باشند
که ایشان در صفت منکران قیامت دور باشند که خود را سید نام کرده
باشند و گویند خمس لهای حق خلق از آن ماست و همه دنیا کابین
فاطمهٔ زهرا است علما و اهل خلق را دشمن میدارند و مرید بسیار میگیرند
ای بسا ابلیس آدم روی هست ❀ پس بهر دستی نباید داد دست ❀ ای برادر
دور باش ازین نوع مردم و خدمت علمای حقانی و شیخ محقق کن تا
ایمان بیابند نعوذ بالله عنهم ظاهرهم الرفض و باطنهم الکفر المحض و این
طایفه را مردکی گویند و مذهب باطل ایشانرا هرکس نداند در وقت

سلطان محمود غزنوی بسیار پیدا شده بودند سلطان ایشانرا برانداخت
باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظهور کردند شیخ الاسلام شیخ احمد جام
رحمه الله علیه ایشانرا شناخت و بسلطان گفت تا سلطان ایشانرا
برانداخت حق تعالی از برای رد کردن گفتن کافر که قیامت نخواهد بود سوگند
یاد کرد و احوال و اطوار بسیار بر آدمی خواهد گذشت و بر همه آن حق
سبحانه و تعالی بینا بود بر حال آدمی و قادر بر زنده کردن بروز قیامت
پس گفت جل جلاله فَلَا بس نیست چنانچه کافر میگوید و آمدن قیامت را منکر
می شود اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ سوگند میخورم بحرمت شفق یعنی آن سرخی که بعد
از فرو رفتن آفتاب پیدا میشود و این روشنی تر است و قیل همه روز نها
مراد است وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و بحرمت شب و بحرمت آنچه شب او را گرد
کند از مخلوقات در شب آرام گیرند الوسق گرد کردن وَالْقَمَرِ إِذَا
اتَّسَقَ و بحرمت ماه چونکه جمع شود نور روی تمام شود یعنی در ایام بیض
الاتساق بهم آمدن و تمام شدن لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ
چون بضم با خوانده شود معنی اینست که هرآینه بر نشینید شما هرآینه طبقا عن
طبق یعنی حالی بر حالی یقین حالی اینست که هرآینه گذرند از حالی بحالی بعد از
زندگی بحال مردگی رسید و از پس مردن زنده شوند و بعرصات قیامت
حاضر شوند و کتاب بینند و صراط و دوزخ و درکات او را و بهشت و منازل

او

او بنمایند و بدانند و ما را بهمه حالها قادر و علیم و بصیر دانند و اگر
بفتح با خوانده شود لَتَرْكَبَنَّ چنانکه قرائت ابن کثیر و حمزه و کسایی است
و اول قراءت باقی قراست معنی چنین باشد که بحرمت این قرآن و بحرمت
این خبرها که محمد بوی می براید بر آسمانها از زیر طبق یعنی در شب معراج
و امام فخر الدین رازی در معالم تمسک باین آیت کرده است حقیقت
معراج رسول صلی الله علیه وسلم در کتب کلامیه مذکور است و نیز
امام ضحاک گفت در شب معراج رسول صلی الله علیه وسلم بیست و هشت
هزار ساله راه قطع کرد و امام فخر الدین رازی در معالم گفته است این قطع
مسافت بعید در اندک مدت محال نیست چنانکه بعلم اقلیدس معلوم
شده است که آفتاب را جسم عظیم است که صد و شصت باره کره زمین
است و در آن مقدار که اسب تیز دو در وقت دویدن قدم بنهد و بردارد
مقدار هزار ساله راه قطع کند و در آن حدیث که رسول صلی الله علیه وسلم
جبرئیل را علیه الصلوة والسلام پرسید که وقت نماز شد گفت لا و نعم
دلیل است بر حقیقت این اگر بجذبات الوهیت سرور پیغمبران این مقدار
مسافت را در یکشب قطع کند محال نباشد و پیش اولیاء الله این ظاهر است
چون ارواح ایشانرا عروج افتد از خواجه طیفور سجاوندی رحمه الله علیه
منقولست که وی ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود خواجه امام شمس العارفین

سجاوندی که صاحب وقوف قرآنست رحمة الله علیه گفته مرغ دلش
آشیان آنجا دارد از برای آن ذکر آن بسیار میکند اگر تو خود را
ندانی که کیستی و چیستی امثال اینها بر تو رسیده باشد : که همی دانی تجوز و
لایجوز : خود ندانی که تجوز و یا عجوز : جان جمله علمها اینست و این :
که بدانی من کیم در راه دین : چون دید کمال آن سگ کو ترک وطن کرد :
بلبل چو چمن دید رها کرد قفص را : امثال این چیزها بر تو پوشیده باشد
اللهم ثبتنا علی تصدیق الانبیاء و رزقنا احوال الاولیاء چون حضرت
ذو الجلال بیان کرد حال آدمیان را بس ازان سوگند یاد کرد و اما کافران
کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استفهام
بر وجه تعجب فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بس چه بوده است مر این کافران را
ایمان نمی آرند با وجود چندین دلایل عظام و بر قراءة دوم یعنی لترکبن
معنی این باشد که چه بوده است مر این کافران را که ایمان نمی آرند بمعراج
محمد صلی الله علیه وسلم وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ
وجه بوده است مر این کافران را که چون خوانده میشود بر ایشان قرآن را سر بر
زمین نمی نهند یعنی نماز نمیگذارند و انقیاد حکم شریعت نمیکنند و قیامت را
منکر میشوند مصطفی صلی الله علیه وسلم این آیت را خواندی و سجده کردی
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا چنانکه کافران میگویند قیامت نخواهد بود و نیست

بلکه

بلکه چنین است که ایشان میگویند يُكَذِّبُونَ دروغ گوی میدارند پیغمبر را
و قرآن را وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ و خدای عز و جل داناست بآنچه ایشان
پنهان میدارند در دل خود جمع میکنند در سینهٔ خود الایعاء نگاه داشتن
چیزی در وعا یعنی در ظرف فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بس مژده ده ایشان را
بطریق استهزا و خبر کن ایشان را بشکنجه دردناک و جاودان در دوزخ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی استثناء منقطع است لیکن کسانی
که گرویدند و عملهای نیک کردند لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مر ایشان را مزد نیست که
هرگز کم نشود و بآخر نرسد المن بریدن و منت نهادن والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
تا حوت در هر سی روز یا سی و یک روز یا سی و دو روز یا بیست و نه روز
آفتاب یک برج را قطع کند و آن بیست و هشت روز باشد و در دو شب
ماه پوشیده گردد و آفتاب را یکسال باید که تا فلک را قطع کند و ماه در
هر سی روز یا بیست و نه روز فلک را قطع کند و این دلیل است بر کمال قدرت
آفریدگار از بهر این معنی یاد کرد بآسمان با برجها و بقول دیگر برجهای آسمان
مراد است بدانکه برج عبارتست از یک بخش از دوازده بخش آسمان
وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و بحرمت روز وعده کرده شده که خواهد آمد یعنی روز
قیامت وَشَاهِدٍ و بحرمت گواه یعنی روز آدینه که گواهی میدهد بر عملها

سوکند

وَمَشْهُودٍ و بحرمت حاضر آمده شده در وی یعنی روز عرفه که حاجیان و قربان
در وی حاضر شوند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم مقدر است یعنی
بحرمت این چیزها که کافران عذاب کرده خواهند شد و قیل جواب قسم
اینست قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ و بحرمت این چیزها که یاد کردیم لعنت
کرده شده اند و از رحمت حق تعالی دور کرده شدند یاران خندق الاخدود
سو الخندق و اصحاب اخدود همه کافر بودند که مؤمنان را عذاب
میکردند که از دین خود باز گردید و این مومنان از دین برنگشتند
یکی انطیانس رومی بود و دوم یوسف ذو نواس و دیگر بخت نصر مغ
بود در فارس و خندق عظیم کنده بودند که درازی وی چهل گز بود
و پهنا دوازده گز بود و وی را پر آتش کرده بودند هر مؤمنی را که از دین برنگشتی
وی را دران خندق انداختندی فاما هیچ ضرری بمومنان نرسیدی
و در بهشت درآمدندی و درین سوره آن مراد است که در نجران بود
و جهود بود و آن مومنان بر دین عیسی بودند علیه السلام و آن ظالم
جهود از زمین حمیر بزمین نجران رفت و مومنان را بسوخت و سبب
آن بود که مردی از مؤمنان از قوم عیسی علیه السلام در نجران افتاده بود
در میان جهودان و بسیاری از جهودان بر وی مسلمان شدند
و بدین عیسی علیه السلام درآمدند و این ملک جهود ازان قهر آمد و خندق عظیم

کند و پر آتش کرد و هر که از دین ترسایی برگشتی وی را در آتش انداختی و این
پیش از رسول ما بود علیه الصلوة والسلام و هر که در آتش آمدی هیچ
ضرری باو نرسیدی تا زنی را آوردند و فرزند شیرخواره داشت
خواست تا از دین برگردد و از برای فرزندش فرزند شیرخواره گفت ای مادر
صبر کن که این آتش نیست همه گل و ریاحین است بقول وهب آن کسانی که در
آتش انداخته بودند دوازده هزار کس بودند و بقول کعبی هفتاد هزار
کس بودند بعد ازان آتش زبانه زد و از خندق بیرون آمد و گرد
کافرانرا گرفت و همه را بسوخت و این قصه را قاضی عبد الصمد غزنوی رحمة الله
علیه در تفسیر خود آورده است و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول
بود ما مختصر ساختیم نصیب مؤمن اینست که در بلاهای ظالمان صبر کند و از
دین مسلمانی برنگردد و نوکر و چاکر و ایلچی ظالمان نشود و از مبتدعان
دور باشد و از برای تمتع دنیا خدمت ایشان نکند و توکل بر حق سبحانه
و تعالی بکند کسی که او را غم دین باشد و در متابعت سید المرسلین باشد چه
غم باشد و چه کم آید حکیم سنائی غزنوی میگوید رحمة الله علیه ❁ مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی
وزین آیین بی دینان پشیمانی پشیمانی ❁ ازیرا که جهان پر دیو و پر غولست امت را
کرداند گرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی ❁ شراب حکمت شرعی خورند اندر حریم دل
که محرومند ازین دولت هوس گویان یونانی ❁ همی پرند از جنان جانی که از کفر و هوا زاید

ازیرا در چنین جانها فرو ناید مسلمانی ؛ مسازید از برای نام و دام و کام چون و زنان
جمال نقش آدم را نقاب نقش شیطانی ؛ قوله تعالی اَلنَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ بدل
اشتمالست از اخدود معنی چنین باشد که لعنت کرده شده اند یاران
خندق که یاران آتش زبانه زننده اند یعنی آتش بزرگ که در خندق
زده بودند و بر آتش کرده و آنکسانی که خندق کنده بودند و پر آتش
کرده و مردم را عذاب میکردند بآن آتش و آن آتش کفت ایشان را
اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون آن کافران بر کنارهٔ خندق نشستگان بودند
القعود جمع القاعد یعنی مهتران ایشان بر تختها نشسته بودند و بر کرانهای
آتش و کهتران مردم را در آتش می انداختند وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ
بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ و ایشان بر آنچه میکردند بر مومنان حاضر بودند و رحم نمیکردند
و شادمان می بودند بآن عذاب مومنان وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا
بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ و عیب نمیکردند آن کافران مومنان را یعنی عیبی نداشتند
آن مومنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدای
غالب بر همه چیزها که بی همتاست و ستوده شده است در همه وقت الَّذِي
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آن خدایست که مر و راست پادشاهی آسمانها
و زمینها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدای تعالی بر همه چیزها کواهست و داناست
بر همه چیزها پس جزای کردارهای وی دهند نیکی و بدی را یعنی این کافران را

برمومنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مکر باین حجت که ایشان ایمان
آورده بودند بخدای که موصوفست بصفت کمال و منزه است از نقصان و
زوال یعنی می باید که همچنین کسانرا دوست دارند که ایمان آورده اند بخدای
تعالی و دشمنی نکند هیچکس بر ایشان کافران کورانند کار بر عکس میکنند
و حسد می برند بر ایشان نصیب مومن اینست که بدوستان حق تعالی دشمنی نکند
و حسد نبرد و بایشان که ایشانرا فرزندان و دوستداران باشند ؛ بیت
ای ناشسته رو بر چیستی ؛ پر نزاع و پر حسد بر کیستی ؛ با دم شیران
تو بازی میکنی ؛ با ملایک ترکتازی میکنی ؛ ابو جهل صفت مباش و ابو بکر
صفت باش اما سنت الهی برین رفته است که مر صدیقی را زندیقی باشد که
بوستان عاشقان از رود بار منکران آب میخورد حق تعالی حال کافرانرا
یاد کرد و کفت جل جلاله اِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بدرستی که
کسانی که عذاب کردند مردان مومن و زنان مومنه را و در خندق می انداختند
ایشانرا ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس توبه نکردند از کفر و کناه باز نکشتند فَلَهُمْ
عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ پس مر ایشانراست عذاب دوزخ و مر این
کسانراست یعنی کافرانرا بود آتش سوزان دردناک هم از آن خندق آتش
بیرون آمد و ایشانرا بسوخت تا همه خلق بدانند که آتش بفرمان من بسوزد
حق تعالی صفت مومنانرا یاد کرد و کفت جل جلاله اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

لهم جنات تجری من تحتها الانهار بدرستی که آنکسانی که ایمان آوردند و
عملهای نیک کرده‌اند ایشانرا باشد بوستانها که می رود در زیر درختان آن
جویها ذلک الفوز الکبیر اینست رستکاری بزرگ یعنی آن مومنان که با آتش
خدو و صبر کردند مر ایشانراست بهشت جاودان و خلاص یافتن از عذاب
ابدی ان بطش ربک لشدید بدرستی که گرفتن خدای تو مر آنرا سخت است
البطش گرفتن سخت انه هو یبدئ و یعید بدرستی که آفرید خدای تعالی
آفرید خلق را بار دیگر زنده کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافرانرا
در دنیا و باز گرداند عذاب بر ایشان در آخرت و هو الغفور الودود
و آن خدایست که نیک آمرزنده است مومنانرا و دوستدارنده توبه
کنندگانست تا توانی دوست آنان را دوست داری یعنی مومنان که دوستان
حق تعالی اند و دوستان خاص او که اولیاء الله اند رنجانی تا هلاک نشوی
ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد بر الله زد و دوستان
او را دوست داری و طالب صحبت ایشان باشی از کلیم حق بیاموز ای کلیم
بین ز مشتاقی چه میگوید کلیم با چنین جاه و چنین پیغمبری طالب خضرم ز خود
بینی بری میروم تا مجمع البحرین من تا شوم مصحوب سلطان زمن سالها پرم
به پر و بالها سالها چه بود هزاران سالها تو مبین این پایها را بر زمین
زانکه عاشق میرود بر دل یقین ذو العرش المجید خداوند عرش بزرگست

دوستان خود است و قیل آمرزنده عاصیان است و دوستدارنده

هیچ چیز از مخلوقات همچون عرش بزرگ نیست المجید بزرگ حمزه و کسائی
بکسر دال خوانده اند و باقی قرا بضم دال فعال لما یرید کننده است
آنچه خواهد هر کرا که خواهد بدانچه خواهد نصیب تو اینست که خرسند بری و راضی
باشی بقسمت الهی قسمت قسام بین هیچ مگو و مغ کار بتر می شود چون تو
در و مینجی هل اتیک حدیث الجنود بدرستی که آمد بتو سخن لشکرها
فرعون و ثمود و آن لشکرهای فرعون و ثمودیان بودند که ایشانرا
هلاک کردیم بعذاب بزرگ کافران این امت را نیز هلاک خواهیم کرد بل الذین
کفروا فی تکذیب بس کسانی که کافر شده اند در انکار بدان عذابها
را با وجود آنکه میدانند و مکابره میکنند و ایمان نمی آرند بعد آنکه
نازل آیتست و کتاب عزیز و قرآن شریفست والله من ورائهم محیط
خدای تعالی داناست بحال کافران و تواناست بهلاک کردن ایشان
و از پس و پیش ایشان محیط است یعنی گرداگرد ایشانرا گرفته است که
نتوانند گریخت از عذاب بل هو قرآن مجید نه چنانست که این کافران
میگویند که قرآن شعر است و سحر و سخن محمد صلی الله علیه و سلم است بلکه
چنین است که قرآن بزرگست فی لوح محفوظ سخن خدایست و در لوح
نوشته است و نگاه داشته است از تغییر و تبدیل که حرفی کسی در وی زیاده
و کم نتواند کرد عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت که در اول لوح نوشته

مخ مینجی

شده است که لا اله الا الله وحده لا شریک له دینی الاسلام ومحمد عبده
ورسوله من آمن بالله وصدق وعده ورسله ادخله الجنة
بغیر حساب و عبدالله بن عباس گفت که در لوح محفوظ اول کتابت آنست که انا الله
سفید است ودرازی وی همچون درازی آسمان و زمین و پهنا از
شرق تا غرب کرانها مرصع کرده شده بجواهر و غلاف او از یاقوت
سرخ است قلم از نور است سر او بعرش رسیده است و پایان او بکنار
فرشته است و نام او طریونس است ولوح درلوح است ولوح کیست کشاده
بالای آسمان هفتم امام نافع محفوظ بضم ظا خوانده است و باقی قرا بکسر ظا
خوانده است والله تعالی اعلم الیه مرجع المآب بسم الله الرحمن الرحیم
وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ بحرمت آسمان و بحرمت ستارگان پدید آینده
و بروز ناپدا شوند الطرق بشب آمدن وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ
و چه دانی تو ای محمد که چیست طارق حق تعالی بیان کرد و گفت النَّجْمُ
الثَّاقِبُ ستارگان روشن و تابانست وقیل مراد از طارق آن
ستاره ایست که شب بدو جنی را بزند تا باسمان نتواند بر آمدن و بقول
بعضی پروین مراد است و جواب قسم اینست إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا
حَافِظٌ امام عاصم و ابن عامر و عاصم بتشدید لما خوانده اند و ان
کلمهٔ نفی است و لما بمعنی الا است و معنی چنین می باشد که بحرمت آسمان و ستارگان

تابان که بشب پیدا آیند یا بحرمت ستاره که شب پیدا آید که نیست هیچ تنی مگر
بر وی هست نگاه بانی از حق تعالی و باقی قرا بتخفیف لما خوانده اند و ما
زاید است و إِنْ مخففه که از إِنَّ مثقله ای انه والضمیر للشان و معنی
چنین باشد که بحرمت آسمان و ستارگان که بدرستی که بر هر تنی هر آینه
نگاه بانی از حق تعالی بقول بعضی آن نگاه بانان فرشتگانند که مومنان را
نگاه میدارند از بلاها و از دیوان چنانکه در حدیث آمده است بهر
مومنی صد و شصت فرشته موکل اند که وی را نگاه میدارند از دیوان
و بلاها چنانکه شیشهٔ عسل را نگاه داشته می شود از مگس نگاه میدارند
تا غایتی که تقدیر شده است از مقدر چون تقدیر شر آید نگاه ندارند
در هدایه آورده است که اختلافست در شمار فرشتگان که نگاه میدارند
آدمی را بس عدد معینی نباید اعتقاد کردن چون در بعضی دوست و در بعضی
پنج است و در بعضی صد و شصت است فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ بس بنگرد آدمی
مِمَّ خُلِقَ از چه آفریده شده است باز بیان کرد و گفت خُلِقَ مِنْ مَاءٍ
دَافِقٍ آفریده شده است این آدمی از آبی که ریخته شده است در رحم مادرش
یعنی يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ که بیرون می آید از میان پشت پدر
و از میان استخوانهای سینهٔ مادر که میان دو پستانست الترائب جمع تریبه
چون حضرت حق سبحانه و تعالی خواهد که فرزندی پیدا شود قوت شهوت

مرد و زن را برانگیزد تا بهم جمع آیند و از پشت پدر و سینهٔ مادر آبی جدا شود
مرد و بهم بیامیزد و در حدیث آمده است که چهل روز نطفه باشد و چهل روز
خون بسته باشد و در چهل روز گوشت پاره باشد همچون گوشت خاییده
بعد از آن فرشته را حق سبحانه و تعالی بفرستد در درون شکم مادر تا چهار
حکم را بنویسد کردارش را که چه خواهد کرد و اجلش را که چند بزید و روزیش
را که چند بخورد و بنویسد که نیکبخت است یا بدبخت بعد از آن روح را در
وی درآرد تا زنده شود نصیب تو اینست که بدانی که اول خود را که چه بودی
و از چه شدی اولت آب گنده و آخرت خاک پراکنده پس منکر مباش که
شوی زنده چنانکه گفت خدای پاینده إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ بدرستی که
خدای تعالی آفریدش اول بر باز گردانیدن آدمی هر آینه تواناست يَوْمَ
تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزی که آشکارا کرده شود کارهای پنهان فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ
وَلَا نَاصِرٍ پس نباشد مر این کافر را هیچ قوتی و یاری کننده بیک قول مراد
ازین کارهای پنهان فریضهاست چون نماز و روزه و غسل از جنابت
و غیر آنکه در قیامت اینها را آشکارا سازند که کرده است در حدیث آمده است که
رسول صلی الله علیه و سلم که سه چیز است که هر که او را بجای آرد و ترک نه دهد ولی
حق باشد نماز و روزه و غسل از جنابت و بقول دیگر گناهان پنهان باشد
و مکرها و حیلها ازین قبیل باشد والله تعالی اعلم نصیب مومن اینست که باطن خود را

پاک سازد از خصلتهای بد تا در قیامت بان صفت حشر شود ⁂ زانکه شر
حاسدان روزی گزند ⁂ بیگمان بر صورت گرگان کنند ⁂ حشر بر وجه خس
مردارخوار ⁂ صورتی خوکی بود مردارخوار ⁂ زانیانرا گنده اندامها نهان
خمرخواران را بود گنده دهان ⁂ سیرتی کان بر وجودت غالب است
هم بران تصویر حشرت واجب است ⁂ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ
ذَاتِ الصَّدْعِ و بحرمت آسمان با باران و بحرمت زمین با شکافتن که
بشکافد بگیاه و درخت إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستی که قرآن هر آینه
سخن خدایست جدا کننده است میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ
و نیست این قرآن سخن بیهوده و سخن آدمیان إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا
بدرستی که این کافران مکه مکر میکنند بتو ای محمد تا بتو رنجی رسانند
وَأَكِيدُ كَيْدًا و من جزای مکر ایشان میدهم در دنیا و آخرت صبر کن تو
ای محمد در جفاهای کافران نصیب درویش اینست که در مکر دشمنان
و حسد حاسدان صبر کند و بحق سبحانه و تعالی توکل کند که او کریمست جزای
ایشانرا بدهد ومن يتوكل على الله فهو حسبه ⁂ ازانکه تو بی خرقه عریان
نشود هرگز ⁂ وزانکه تو بی چاره بیچاره نخواهد شد ⁂ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ
رُوَيْدًا پس مهلت ده و فرصت ده ای محمد این کافرانرا مهلت ده اندکی
یعنی روزی چند زمان ده ایشانرا و تعجیل مکن در دعا کردن بر ایشان که هلاک ایشان

هلاک خواهیم کرد چنانکه در جنگ بدر کردیم نصیب درویش است [illegible] تواند
بد بکند بد دشمنان خود و محبت و عداوت را از حق بینند و شکر گویند که از
منکران نبوت هر محمدی را ابو جهلی باید که باشد ابو بکری نیز باید تا در جمع سبک روحان
هم بو لهبی باشد والله اعلم بسم الله الرحمن الرحیم سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ
الْأَعْلَى بپاکی یاد کن ای محمد خدای خود را که برتر است از همه بقهر و استیلا نه
بمکان و بقول بعضی به پاکی یاد کن نام پروردگار خود را و بقول بعضی بگوی
سبحان ربی الاعلی پس چون این آیت بیامد که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ
پس فرمود در رکوع سبحان ربی العظیم معلوم شد که لفظ اسم زاید است
الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى آن خدایی که آفرید چیزها را پس راست کرد هر مخلوقی را
چنانکه خواست آدمی را بشکلی دیگر و اسب را بشکلی دیگر و اشتر را بشکلی دیگر
هر یکی را چنانکه می بایست آفرید بحکمت بالغه وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى آن خدایی که اندازه
کرد روزیها را و غیر آنرا راه نمود مر طلب هر چیزی را با آنچه می بایست در
الهامات الهی مر ایشان را و حیوانات را در طلب کردن داروها و غذاها حکمت بزرگست
و در کشاف و کواشی آورده است که چون مار افعی کور شود الهام دهد حق تعالی
مر ورا که برگ بادیان را بچشم مالد بینا گردد پس راه نمود بجانب کردن ایمان
امام حمزه و کسائی قدر بتخفیف خوانده اند و باقی بتشدید خوانده اند وَالَّذِي
أَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى آن خدایی که بیرون آورد چراگاه را سبز و تازه

بادیان
رازیانه

و پر گل

126

و پر گل و ریاحین پس گردانیدش خشک و ریزه از برای ستوران شما در
سفر و حضر علفهای آماده تا شکر گویند در زمستان از خشک نفع گیرند و در
تابستان از سبز و تازه و قشلاق و ییلاق برای ستوران شما پدید آورد
و از برای شما نیز بهشتی و دوزخی بیافرید جل جلاله سَنُقْرِئُكَ برانیم قرآن خوان
گردیم ترا و قیل بر آنیم خوانا گردانیدیم ترا فَلَا تَنْسَى پس فراموش مکن تو
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنرا که خدای تعالی خواهد که نسخ کند پس تو فراموش کنی آنرا
لفظ و معنی چون منسوخ شود فراموش شود إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى بدرستی که
خدای تعالی میداند آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد که نسخ کند فراموش
گرداند بر تو آنرا فراموش کردنی چونکه اوست دانا بمصالح هر چه را که خواهد
نسخ کند وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى و آسان کنیم ترا عمل نیک را از برای ایشان یعنی
آسان کنیم راه بهشت را یعنی از دین آنچه آسان تر باشد ثابت داریم و آنچه دشوار
بود نسخ کنیم فَذَكِّرْ پس وعظ گوی بقرآن و بشریعت إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى
اگر سود دارد پند و وعظ و اگر سود ندارد دوستان و اهل ایمان را سود دارد
و کافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی اینست که وعظ بگوید اگر چه فاسقان را
و حیله گران را سخت آید و نفع نگیرند ازین آیت دانسته می شود که وعظ و نصیحت را بهیچ وجه
ترک نتوان کرد تقدیره إِنْ نَفَعَتِ الْمَوْعِظَةُ أَوْ لَمْ تَنْتَفِعْ بهذا فسره المفسرون
و بعده بیان کرد که پند گرا سود می دارد و گرا سود نمیدارد و گفت جل جلاله سَيَذَّكَّرُ

خلق

مَنْ یَخْشٰی هر آینه پند گیرد بوعظ هر که از خدای تعالی بترسد وَ یَتَجَنَّبُهَا الْاَشْقَی الَّذِی یَصْلَی
النَّارَ الْکُبْرٰی و دور شود و وعظ را قبول نکند بدبختی که در آید در آتش
بزرگتر هفتاد بار ازین آتش دنیا زیاده باشد بگرمی ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا
وَلَا یَحْیٰی پس آن بدبخت در دوزخ نمیرد تا خلاص شود از عذاب و نزید
زیستنی که در وی آسایش باشد یعنی از سختی عذاب وی چنان باشد که وقت
مردن و جان کندن که بیمار عرق میکند نه زنده و نه مرده نصیب تو اینست که
ازین وعظ و نصیحت پندگیری و صحبت واعظان و ناصحان حقانی ترک نکنی
و از ایشان نگریزی و ایشان را دشمن نداری این فقیر میگوید که بندهٔ مومن
طالب همیشه در طلب کردن صحبت و پند است در اول حال از پدر و مادر
من بعد از استاد بعده شیخ بعده الهامات الوهیت که فالهمها فجورها
و تقویها بسیار کسانی باشند که از رفتن پیش و غط عار دارند و بواعظان
حقانی بحقارت نظر کنند و دشمنی کنند فاما حافظ و معین ایشان حق تعالی
می باشد آن دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه وی را زیان دارد ؞ چراغی اگر
ایزد بر فروزد ؞ هر آنکه تف کند ریشش بسوزد ؞ و نماز را یاد کرد و خدای تعالی را
یاد کرد بعده فرمان بردار از را یاد کرد و گفت جل جلاله قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی
بدرستی که نیکبخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول کرد
و پاک شد از گناه و گفت جل جلاله وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهٖ فَصَلّٰی او خدای تعالی را

یاد کرد و نام او را گفت و نماز گذارد یعنی الله اکبر گفت و خدای تعالی را ببزرگی
یاد کرد و نماز گذارد و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت رستگاری یافت
آنکه صدقهٔ فطر داد و در اول روز عید فطر و تکبیرات عید گفت و نماز عید گذارد
و در کشاف آورده است که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت باک ندارم
اگر در نامهٔ خود همین آیت را یابم و بس چون صدقهٔ فطر و نماز عید با تکبیرها
آورم قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی نصیب من باشد مرا همین بس است بخاطر این فقیر می آید
والله اعلم که درین آیت اشارتست بمنازل سلوک اول توبه و تزکیه و تصفیهٔ
نفس بازالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده دوم مداومت بر ذکر
لسانی و قلبی و روحی و سرّی پس رسیدن بمشاهدات قد افلح من
تزکی اشارت با ولست و ذکر اسم ربه اشارت بدوم فصلی بسیوم
چون صلوة معراج مومن است و قرة عینی فی الصلوة اشارت بانیست
والله تعالی اعلم بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ابو عمرو بیای غایب خوانده
است و باقی قرا بتای خطاب خوانده اند معنی چنین باشد که شما کافران
بر گزینید زندگانی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت و وعظ و پند را قبول
نمیکنید قرآن و از اهل قرآن وَ الْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَّ اَبْقٰی و حال آنست که
آخرت بهتر است از دنیا و باقی تر و هر که مومن است این را بد اند بدانکه
حق سبحانه و تعالی بیان کرد بسبب کفر و حق را قبول نا کردن دوستی

دنیاست و حب جاه و سلطنت و حکومت و قال النبی صلی الله علیه وسلم
حب الدنیا راس کل خطیئة بسیار از امیران و دنیا داران باشند که
هرگز بو غط اهل حق نیایند بی غرض و بسیار فقیران صالح باشند که
هرگز ترک ندهند : عز و غنا و سلطنت سر بجا رب میکشد : فقر و فنا و
مسکنت کان سوی ما میکشد : إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى بدرستی که آنچه یاد کردیم درین سوره از وعده و وعید
و دلایل توحید و غیر آن باشنده است در کتابهای پیشینیان که آن
کتاب ابراهیم و موسی علیه السلام است بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ بدرستی که آمد ترا ای محمد سخن قیامت که
فرو پوشنده است مر همه چیزها را و بقول دیگر غاشیه نام قیامت است
یعنی نام دوزخست که فرو پوشنده است همه کافرانرا حق تعالی در قرآن
هزار جای قیامت را یاد کرده است تا بترسند وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
خَاشِعَةٌ رویها باشند دران روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت
عَامِلَةٌ کارکننده نَاصِبَةٌ رنج بیننده باشد در دوزخ کار ایشان
این باشد فرمایند بر صعود بغلها و زنجیرها برارند و چون برایند باز
بیندازندشان و صعود کوهیست از آتش دوزخ و ایشان کسانی باشند
که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما رضای حق تعالی نبوده باشد

تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً درآیند در آتشی که سخت گرم باشد در حدیث است که دوزخ
را هفت هزار سال تافتند تا سرخ شد و سه هزار سال دیگر تافتند تا سفید شد
هزار سال دیگر تافتند تا سیاه شد و اکنون همچنان سیاهست و ابو عمرو
و ابو بکر تُصلی بلفظ مجهول خوانده اند یعنی درآورده شود بآتشی که سخت
گرم باشد تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ آب داده شود در دوزخ از چشمه آب
گرم که گرمی وی بغایتی رسیده باشد که هیچ چیز از وی گرم تر نباشد لَيْسَ لَهُمْ
طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ نباشد مر آن دوزخیانرا در دوزخ خوردنی مگر خار
خشک زهردار و قیل ضریع درختیست در دوزخ زقوم است لَا يُسْمِنُ
وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ و سود ندارد و کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن
نفعی نباشد چون صفت دوزخیانرا یاد کرد صفت بهشتیانرا نیز یاد کرد
و گفت جل جلاله وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویها باشند دران روز تازه از
نعمت و از نعمت لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ از برای کوشیدن وی عمل
نیک کردن وی در دنیا خوشنود باشند از خدای تعالی یعنی بحکمهای
خدای تعالی راضی باشند و همچون ماه شب چهارده باشند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ
در بهشت بلند باشند لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً نشنوی دران بهشت سخن
بی معنی بیهوده و باطل در بهشت همه حکمت و حمد و ثنا گفتن شود فِيهَا
عَيْنٌ جَارِيَةٌ دران بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمها است

فربه نکند

روان بسیار است فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ و دران بهشت تختهای بلند
و آراسته باشد که از بالای آن تختها چیزی هفصد سال باید تا به پایان رسد
و در حدیث آمده است که انّ المتحابّين في الله لفي غرفة ينظر اليهم اهل الجنة
كما ينظر اهل الدنيا الى الكواكب في السماء یعنی کسانی که بیکدیگر دوستی دارند
از برای رضای خدای تعالی در دنیا هر آینه در جایها باشند که نظر کنند
بایشان اهل بهشت چنانکه ستارگان را در آسمان بینند و چون خواهند
بهشتیان تا بر بالای تختها بنشینند پست شود و باز بلند شود
وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و در بهشت کوزهای دسته نهاده پر از شراب بر
لبهای جویهای بهشت بشمار ستارگان از جواهر مختلفه بعضی از زر و
بعضی از نقره و غیر آن وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و نیم بالشها باشد انداخته شده
بپهلوی یکدیگر صف صف نهاده وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ و شادروانها
یعنی قالینها و بساطها باشد در بهشت گسترده شده و قیل نهالینها
محل انداخته شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسول
صلی الله علیه و سلم بیان کرد کافران گفتند که چون بر آیند بران
تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى
الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ آیا پس ننگرند بشتر انکه چگونه آفریده شده است
چون خواهند که سوار شوند پست شوند باز بلند شوند و چندین منفعتها

آفریده است

آفریده است حق سبحانه و تعالی در شتران وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ
و چرا نمی‌نگرند بآسمان که چگونه بلند شده است چون خیمه سبز آویخته بی ستون
و در وی عجایبهای بسیار آفریده وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و چرا
نمی‌نگرند بکوهها که چگونه استاده کرده شده است و چندین منفعتها
در کوهها نهاده شده است وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و چرا نمی‌نگرند
بزمین که چگونه پهن کرده شده است چندین هزار عجایبست که در وی آفریده
شده است آن خدایی که قادر است بر آفریدن این چیزها قادر است بر
آفریدن دوزخ و عذابهای وی و قادر است بر آفریدن بهشت و نعمتهای
وی چنانکه خبر کرد در اول این سوره جل جلاله فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ
پس تو ای محمد پند ده هر آینه تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ و نیستی تو
بران گماشته شده برین کافران تا ایشان را بستم فرمایی بایمان آوردن
و این ایت منسوخ است بآیت سیف یعنی اقتلوا المشرکین و قیل معنی
این آیت اینست که تو مجبور نیستی که راه راست را در ایشان خلق کنی و هدا کنی
إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ تو وعظ بگوی و پند بده تا گر سعادت مساعدت
کند خود را قبول کند تا گرای سعادتی برین داد که حق تعالی را قبول نکند
زهی بی سعادتی که محمد رسول الله پیش وی بفرستند و برانشاند و ایمان نیارد
بلکه دشمن گیردش «ای بسا دولت که آید گاه گاه» پیش بی دولت

بکردد او زراه ای بسا معشوق کاید ناشناخت پیش بدبختی
نداند عشق باخت این غلط کردیده را جمال ماست وین تقلب
قلب را سوء القضاست دیده دل هست بین الاصبعین
چون قلم در دست کاتب ای حسین جز نیاز و جز تضرع راه نیست
زین تقلب هم قلم آگاه نیست ای قلم بنگر که اجلالیستی
در میان اصبعین کیستی قال النبی صلی الله علیه وسلم قلوب العباد
بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء اِلَّا مَنْ تَوَلّٰی وَ کَفَرَ
فَیُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذَابَ الْاَکْبَرَ لیکن آنکسی که برگردد از ایمان وکافر شود
بس عذاب کند خدای تعالی ویرا عذاب بزرکتر یعنی در دنیا و آخرت
باین تقدیر استثنا استثنا منقطعه باشد واگر استثنا متصله باشد
دو معنی میگویند یکی آنکه تو پند دهی قوم خود را که سود دارد ایشانرا
مگر کسی که کافر شود که او را سود ندارد ولیکن معنی اینست که تو مسلط نیستی
بر گشتن ایشان مگر کسی که روی برگردانند از ایمان آوردن اِنَّ اِلَیْنَا
اِیَابَهُمْ بدرستی که بماست بازگشت ایشان ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ پس بر ماست
شمار کردن اعمال ایشان وجزا دادن ایشان و ما جزای کردها اعمال ایشان
دهیم تو ای محمد برسان بایشان شریعت را تا حجت باشد بر ایشان اَللّٰهُمَّ
ثبت قلوبنا علی دینک وعلی طاعتک یا مقلب القلوب والابصار بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْفَجْرِ بحرمت سفیده دم که وقت روشن شدن روزاست از میان
تاریکی شب واین دلیل است بزرگ وظاهر بر هستی حق سبحانه وتعالی
وبر قدرت وعلم وحشر ونشر وبقول عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
مراد ازین فجر نماز بامداد است وبقول بعضی مراد از فجر سفیده بامداد ذی
الحجه است وَلَیَالٍ عَشْرٍ وبحرمت شبهای ده یعنی دهه ماه ذی الحجه که دهه حاجیانست
وبقول بعضی ده اول ماه رمضانست وَالشَّفْعِ وبحرمت جفت یعنی
روز قربان وَالْوَتْرِ وبحرمت طاق وبقول بعضی مراد از شفع آفریده
شده است واز وتر آفریدکار است وغیر این نیز گفته اند امام حمزه و
کسایی بکسر واو خوانده اند وباقی قرا بفتح واو میخوانند وَاللَّیْلِ
اِذَا یَسْرِ وبحرمت شب چونکه رود یعنی رفته شود در روی وبقول
بعضی مراد ازین شب آن شبیست که حاجیان بمزدلفه روند وغیر آن نیز
گفته اند وجواب قسم محذوفست ای لیعذبنّ یعنی بحرمت این چیزها که
یاد کردیم هرآینه عذاب کرده شود کافرانرا هرآینه هرآینه هَلْ فِیْ
ذٰلِکَ قَسَمٌ لِّذِیْ حِجْرٍ هست درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگست
هر کسی را عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگست باین اشیا که
مظاهر عجایب قدرت وبدایع حکمتند واین عاقلان اولیاء الله اند
که دیده دل ایشان بنور الله منور است وبواطن اشیا پیش ایشان

اول م

انبیاو

مصور است مرنا شسته روی را بدین معنی بار نیست ∴ روی ناشسته
نه بیند روی حور ∴ لا صلوة کفت الا با لحضور ∴ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ
فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ ایا ندیدی که چه کرده است خدای تو بکافران پیشین
یعنی میدانی که چکونه هلاک کرد عاد یانرا که قوم هود بودند وایشانرا
ارم نام بود وایشان دو عاد بودند پسر عوض بن ارم بن سام بن
نوح بود و وی از قوم هود بود وعاد پسین را دو پسر بود نام یکی
شداد بود و نام دیگر شدید وایشان قوم هود وصالح بودند
وقیل ارم نام بستانی بود که شداد بنا کرده بود فعلی الاول ارم
عطف بیان وعلی الثانی المضاف محذوف ای بعاد صاحب ارم
اِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِی که آن ارم با ستونها وعمارتها لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا
فِی الْبِلَادِ که آفریده نشده است مانند آن در شهرها وقیل عادیان
دراز بالا بودند که قامت هریک صد کز بود شداد بن عاد را نهصد
سال عمر بود آن ملعون دعوای خدایی کرد وروی زمین را بکرفت
وبهشت ساخت در بیابان عدن در مدت سیصد سال جون تمام شد او
خواست که بالشکرهای خود در آید دران بهشت که مثل او کسی ندیده بود
وصفت آن در کتابها کرده شده است جون نزدیک رسید حق تع همکی ایشانرا
بیک آواز که از آسمان آمد هلاک کرد وَثَمُودَ ونه بینی وندانی که جکونه

هلاک

الجوب بالفتح الخرق والقطع

هلاک کرد خدای تع ثمود یانرا که قوم صالح بودند الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ
بِالْوَادِ آنانکه بریدند سنکها را و کوشکها و خانها ساختند از سنک
بریده در موضعی که آنرا وادی قری نام است دو هزار بار و هزار هفصد
کوشک کنده بودند کوه با طاقها ورواقها وبالاخانها کرده همه را
حق تع هلاک کرد جون اشتر صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ
ونه بینی وندانی که خدای تعالی با فرعون که میخها بود بقول عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما مراد از میخها آنست که لشکر بسیار داشت وایشانرا میخها بود
که مردمانرا جهار میخ کردندی و هلاک میکردند آنجنانکه علما روایت کرده اند
فرعون را خزینه داری بود خربیل نام که ایمان آورده بود بموسی علیه السلام
پنهان و از خویشان نزدیک فرعون بود و زن وی ماشطهٔ دختر فرعون
بود واین زن نیز ایمان آورده بود بموسی علیه السلام دختر فرعون
به پیش فرعون کفت فرعون آن زن را کفت که از اسلام برکرد برنکشت
آن زن را فرمود تا بجهار میخ دست و پای او را بر زمین دوختند وعروس
فرعون آسیه خاتون نیز ایمان آورده بود او را نیز بدین نوع عذاب کرد
او نیز از اسلام برنکشت الَّذِینَ طَغَوْا فِی الْبِلَادِ آنانکه بی فرمانی کردند حق تع
را در شهرها فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادَ وبسیار کردند تباهی در شهرها
یعنی کناه بسیار کردند فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ پس ریخت بر ایشان

خدای تو تازیانهٔ شکنجه را امام سدی گفت یعنی هر یکی را دیگر گونه عذاب
کرد عادیانرا بباد و ثمودیانرا بآواز و فرعونیانرا بغرق کردن در آب
إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه پروردگار تو بمرصاد است المرصاد راه و قیل
راه تنگ که گذر بروی باشد یعنی خدای تعالی می بیند و میداند و می شنود
هر چه بر خلق میرود و هر چه میکند بروی پوشیده نیست در دنیا کافرانرا
عذاب کند و در آخرت و هیچ چیز از وی پنهان نماند و قیل فرشتگان خدای تعالی
بر صراط اند با گذرها و ابنورها و بر پل صراط هفت جای پرسند اول توحید
دوم از نماز سیوم از زکوة چهارم از روزه پنجم از صلهٔ رحم ششم
از طهارت و ایمان و غسل و هفتم از حقهای مادر و پدر و خویشان چون
از همه فارغ شوند و جواب دهند بهشت روند و اگر نه بدوزخ افتند
نعوذ بالله من ذلک چون حال کافران گذشته یاد کرد و عذاب ایشانرا یاد
کرد از عادت ناپسندیدهٔ ایشان خبر کرد که در نعمتها شکر نگفتند و ایمان
نیاوردند و در بلاها صبر نکردند و باوجود آنکه حق تعالی داناست و بیناست
إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ اشارت بآنست که باز از حال کافران این امت
خبر کرد و گفت جل جلاله فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ اما آن کافر
معین یا همه کافرانرا بیازماید پروردگارش فَأَكْرَمَهُ پس نیکی
کندش بمال و فرزند وَنَعَّمَهُ و بناز و نعمت پرورش فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ

پس آن پروردگار من نیکویی کرد بمن عزت و حرمت خود باین بینند
که حق تعالی ویرا مال داد و خوش وقت کردش بنعمتها وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
و اما چون آزمایدش فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ کرد بروی روزیش را
فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ پس بگوید مرا خدای من خوار کرد کم شدن روزی را
چون سبب خواری خود داند و دارد مقصود کافران همین دنیاست عزت
و حرمت بکاله میدانند و خواری و مذلت بفقیری فاما مومن عزت و حرمت
بتوفیق ایمان و طاعت و تقوی و زهد می بیند و خواری و مذلت بمعصیت
و کفر و حرام می بیند حق سبحانه و تعالی فرمود إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و
اعلمکم و اغناکم و اتقویکم حق تعالی بر کافران این امت این اعتقاد را رد کرد
و گفت جل جلاله كَلَّا باز ایستید ای کافران ازین اعتقاد بد این چنان نیست که
ایشان این اعتقاد کرده اند بلکه چنین است بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ نیکویی نمیکنند
بر یتیمان و این دلیل بدبختی و کرامات ایشانست تا آخر همچنین بدان والله اعلم
کافران یتیمانرا میراث نمیدادند وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ و یکدیگررا
نمی فرمودند بطعام دادن گدای را و خود نمیدادند و گدایانرا محروم میگردانیدند
نیز وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا و میخوردند میراث را خوردنی فراخ
و بهین و حرام و هر چه می یافتند میخوردند گویا در دنیا حرام نیست مال خودرا
و مال دیگرانرا میخوردند و هیچ غم نمیخوردند و اندیشه نمیکنند کمتر از ستوران

نباشند ستور علف را بوی میکند آنجه مصلحت اوست و نافع اوست میخورد
دیکر را نمیخورد وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوست داشتن
بسیار حلال باشد یا حرام همه کرد میکنند از تکرمون تا تحبون بتاء خطاب
خوانده شده است و بیاء غیبت نیز خوانده شده است بدانکه بیشتر مردم
این زمانه میکویند که مارا کوشت فربه می باید کو باشد جه حلال وجه حرام و مال بسیار
می باید کو باشد جه حلال وجه حرام علی الخصوص شیخان و دانشمندان
خدای ناترس را اللهم اجعلنا من المتقین کَلَّا نه جنانست که شما میکویید
مال یتیم را می خورید و از حرام پرهیز نمیکنید باز ایستید ازین سخن و همچنین
میکنید اِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا جون کوفته شود زمین را کوفتنی و
جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی و در وی هیچ کوهی و بلندی نماند وَجَاءَ
رَبُّكَ و بیاید فرمان پروردکار تو یعنی زنده شوند و جزا داده شوند
وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و بیاید فرشتکان در حالتی که صف صف باشند
کرداکرد ادمیان و پریان را کرفته وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ و آورده شود
دوزخ را دران روز هفتاد هزار فرشته باشند و هر دوزخ را آوازی
و غریدنی باشد ابو سعید خدری روایت کرد که جون این آیت آمد وَجِيءَ
يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ تا آخر رنگ روی مصطفی صلی الله علیه وسلم متغیر شد که
هرکز جنان متغیر نشده بود امیر المومنین علی رضی الله عنه اورا در کنار کرفت

وکفت

یقول

وکفت یا رسول الله جه حالتست رسول صلی الله علیه وسلم این آیت را خواند
که جبرئیل آمد و خبر کرد از حال قیامت يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ دران روز پند
کیرد آدمی وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى و جه سود دارد دران روز پند کرفتن
جون در دنیا پند نکرفت و حق را قبول نکرد و ایمان نیاورد و کناه را ترک
نکرد يَوْمَئِذٍ الثانی بدل من الاول و هما بدل من اِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ و جواب
اذا دکت يَتَذَكَّرُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي بکوید بکوید کافر در قیامت
ای کاشکی من پیش فرستادمی در دنیا ایمان و طاعات را از برای
زندکانی آخرت فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ
أَحَدٌ بکسر ذال و ثا قراءتست یعنی یعذب و یوثق و بفتح هر دو قرا
ءت اول را معنی باشد که دران روز عذاب نکند جون عذاب کافر خدای تعالی
هیچکس را و بند نکند جون بند کردن کافر خدای تعالی هیچکس را بقراءت ثانی
معنی جنین باشد که عذاب کرده نشود جون عذاب کافر هیچکس را و بند نهاده
نشود جون بند کافر هیچکس را یعنی در قیامت عذاب کرده نشود مر کافر را
و بند نهاده نشود ویرا عذابی و بندی که در دنیا و آخرت همجون عذاب و بند
هیچکس نبوده باشد و نخواهد بود يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ
رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً کفته شود مر مومن را وقت مردن و قیل در وقت زنده شدن

بقیامت ای نفس آرمیده بایمان و طاعت باز گرد به پروردگار خود
یعنی برحمت او خشنود از خدای تع و خدای تع از تو خشنود و در بعضی
از تفاسیر آورده است که چون عبد الله بن عباس را رضی الله عنهما
در گور نهادند مرغی آمد سبز و در گور او در آمد و شنود آوازی که
یا ایتها النفس المطمئنة تا آخر فادخلی فی عبادی پس در آی میان
بندگان من وادخلی جنتی و در آی در بهشت جاودان من عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که چون مومن را اجل رسد دو فرشته
بیایند بر سر بالین وی نشینند و بگویند که ای جان آرمیده بحق ایمان
و طاعت بیرون آی بنعمت و آسایش که از تو خدای تعالی خشنود است
جان او بشادی بیرون آید و عالم از نور وی منور شود و فرشتگان از آسمان
نظاره کنند و درهای آسمان را بگشایند و این مومن را آمرزش خواهند
فرمان آید تا جان مومن حق سبحانه و تع را سجده کند فرمان شود میکائیل را
صلوات الرحمن علیه تا جان آن مومن را بنزدیک جانهای مومنان برد
و گور را بروی فراخ کرده شود تا راحت و آسایش بجان او رسد و اگر
چیزی قرآن خوانده باشد نور او آن گور را روشن گرداند و خوش بخسپد
چون کسی که عروس نو خواسته باشد اللهم ارزقنا و چون اجل کافر رسد دو فرشته

بیایند

بیایند بر سر بالین وی نشینند و بگویند ای نفس پلید بیرون آی از تن پلید
بعذاب دردناک خدای تعالی از تو خشنود نیست نعوذ بالله من ذلک
بسم الله الرحمن الرحیم لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ بعضی میگویند که کلمهٔ لا زاید است
و معنی چنین میشود که سوگند یاد میکنم باین شهر مکه یعنی بحرمت مکه و بعضی
میگویند که لا زاید نیست و معنی چنین است که لا نیست چنانکه کافران میگویند
ما را رنج و محنت نخواهد بود و اقسم بهذا البلد یعنی بحرمت مکه وَأَنتَ حِلٌّ
بِهَٰذَا الْبَلَدِ و حال اینست که تو حلالی درین شهر یعنی ترا رواست که درین محل
جنگ کنی بکافران و بکشی هر که را که خواهی از ایشان و غیر ترا این روا نیست
و ترا رواست که در یک ساعت از روز فتح مکه باشد وَوَالِدٍ بحرمت پدر وَمَا وَلَدَ
و بحرمت فرزند آنکه بزایند و مراد آدم است علیه السلام و فرزندان آدم
و بقول دیگر مراد ابراهیم است و فرزندان او و بقول دیگر هر فرزند و پدر که باشد
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستی که آفریدیم آدمی را در رنج و سختی یعنی
آفریدیم او را تا رنج دنیا و آخرت بکشد و قیل آفریدیم آدمی را راست بالا
مراد ازین انسان بقول بعضی همه آدمیان است و بقول دیگر آدم است و بقول امام
مقاتل مراد ازین انسان کافر معین است که در قریش مشهور بود بقوت و زور
و دشمن رسول بود صلی الله علیه و سلم نام او عمر کلده بوده است أَيَحْسَبُ
آیا پندارد کافر که کلده است أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ هرگز نشود بروی هیچ کس

قادر یعنی گمان می برد که خدای تعالی بر وی قادر نیست و ویرا هلاک نخواهد کرد
درین گمان بود که ویرا درد شکم پیدا شد و در خاک غلطیدن گرفت
و میگفت که مرا کشت خدای محمد یَقُولُ میگوید أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا
نیست کردم یعنی خرج کردم در دشمنی محمد مال بسیار و دروغ میگفت چون
وی فقیر بود حق تعالی بر وی رد کرد و گفت جل جلاله أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ
آیا گمان می برد این کافر که ندیده است ویرا هیچکس یعنی حق تعالی میداند که
وی دروغ میگوید و این کافر شرم نمیدارد از خدای تعالی و از خلق و بقول دیگر
مراد ازین انسان ابوجهل است لعنة الله علیه بعد ازین حق تعالی یاد کرد
دلیل بر قدرت خود بر این کافر و بر آنکه ویرا زنده کند و عذاب کند و این
دلیلست که در نفس آدمی کافر بود پس گفت جل جلاله أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ
آیا نیافریدیم مرین آدمی را دو چشم بینا وَلِسَانًا و زبان گویا وَشَفَتَيْنِ
و دو لب بر بالای دندانها وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم ویرا دو راه راه
نیکی و راه بدی و قیل دوستان ما در راه آن خدایی که قادر است بر آفریدن
این چیزها قادر است بر هر چیزی که خواهد و همه چیزها را داند پس حال این کافر را
داند و خرج کردن او و زنده کردن او و عذاب کردن او و این کافران از
عذاب آخرت غافل است و غم آن ندارد و نمیداند که چه راه دشوار در پیش دارد
و استعداد آن نمیکند حق تعالی از غفلت این انسان خبر کرد و گفت جل جلاله فَلَا

ویرا و در دشمنی رسول علیه الصلوة والسلام میداند و قادر است بر هلاک کردن

اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس هنوز آن کافر نگذشته است راه دشوار را که آن عقبه قیامت
و قیل پس او نگذشته است برنج و سختی از بلا و بقول کعب احبار آن عقبه صفت
درکه دوزخ است و بقول دیگر کوهیست در دوزخ نهاده شده است از موی باریکتر
و از شمشیر تیزتر و از آتش سوزانتر مسافت وی سه هزار ساله راهست
هزار سال بر آمدن و هزار سال همواری و هزار سال فرو آمدن و بر مومن
حقیقی چندانی نماید که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بعضی همچون برق بگذرند
و بعضی همچون باد و بعضی همچون اسب تیز دو و بعضی همچون پیاده روان و بعضی
غیر آن و بعضی در دوزخ افتند و نتوانند گذشت و بعضی دوان دوان و بقول
بعضی مراد ازین عقبه اعمال صالحه است بطریق استعاره مصرحه کردن اعمال صالحه را
تشبیه کرده است بگذشتن از عقبه پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکرد آن
کافر عملهای نیک را که سبب باشد آن مرخلاصی ویرا از دوزخ و آن عملهای صالحه
اینست که یاد کرد و گفت جل جلاله وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ و تو چه دانی یا محمد
چیست گذشتن این عقبه فَكُّ رَقَبَةٍ گشادن کردن از بندگی یعنی بنده
آزاد کردن است أَوْ إِطْعَامٌ یا دادن خوردنیست فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ
در روزی که در وی گرسنگی باشد يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بی پدری را که با وی خویشی
باشد یعنی با وی خویشاوند باشد أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا گدایی یا درویشی را
که بر خاک افتاده باشد نه از برای روی و ریا باشد ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

اقتحم العقبة

باز باشد ازان کسانی که ایمان آورده اند یعنی این آزاد کننده و طعام دهنده
از مومنان باشد نه از کافران وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و آن مومنان یکدیگر را
وصیت کننده باشند و صبر در بلاها و طاعتها بکنند وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ
وصیت کنند یکدیگر را برحم کردن بر خلق اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ایشانند که
یاران دست راست باشند یعنی نامهٔ ایشانرا روز قیامت در دست راست ایشان
نهند یا ایشانند که یمن و برکت باشد شان یعنی بهشتیان باشند نصیب
درویش درین آیت این باشد که این خصلتهارا بجد تمام بکنند یکی ایمانست و دوم
صبر کردن در طاعتها و سیوم وصیت کردن بصبر و وصیت کردن برحم
بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بندهٔ تمام یا مدد کردن در بهای او پنجم طعام دادن
مستحقان را برای رضای خدای تعالی و نشان نیک بختی این کارها باشد وَالَّذِينَ
كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ اَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ یعنی آنکسانی که نگرویده اند بآیتهای ما یعنی
به قرآن و به پیغامبران و دلایل توحید ایشانند جانب دست چپ یعنی شومی ایشان نامهای
ایشان بدست چپ دهند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشان باشد آتشی که نشسته
باشند همیشه دران آتش باشند القراءة موصدة بلا همزة و بالهمزة والله اعلم
بسم الله الرحمن الرحیم وَالشَّمْسِ بحرمت آفتاب وَضُحٰيهَا بحرمت
روشنایی آفتاب وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰيهَا و بحرمت ماه چون برآید در شب از
پس آفتاب و این در اول ماه باشد و در شرح کشاف سید یمنی آورده است که

قراء گفت که ماه نور را از آفتاب میگیرد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله
علیه گفته است که احتمال دارد که چنین باشد یقال فلان یتبع فلانا فی کذا اذا یأخذ
منه برین تقدیر معنی باشد بحرمت ماه چون نور گیرد از آفتاب و علماء علم
نجوم و هیئت را اینند که ماه نور را از آفتاب میگیرد بدانکه در نیمهٔ اول از
پس آفتاب ماه می باشد و در نیمهٔ آخر ماه در پیش آفتاب می باشد و این ظاهر است
که در نیمهٔ اول نور آینه ماه در طرف مغرب می باشد و نقصانش در طرف مشرق
می باشد و در نیمهٔ آخر بر عکس است همچنین هر طرف که مقابل آفتاب است نور از ان سوست
وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰيهَا و بحرمت روز چون که روشن کند آفتاب را لارتفاع النهار
یا روشن کند دنیا را از تاریکی وَاللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰيهَا و بحرمت شب چون که
بپوشد آفتاب را یا زمین را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنٰيهَا و بحرمت آسمان و بنا های
آسمان وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰيهَا و بحرمت زمین و گسترانیدن وی یعنی پهن
کردن وی وَنَفْسٍ وَمَا سَوّٰيهَا و بحرمت تن آدمی و راست کردن اعضای او
فَاَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوٰيهَا پس پیدا کرد حق تعالی وی را راه تقوی خدای و
ترسی و راه گناه و کافری و بدی را قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهَا بحرمت این چیزها که یاد
کرده شد نیکبخت شد کسی که حق تعالی پاک کرد از کفر و گناه وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا
بدرستی که زیان کار شد و هلاک شد کسی که نفس خود را پوشید بگناه و کفر و
عمل نکرد بآنچه فرموده شده بود از نیکیها و قیل هلاک شد کسی که وی را خدای تعالی

توفیق طاعت نداد اورا خوار و ذلیل کرد پس از انکه کافران نفس خودرا
بگناه و کفر پوشیدند و حق تعالی ایشانرا عذاب کرد خبر داد و گفت جل
جلاله كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا دروغ کوی داشتند رسول خدایرا که
آن صالح پیغمبر بود علیه الصلوة والسلام بسبب کفر و بی فرمانی إِذِ انْبَعَثَ
أَشْقَاهَا چونکه برخاست و شتافت بدبخت ترین ثمودیان که آن قدار
بن سالف بود یا مصدع دهر بود و کشته حضرت صالح را صلوات الله علیه
معجزهٔ او بود کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا پس گفت
وایشانرا پیغمبر خدای تعالی که صالح پیغمبر بود دور باشید از شتر مادهٔ خدای
تعالی و کشتن وی دور باشید از گرفتن آب وی یعنی بخش وی را تمام بر
وی دهید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا پس دروغ کوی داشتن ثمودیان صالح را
پس پی کردند اشتر وی را و کشتندش فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ
فَسَوَّاهَا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشانرا بسبب گناه ایشان و
برابر کرد همه را در هلاک کردن خرد و کلانرا بزمین برابر کردشان وَلَا
يَخَافُ عُقْبَاهَا و نترسید خدای تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچکس را
بخدای تعالی اعتراض نرسد که هرچه کند در ملک خود کند و قیل نترسید آن بدبخت
ترین ایشان پایان کار این را القراءة بالفاء ولا يخافوا بالواو و این قصه
گذشت در سورهٔ الحاقه بسم الله الرحمن الرحيم وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى بحرمت

شب چون که پوشد تاریکی وی عالم را وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى و بحرمت روز
چونکه روشن شود بدانکه روز و شب دو دلیل بزرگ‌اند خلق را
کاهی کم شود یکی و دیگر زیادت شود و از پی یکدیگر درآیند تا عالمیان
بدانند که ایشانرا خدایست دانا و قدیم و حکیم و کریم و رحیم تاریکی
برد و روشنایی را پیدا آرد و برعکس تا خلق را آسایش باشد وَمَا خَلَقَ
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى و بحرمت خدایی که آفرید نر و ماده را و قیل بحرمت آفریدن
نر و ماده و قیل عظیم است از دلائل توحید و اسلام نر و ماده در درون
شکم مادر هیچکس نتواند آفرید مگر خدای عظیم قادر حکیم که وی را شریک
و انباز نیست که اگر باشد عاجز و ضعیف و با عیب و معیوب و عاجز خدایی را نشاید
إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى بدرستی که کوشش شما هرآینه پراکنده است بعضی دنیا
میطلبند و بعضی آخرت و بعضی هر دو و بعضی رضای تعالی مولی یعنی عمل مؤمن
از برای بهشت است و عمل کافر از برای دوزخ این آیت در حق ابوبکر صدیق
رضی الله عنه نازل شده است بحکم بلال را خرید از خواجهٔ کافرش ببهای
گران و آزاد کردش و آنچنان بود که ابوبکر در خانهٔ این کافر میگذشت آوازی
شنید که کسی احد احد میگفت این کافر را طلب کرد و گفت کیست که احد احد
میگوید گفت غلام منست که بمحمد ایمان آورده است در آفتاب خوابانیده‌ام
وی را خار بر سینه نهاده‌ام و سنگ بر بالای او نهاده‌ام تا باشد که از ایمان

برگردد واو برنمیگردد ابو بکر بهای گران داد واورا خرید وازاد
کرد وجماعت دیگر را که نیز کافران عذاب میکردند از برای اسلام
آوردند خرید وآزاد کرد این آیت درحق او نازل شد فَأَمَّا مَنْ
أَعْطَىٰ فاما هرکه بداد مال خودرا از برای رضای حق تعالی ومومنان را
خلاص کرد وَاتَّقَىٰ واز خدای تعالی ترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ وراست
گوی داشت خدای تعالی را ورسول ورا به نیکوترین چیزی یعنی بهشت که
هست یا بگفتن لا اله الا الله فَسَنُيَسِّرُهُ آسان کنیم ویرا لِلْيُسْرَىٰ هر آسان تر را
یعنی راه بهشت را آسان کنیم بر وی وتوفیق طاعت دهیمش چنانکه
ابو بکر را توفیق دادیم وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ واما آنکسی که بخیلی کرد ومال خود را نداد
ودر رضای خدای خرج نکرد وَاسْتَغْنَىٰ وبی نیاز داشت خود را از حق تعالی
ونیازمندی نکرد وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ودروغ گوی داشت به بهشت فَسَنُيَسِّرُهُ
بس هر آینه آسان کنیم ویرا لِلْعُسْرَىٰ هر دشوارتر را یعنی راه دوزخ را آسان
کنیم بر وی چنانکه این کافران بلال را عذاب میکردند تا از اسلام برگردد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ
مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ وسود نداشت اورا مال وی إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ هر آینه
بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هرکه خواهد ایمان آرد وتوفیق
دهیمش وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ بدرستی که ماراست این جهان وآن
جهان هرکه از ما آنچه طلبد بدهیم چنانکه ابو بکر را دادیمش هم دنیا وعقبی

هر آینه ما

چون هلاک شود [illegible] در دوزخ افتد و دوزخ [illegible] چه سود دارد اورا مال وی

مرر

پدر و مادر و پسران و دختران او هم ایمان آوردند هیچکس را از
صحابه این دولت دست نداد فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ بس بیم کردیم وترسانیدیم
شمارا از آتش که زبانه می زند بزرگست هربار که زبانه زند کافر را دویست ساله
راه براندازد وزنجیرها وغلها در گردن وی باشد وفرشتگان عذاب
بر سر وی می زنند تا در آتش افتد لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ
وَتَوَلَّىٰ در نیاید دران آتش زبانه زننده مگر کافر بدبخت که دروغ گوی
داشته باشد خدای تعالی را وروی گردانیده باشد از ایمان وحق را قبول
نکرده باشد الاشقی بمعنی الشقی باشد وهر مومن عاصی را خدای تعالی بیامرزد
یا در درکه دیگر از دوزخ بگشایند درارند عاصی را بمقدار گناهش
بدارد وآخرش بیرون آید ومرجیه گویند مومن در دوزخ در نیاید وتمسک
باین آیت میکنند وجواب انست که مراد ازین آیت آتش مخصوص است
یعنی آتش ومرجیه طایفه اند میگویند با وجود ایمان گناه بنده را زیان
نمیدارد وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ وهر آینه دور کرده
شود این آتش که یاد کردیم از پرهیزکاری که میدهد مال خود را در کارهای خیر
وپاک میدارد خود را وتن خود را از کفر وحرام همچون ابو بکر رضی الله عنه
الاتقی بمعنی اتقی وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ ونیست هرکسی را نزد این اتقی
نعمتی که اورا جزا باید داد یعنی ابو بکر که منت کسی را از مومنان از کافران

خرید آزاد کردشان از برای رضای حق تعالی بود نه از برای چیزی را
الا ابتغاء وجه ربه الاعلی یعنی نکرد ابو بکر این کارهای خیر را مگر از برای
خشنودی پروردگار خود که برتر است از همه بقهر و استیلا و بمکان
ولسوف یرضی هر آینه ابو بکر خشنود شود به در آمدن بهشت از خدای
تعالی درین سوره از فضل ابو بکر رضی الله عنه معلوم می شود وای بر رافضی
باد که ابو بکر و عمر و عثمان را رضی الله عنهم دشمن میدارد و وای بر خارجی
باد که شاه مردان امیر المومنین علی را رضی الله عنه دشمن میدارد و بدانکه
این کارها و خصلتهای نیک در چهار کس بوده است و در بسیاری از مومنان
بوده است و خواهد بود اللهم اجعلنا منهم بسم الله الرحمن الرحیم
والضحی و بحرمت چاشتگاه و قیل بحرمت آن چاشتگاه که حق تعالی سخن گفت
بموسی علیه السلام واللیل اذا سجی و بحرمت شب معراج مصطفی صلی الله علیه و سلم
ما ودعک ربک وما قلی که بنگذاشت حق تعالی ترا و دشمن نگرفت ترا
سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه پیش جهودان کس فرستادند که
وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان هست یا نی که در میان کسی پیدا شده است
محمد نام و دعوی پیغمبری میکند و وصف وی را بیان کردند جهودان گفتند که
وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شده است و این مرد را که دعوی پیغمبری
میکند از سه چیز پرسید یکی از اصحاب کهف دوم از ذو القرنین سیوم

از روح

از روح اگر روح را بیان نکند و این دو را بیان کند پس او فرستیده تا
بوبینم که راستست یا دروغ کفار مکه از رسول صلی الله علیه و سلم ازین سه
چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم و ان شاء الله نگفت بقول جبرئیل
نوزده روز نیامد بقول کلبی و بقول دیگر تا پانزده روز و بقول ضحاک
با چهل روز جبرئیل نیامد و بقول دیگر بیست و پنج روز کافران مکه گفتند
خدای محمد محمد را گذاشت و دشمن گرفت بعده حق تعالی این سوره را فرستاد
و سوگند یاد کرد بان چیزها که محمد را فرو نگذاشتیم و دشمن نگرفتیم بدانکه
هر جایی که سوگند بغیر حق تعالی یاد کرده شود نزدیک بعضی کلمه رب مقدر است
بحرمت رب الضحی و رب اللیل و بعضی بزرگان گفته اند که احتیاج بتقدیر
کردن نیست از بهر آنکه این سوگند است بصفات عظام حق سبحانه و تعالی یعنی
سوگند است بصفات آفریدن حق تعالی مخلوقات عظام را و این سوگند پیش
عشاق خوشتر است از هر چه باشد همچون سوگند محبوب و معشوق پیش عاشق
و محب که بگوید بحرمت مومن من و بحرمت کوی من و بحرمت روی من
عاشق داند لذت این سخن را ع هم روت خوش هم موت خوش هم پیچ زلف و هم قفا
هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوش هم جفا ع عاشق داند زبان عاشق
ای دوست تو نیستی چه دانی ع گو سائه سامری چه داند ع رمز ارنی و لن ترانی
مسکین کسی که از حرارت عشق نصیبی ندارد و محروم از آتش عشق چو بو لهب ندیدم

ولَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى وهرآینه آن جهان ترا ای محمد ازین
جهان بهترست یعنی ما ترا دشمن نگرفتیم و نگذاشتیم ترا درین جهان
و دران جهان و آخرت ترا بهترست ازین دنیا که آنجا وصال دائمی و تجلی
ذاتی خواهد بود دست داد وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى وهرآینه
بدهد ترا خدای تو پس راضی شوی و آن دیدار او باشد و شفاعت امت
سَيْرٌ فِي اللهِ غیر متناهیست محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صمدی
بعمر ابدی هرچند که این غیر متناهی بود فاما در مقام شهود مع تفاوت
درجات معهود وی راضی باشد رسول گفت صلی الله علیه وسلم تا یکی از امتان
من در دوزخ باقیست من راضی نشوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است
امید بسیارست ازین آیت نصیب عاشق اینست که رضای محبوب جوید اگرچه
طلب او را نهایت نباشد هر دو عالم بعاشق عرضه کند التفات بآن نکند
ریگ ز آب سیر شد من نشدم زهی زهی ⁂ لایق این کمان من نیست درین جهان زهی
کوه کمینه لقمه ام بحر کمینه جرعه ام ⁂ من چه نهنگم ای خدا باز نما من زهی
عبد الله بن عباس گفت رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
من از خدای پرسیدم که وکاشکی نپرسیدمی گفتم یارب ابراهیم را صلوات
الرحمن علیه خلت دادی و موسی را صلوات الله علیه کلام دادی بی واسطه شنوانیدی
و سلیمان را صلوات الله علیه ملک عظیم دادی مرا چه دادی این سوره الم نشرح در

بیان عطاها که حق تعالی داده بود بمصطفی صلی الله علیه وسلم أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا
فَآوَى انیافت ترا خدای تعالی ترا بی پدر و مادر پس جای داد ترا در پیش
عم تو ابو طالب پدر رسول صلی الله علیه وسلم که مرد و او در شکم مادر بود
و مادرش که مرد و او دو ساله بود و جدش عبد المطلب که مرد او هشت ساله بود
و قیل ترا در یتیم یافتیم پس در گوشها و دلها جای دادیم و بدوستی تو عالم
بیافرید وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى و یافت ترا گمراه چیزی که نمیدانستی
آنچه حالی میدانی یعنی تو پیغمبر نبودی و قرآن و عرفان نبود ترا پس راه
نمود به پیغمبری و قرآن و عرفان و قیل در خوردی راه گم کرده بودی
و در کوههای مکه مانده بودی ابو جهل ترا گرفت و آورد بعم او که ابو طالب
بود داد وشی و قیل در سفر شام راه گم کرده بود و قیل که از کافران جدا
شده بود و ابلیس مهار شتر او را گرفت و از راه دور انداخته بود جبرئیل
علیه السلام ابلیس را به پر خود بزد و بولایت حبشه رسول را صلی الله علیه
وسلم بکاروان رسانید و قیل معنی ضالا ای محبا یعنی یافت ترا
دوست خود را نمودت بمعرفت ذات و صفات خود وَوَجَدَكَ عَائِلًا
فَأَغْنَى و یافت ترا فقیر پس توانگر کرد بمال خدیجه رضی الله عنها و بغنیمتها فَأَمَّا
الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ اما یتیم را قهر مکن و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم را نواختی
حال یتیمان چه باشد وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ اما خواهنده را بانگ برمزن و چیزی

بوی بده اگرچه اندک باشد و بخوبی جوابش بگوی و از فقر خود
بار مکن وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما نیکیهای خدای تعالی بر تو که سخن
گوی و خبر کن از آنها و شکر گوی و این نیکیها که بر تو کرده است و آن
پیغمبری و قرآنست و غیر آن و این نعمتها که بتو دادیم بهیچ کس ندادیم
نصیب درویش اینست که از حال پیش یاد کند فقیر بود غنی شد جاهل بود عالم
و عارف شد و یتیم بود یعنی کس نداشت که تربیت کندش در دین استاد
و شیخ را گماشت حق تعالی تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد تا فرمان
برداری شیخ و استاد کرد و اگر انقیاد نکردی از سعادت ابدیه محروم
بودی نعوذ بالله من ذلک ، خدمت اکسیر کن مس وار تو ، جو ریش میکشش
ای دل از دلدار تو ، عیب کم گو بندهٔ الله را ، متهم کم کن بدزدی شاه را
بس و ایما این نعمتها را یاد کند ، ای شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو
والحمد لله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ
صَدْرَكَ آیا روشن نکردیم مر ترا سینهٔ ترا یعنی کردیم روشن دل ترا
بایمان و حکمت و پیغامبری و این قول امام مقاتل است و بقول امام کلبی گشاده
کردن سینهٔ او چنان بود که چون رسول الله صلی الله علیه و سلم سه ساله بود و در
پیش دایهٔ خود حلیمه می بود و بصحرا رفته بود با بچگان قبیله جبرئیل و میکائیل آمدند
و رسول الله صلی الله علیه و سلم بر گرفتند و بیک طرف بردند و دل او را بیرون

اوردند

آوردند و در طشت زرین با آب زمزم شستند و خون بسته از دل او بگرفتند
و بیرون انداختند و گفتند این بخش و بهرهٔ دیو است و هیچ زحمتی از آن بر رسول الله
نرسید و در پشت شکم او مالیدند همچنانکه بود شد وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ
الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ و نهادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بار گرانرا که گران
کرده بود پشت ترا الانقاض گران کردن چنانکه از بار گران پشت
کسی دوتاه شود از غم نیز دوتاه می شود و میگویند که بر دل من از اندوه بار گران
پشت من دوتاه شده است و هر کسی چیزی گفته اند بعضی گویند این بار گران
غم امت بود که دور کردند از او وعدهٔ شفاعت کردند و بعضی گویند جفای
کافران بود و این فقیر میگوید که روا باشد این بار گران درد نایافت
بود چنانکه ابن فارض میگوید ، وحزنی ما یعقوب بث اقله ، وکل بلاء ایوب
بعض بلیتی ، و برداشتن این غم آن باشد مقصود دست دهد و هجران بوصال
مبدل گردد چنانکه هم این فارض میگوید ، سقتنی حمیا الحب راحة مقلتی
وکاسی محیا من عن الحسن جلت ، مصطفی چون از همه رد ساختی ، خویش را
از کوه می انداختی ، تا بگفتی جبرئیل هین مکن ، که ترا بس دولتست از امر کن
همچنین می بود تا کشف حجیب ، تا بیابد آن گهر را خود ز جیب ، عاشق و معشوق
عشقش بر دوام ، در دو عالم بهره مند و نیکنام ، وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ
و برداشتیم و بلند کردیم مر ترا یاد کردن هر جا که حق تعالی را یاد کنند ترا نیز یاد کنند

در بانگ نماز و خطبها و در کلمهٔ توحید لا اله الا الله محمد رسول الله و در دنیا
و در آخرت شرف دادیم ترا که هیچکس را نداديم كنتم خير امة اخرجت
للناس در حق تو و امت تو کفیم سلام على خاتم الانبياء و سلام على سيد
الاصفياء ❊ محمد که عالم پر از نام اوست ❊ سجود ملایک ز اکرام اوست
محب مساکین و محبوب حق ❊ که از شرم روی تو گل در عرق ❊ طفیل وجودش
زمین و زمان ❊ منور ز رویش مکین و مکان ❊ غلام تو شاهان روی زمین
تو بابی نوایان امت قرین ❊ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
هرآینه با دشواری آسانیست هرآینه بآن دشواری آسانی دیگر است
چون این آیت بیامد جبرئیل بر رسول صلی الله علیه و سلم بیامد و گفت که بشارت
و شمار اکه یکی دشواری را دو آسانی است هر کرا از مومنان دشواری پیش آید
صبر کنند و طاعت را نگذارند این دشواری را بآسانی بدل کنند در دنیا
بدادن نعمت و در آخرت بدادن جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از
فراق وصال بود ❊ نه نومید نباشی که ترا یار براند ❊ گرت امروز براند نه که
فردات نخواند ❊ بامید وصالت میدهم جان ❊ و گرنه طاقت هجران که دارد
اذا ضاقت بك البلوى ففكر في الم نشرح ❊ فعسر بين يسرين اذا فكرتها فافرح
صحت و نعمت بود به بیماری و بفقر رفت چون صبر کنی باز صحت و نعمت
بیاید پس یکی عسر را دو یسر بود فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون پرداختی فَانْصَبْ

رنجه شوید بدعا یعنی بعد از نماز نیاز پیش آر و لقای حق تعالی در دنیا و
آخرت از حق تعالی طلب چون پنج نماز بگذارد دعا نکند نماز او را بر
روی او باز زنند وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ و به پروردگار خود خواهان
نمای تضرع و زاری کن و لقای او را طلب کن که مقصود از طاعت
اینست ❊ بنده دایم خلعت او دار جوست ❊ خلعت عاشق همه دیدار اوست
عاشق عشق خدا آنگاه مزد ❊ جبرئیل موتمن آنگاه درد ❊ و امام شمس العارفین
سجاوندی رحمه الله علیه گفته است که بنده باید که مزد نطلبد مسئلهٔ شرعیه است
غلام از برای خواجه کار کند مزد طلبد بی معنی باشد دولت و سعادت در عبادت است
بندگی کسب است آید در عمل ❊ بندگی کن تا شوی عاشق اجل ❊ بنده آزادی طمع
دارد ز حد ❊ عاشق آزادی نجوید تا ابد ❊ تو بندگی چو گدایان بشرط
مزد مکن ❊ که دوست خود روش بنده پروری داند ❊ اللهم ارزقنا
جنک بسم الله الرحمن الرحيم وَالتِّينِ بحرمت انجير
وَالزَّيْتُونِ و بحرمت زیتون که از وی روغن زیتون می زاید و قیل
مراد دو کوهست در شام یکی را طور سینا گویند و یکی را طور زیتا گویند در آن
دو کوه انجیر و زیتون بسیار می باشد وَطُورِ سِينِينَ و بحرمت کوه بابرکت
یعنی کوه حق تعالی که بموسی علیه السلام در آن کوه سخن گفت وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ
و بحرمت این شهر راست و استوار و قیل بی بیم یعنی مکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ

رنجه

بدرستی که آدمی را آفریدیم فِی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ درنیکوترین صورتی و
ترین بالا التقویم راست گردانیدن مصدر است بجای اسم یعنی نیکوترین قامتی
و میان تی هیچ حیوانی را حق تعه بدین صورت نیافرید و هیچ چیز را آن جمال ندا
که آدمی را داد پس خبر کرد آدمی بدین خوبی و صورت نماند و گفت جل جلاله
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ پس باز گردانیدیم آدمی را بفروترین فرو
تران چون بی ایمان بمیرند بقعر دوزخ رسانیم إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ مگر آنکسانی که ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند که ایشانرا در دوزخ
نیاریم فَلَهُمْ پس مر ایشانرا باشد أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مزد بی پایان بریده شده
و کم شده یعنی مزد ایشانرا بدهیم و بهشت در آریم ایشانرا که هرگز به پایان
نرسد و بقول دیگر معنی این باشد که پس باز گردانیدیم آدمی را بفروترین حالتی
یعنی به پیری رسانیدیم اورا و ضعف شد و عقل او نقصان یافت و جمال او کم شد
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات مگر آنکسانی که ایمان آوردند و عمل نیک
کردند فلهم پس مر ایشانرا باشد اجر غیر ممنون مزد بی پایان فعلی الاول
الاستثناء متصل و علی الثانی منقطع فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ پس چه ترا
بران داشت ای کافر که دروغ گوی میداری بقیامت فما یکذبک فما یجعلک
یا انسان کاذب بالبعث لان کل مکذوب کافر مالست آلة بعد پس بعد از بیان
حجج ساطعه و براهین قاطعه و احوال عجیبه که بر تو گذشت از اول حال تو که نبودی
پیدا شدی و آب منی بودی و علقه و مضغه و طفل و جوان و پیر بالدین
بروز حساب و جزا بقیامت و قیل دروغ میداری ترا بقیامت ای محمد
و ما بمعنی من باشد پس از بعد بیان و حجت و برهان أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ
آینست خدای تعه داورترین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهند
ران یعنی کافران و مؤمنان و بر همه چیزها حاکمست انتقام از دشمنان بکشد
و دوستانرا عزیز میدارد در دو جهان پس ای محمد هر چند ترا دشمنان ج
گویند غم مخور که حاکم مطلق هم این دشمنان بکشند و دوستان همچون ماهند ؛
بدر بر صدر فلک شد شب روان ؛ شیر را نگذارد از بانگ سگان ؛ طاغیان همچون
سگان بر بدر تو ؛ بانگ می آرند سوی صدر تو ؛ این سگان کر وند امر و انصتوا
از سفه عوعو کنان بر بدر تو ؛ هر کر بر بکر تو وارد دل کرد ؛ گردنش من
میزنم تو شاد رو ؛ اللهم اجعلنا من اولیائک بسم الله الرحمن الرحیم
اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ یعنی بخوان ای محمد قرآنرا بنام پروردگار خود یعنی بسم الله
الرحمن الرحیم بگوی چون قرآن بخوانی بقول ابن عباس و عایشه صدیقه و مجاهد
و عطا و حسن بصری رضی الله عنهم اول سوره که آمد اقرأ بود و بقول امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه الحمد لله رب العالمین آمد و بقول بعضی یا ایها المدثر آمد اول عایشه
رضی الله عنها میگوید که اول چیزی که بر رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شد خوابهای
راست بود هر چه بخواب دیدی بوی رسیدی همچنانکه دیده بود و بعد از ان خلوت

را دوست داشتی و توشه بگرفتی و بکوه حرا رفتی و در نمازی که آنجا بست
می بودی تنها تا روزی که شنید یا محمد و هیچکس را ندید بار دیگر نیز شنود
یا محمد و هیچکس را ندید بار چهارم بار شنید که یا محمد و شخصی دید چون ماه
روشن بر تخت زر نشسته و تاجی از نور بر سر نهاده و حله سبز
پوشیده بر صورت آدمی دید مصطفی صلی الله علیه و سلم بترسید و خواست
که خود را از کوه اندازد آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل و تو پیغامبر آخر الزمانی
مترس و او را در کنار گرفت و گفت بخوان گفت من خواننده نیستم تا سه بار
همچنین باز گفت بگوی اقرأ باسم ربک الذی خلق رسول صلی الله علیه و سلم
بخانه باز گشت و دل او می لرزید گفت زملونی و دثرونی ردی او را بپوشیدند
تا ترس از دل او برفت گفت ای خدیجه من می ترسم که دیوانه نشوم گفت
مترس که بر ضعیفان رحم میکنی و مهمان را نیک میداری و خویشان را عزیز
میداری و ورد مارا در کارها یاری میدهی تو هرگز دیوانه نشوی پس
خدیجه رسول را صلی الله علیه و سلم پیش ورقه ابن نوفل برد و او پسر عم خدیجه
بود و وی بدین عیسی در آمده بود و خطی عبری نوشتی خدیجه گفت ای
پسر عم از برادر زاده خود محمد بشنو که چه میگوید رسول صلی الله علیه و سلم آنچه
دیده بود گفت ورقه گفت این جبرئیل امین طاوس اکبر است بر پیغمبران بیاید گفت
ای محمد مبارک باد که ما عزیز شدیم که هرگز خوار نگردیم شاد باش و این بار

نگریزی هرچه گوید یاد گیر و پیش من بگوی باز جبرئیل علیه السلام آمد و رسول
صلی الله علیه و سلم نگریخت و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق جبرئیل پای خود
بر زمین زد چشمه آب روان پیدا شد طهارت ساخت و رسول صلی الله
علیه و سلم بیاموخت رسول صلی الله علیه و سلم باز بورقه گفت ورقه گفت
ترا فرمودند که کسی را با ایمان دعوت کنی گفت نی ورقه گفت اگر می فرمودندی
من بتو ایمان می آوردم گفت ای فرزند اگر زنده بودی دران وقت که ترا
از شهر بیرون کنند من ترا مدد و نصرت بسیار کردمی بعده ورقه فوت
کرد رسول گفت صلی الله علیه و سلم من ویرا در خواب دیدم که جامهای سفید
داشت یعنی بهشتی بود و این تصدیق ویرا قبول کردند والله اعلم خَلَقَ
الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفریدیمه آدمیان را از خون بسته اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ
بخوان ای محمد و حال آنکه خدای تو کریم است که کرم او را نهایت نیست الَّذِي
عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آن خدایی که بیاموزانید خط نوشتن را بقلم و علم خط بزرگست
که دنیا و دین باو تعلق دارد که اگر خط نبودی فرزند آدم نظام
نیافتی عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموزانید جنس آدمی را آنچه نمی دانست
و قیل مراد از انسان آدم است یعنی آدم را آموزانید الله تعالی همه اسمارا او
چیزهایی که نمیدانست و قیل مراد محمد است صلی الله علیه و سلم که بی خط کفایت علوم
اولین و آخرین او را آموزانید که بدانکه گفته اند این سوره متاخر است

بمد تی از اینجا که کَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی حقا که جنس آدمی هر آینه در
گذرد از حد و قیل ابو جهل هر آینه در میگذرد از حد در گناه کردن و در
بیفرمانی کردن از خودی خود اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی که بیند خود را بی نیاز
و توانگر اِنَّ اِلٰی رَبِّكَ الرُّجْعٰی بدرستی که بازگشت همه بخدای تعالی است
بمال و بی جاه و عاجز و فقیر شده و محتاج گشته یعنی ابن معاذ گفت
طغیان دو است طغیان علم و طغیان مال آنست متکبر شود از علم زهد
و عبادت باز ماند اَرَاَیْتَ الَّذِیْ یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا صَلّٰی ا دیدی تو ای محمد
آنکس را که باز میداشت بنده را چون نماز میکرد و نماز کننده محمد بود
صلی الله علیه و سلم باز دارنده ابو جهل بود علیه اللعنه این ملعون سوگند
خورده بود که اگر محمد را بینم که نماز میکند و خدای را سجده میکند پای
بر گردن او نهم و او را هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند و رسول را صلی الله علیه
و سلم ازین حال آگاه کردند رسول صلی الله علیه و سلم گفت او هیچ نتواند کرد اگر
او بمن نزدیک آید فرشتگان لخت لخت کنندش بعده رسول صلی الله علیه
و سلم روزی نماز میگذارد آن ملعون قصد رسول کرد چون نزدیک او
رسید بگریخت و باز پس شد کافران گفتند این چه شد که باز گشتی گفت
میان من و محمد خندقی پر آتش پیدا شد و اژدهای قصد من کرد که اگر نمی
گریختم می سوختم پس این آیت آمد که اَرَاَیْتَ الَّذِیْ یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا صَلّٰی

یعنی

یعنی ای محمد دیدی و دانستی که ترا چون نگاه داشتم از دشمن تو که قصد
کردند چون دانستی خبر کن از آن حال و مترس باز فرمود جل جلاله اَرَاَیْتَ
اِنْ كَانَ عَلَی الْهُدٰی اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰی ا دیدی تو ای محمد و دانستی که
این دشمن تو که ترا منع میکرد از نماز اگر بر راه راست باشد چه درجه و ثواب
باشد او را در بهشت و چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود جل جلاله
اَرَاَیْتَ اِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰی ا دیدی و دانستی که اگر این دشمن تو دروغ
گوی میدارد ترا و روی از حق بگرداند و ایمان نیارد چه عذاب باشد
ویرا در دنیا و عقبی چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباش فرمود
جل جلاله اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی ا ندانست این دشمن ملعون تو که خدای
تعالی می بیند و می داند حال ورا و جزای او را خواهد داد عبد الله بن عباس
گفت رضی الله عنهما چون رسول را صلی الله علیه و سلم او را ترسانید از عذاب
خدای تعالی و بانگ بروی زد آن ملعون گفت مرا از خدای خود می ترسانی
چندان لشکر آرم از مکه از سواره و پیاده که مکه پر شود و هیچ مجلس را این مقدار
نباشد از لشکر و مجلس چون مجلس من نیست این آیت آمد كَلَّا لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ
یعنی حقا که اگر باز نگردد و ازین کار لَنَسْفَعًا بگیریم بِالنَّاصِیَةِ نَاصِیَةٍ کَاذِبَةٍ
موی پیشانی او را بخواری و بر زمین زنیم او را آن موی پیشانی دروغ گوی
خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْیَدْعُ نَادِیَهٗ پس گو تا بخواند ابو جهل قوم خود را و لشکر

سنذع

خود را الزبانیة بدرستی که بخوانیم ما زبانیه دوزخ را یعنی فرشتگان
عذاب را کلا نه چنانست که او میگوید لا تطعه فرمان برداری مکن
او را واسجد سجده کن واقترب ونزدیکی جوی برحمت من نصیب
واغلظ حقانی وآمر معروف وناهی منکر انیست که در کار خود استوار
باشد واز دشمن نترسد تا حق تعالی ناصر او باشد چنانکه مصطفی بود صلی الله علیه
وسلم وعاشق وی میفرماید ٭ بدر بر صدر فلک شد شب روان ٭ شیر را انگذار
از بانگ سگان ٭ طاغیان همچون سگان بر بدر تو ٭ بانگ می آرند سوی صدر تو
کارها دی این بود تا مادی ٭ نام آخر زمان ارشادی هین وان کن
ای امام المتقین ٭ این خیال اندیشگان با یقین ٭ هرکه در مکر تو دارد
دل گرو ٭ گردنش را من زنم تو شاد رو ٭ آن چراغ او به پیش صرصرم ٭
خود چه باشد ای مهین پیغمبرم ٭ اللهم اجعلنا من التابعین للنبی الامی محمد
صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم
انا انزلناه فی لیلة القدر بدرستی که فرستادیم قرآن را در شب اندازه کردن
یعنی در شبی که حق سبحانه وتعالی در وی تقدیر کند هرچه دران سال خواهد بود
جبرئیل همه قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ یکبار آورد تا بیت العزة که آسمان
چهارم است بعد ازان در بیست وسه سال بنجا بنجا بدنیا آورد برسول صلی الله علیه وسلم
وما ادریک ما لیلة القدر وتو چه دانی که ای محمد که چیست شب قدر لیلة القدر

خیر من الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه که درین هزار ماه که همه روز
روزه دارد وهمه شب بیدار دارد ونماز گذارد واین شب در ماه رمضانست
وهر سال باشد وبیشتر علما برانند که در دهه آخر باشد در طاقهای این ماه
باشد ودر نیمه ماه نیز احتمال دارد که باشد واین همه ماه رمضان احتمال
دارد که باشد در جفت وطاق وبعضی میگویند که در شب بیست وهفتم باشد
وهر که نماز شام ونماز خفتن را بجماعت بگذارد از شب قدر نصیبی یافته باشد
وحکمت در پنهان داشتن شب قدر اینست که شبهای طاق چند ار بسیار رعایت کنی
تا بثواب بسیار برسی ٭ خواهی که بمال ودولت گردد بدر ٭ در بند طمع مباش
در جستن صدر ٭ از کس تو مرنج وهم مرنجان کس را ٭ هر مه همه روزه دار ودران
هر شب شب قدر تنزل الملائکة والروح فیها وجبرئیل دران شب باذن
ربهم بامر پروردگار خود از وقت فرو رفتن آفتاب تا برآمدن صبح
من کل امر از برای هر کار نیک وبد تا سال دیگر سلام هی یعنی همه آن شب خیر
باشد وسلامت وشیطان دران شب هیچ کاری نتواند کرد وقیل بسیار گویند
فرشتگان بهر مومن ومومنه که بیدار باشند فرشتگان بروی گذر کنند
وسلام گویند بروی حتی مطلع الفجر آن شب سلام باشد تا طلوع شدن صبح وروشنی
روز قال النبی صلی الله علیه وسلم من قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم
من ذنبه وما تاخر عایشه رضی الله عنها از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که اگر

فرود می آیند فرشتگان

من شب قدر را دریابم چه دعا کنم رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند بگوی
اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی اللهم ارزقنا ثواب هذه اللیلة وتوفنی
مسلما والحقنی بالصالحین در تنبیه الغافلین آورده است که چون شب قدر
شود الله تعالی جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بزمین و علم سبز
باشد با او و آن علم را بربام کعبه بنهند و فرشتگان در زمین پراکنده شوند
و سلام گویند هر مومنی را که بیدار شود استاده یا نشسته باشد در نماز یا در
ذکر و مومنان را دریابند و بدعای ایشان آمین گویند تا صبح بدمد جبرئیل
علیه السلام ندا کند یا معشر الملائکة الرحیل یعنی ای فرشتگان باز گردید
باسمان فرشتگان بگویند ای جبرئیل حق سبحانه و تعالی چه کرد بمومنان محمدی
جبرئیل گوید حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت برایشان نظر کرد و گناهان ایشان را
عفو کرد و بیامرزید مگر چهار طایفه را که نیامرزید یکی مدمن خمر را یعنی شراب
خوار را و عاق را یعنی مادر و پدر آزار را و قاطع رحم را یعنی کسی که بخویشان خود
نه پیوندد و حق خویشی بجای نیارد و مشاحن یعنی کینه دار را که سخن نگوید
به برادر مسلمان در خبر چنین است که این چهار طایفه را نیامرزد دیگر همه را بیامرزد
ای مسلمان ازین چهار چیز توبه کن تا از فضیلت شب قدر بی نصیب نمانی
در تفسیر ابو سعید حنفی آورده است که هر که در شب قدر دو رکعت نماز گذارد و نافله
در هر رکعتی فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله احد بخواند و چون سلام بدهد هفتاد

بار استغفر الله بگوید از جای برنخیزد تا بر وی و بر مادر و پدر وی رحمت کرده شود
و حق سبحانه و تعالی فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان عمل وی نویسند
تا سال دیگر بر وی گناه ننویسند از برای وی در بهشت درختان بنشانند
و کوشکها بنا کنند والله تعالی اعلم پس باید که در ماه رمضان این دو رکعت را
نماز را بعد از وتر بگذاری در هر شب بامید شب قدر تا باشد که باین ثواب
مشرف شوی و ایضا بعد از تراویح دو رکعت نماز باید گذارد و در هر
رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد سه بار چنان باشد که قرآن را دو بار ختم
کرده باشی ثواب قل هو الله احد برابر بخش قرآنست اللهم ارزقنا فضلک برحمتک
یا ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه اهل کتاب یعنی ترسایان
و جهودان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن رسول صلی
الله علیه وسلم بیرون آمد از قولهای خود برگشتند بعضی ایمان آوردند
و بعضی ایمان نیاوردند حق تعالی از حال ایشان خبر داد و گفت جل جلاله
لَمْ یَکُنِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا نبودند آنانکه ایمان نیاوردند و کافر شدند
مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ از اهل کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند
و ترسایانکه اهل انجیلند وَالْمُشْرِکِیْنَ و بت پرستان و انباز گویندگان
مر خدای را مُنْفَکِّیْنَ جدا شوندگان یعنی همه اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان
محمد است صلی الله علیه وسلم حتی حَتّٰی تَاْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ تا غایتی که اتفاق بود ایشان

بار

کرآمد بایشان گواه راست پیدا رَسُولٌ مِنَ اللّهِ وآن محمد رسول الله بود
صلی الله علیه وسلم بود و معجزات بسیار آورد و یکی از معجزات او آن بود که
همه فصحا و بلغای عالم عاجز شدن از آوردن یک سوره مثل او و حق سبحانه
وتعالی ازین خبر کرد و گفت جل جلاله يَتْلُوا میخواند رسول صلی الله علیه
وسلم برایشان صُحُفاً کراسها یعنی کاغذهای نوشته مُطَهَّرَةً پاکیزه کرده
شده از باطل و لهو و لعو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته بود می خواند
بی آنکه خط و حرف شناسد فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ دران کاغذها نوشته
شده است دروی قرآن و حکمتها نوشته بود باز بیان کرد حق تعالی جل جلاله
که اختلاف بعد از آمدن رسول صلی الله علیه وسلم بود از برای حسد و هوای
نفس بود پس گفت جل جلاله وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و پراکنده
نشده اند آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهودان و ترسایان در دین
خود متفرق نشدند و برنگشتند از بودن دین محمد و آمدن محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر از پس آمدن حجت پیدا
در دین حق ایشان و درین آیت توبیخ است و سرزنش کردن مر جهودان را
و ترسایان را که ایشان ایمان نیاوردند با وجود آنکه ایشان از اهل کتاب
بودند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ و فرموده
نشده اند این اهل کتاب درین توریت و انجیل مگر بدین تا که بندگی کنند مر الله را

بی آمرش بکفر و بازگشتگان از کفر بمحمد صلی الله علیه وسلم وَيُقِيمُوا الصَّلَوٰةَ
و بپای دارند نماز را وَيُؤْتُوا الزَّكَوٰةَ و بدهند زکوة را وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ
و این دین و ملت راستست و در قرآن نیز فرموده شده است پس معلوم شد که
ایمان نیاوردند بدین اسلام از جهت سروری کردن بود در میان کافران
حسد بردند بر قرآن و بر پیغمبر و متابعت نکردند نصیب تو اینست که حق را قبول
کنی و حسد نبری با اهل حق و انکار ایشان نکنی چون فعل بد ترا با تو بگویند
پس حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بدرستی که آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از جهودان و ترسایان
وَالْمُشْرِكِينَ و از بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخند خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشنده گان در دوزخ نعوذ بالله من ذلک أُولَٰئِكَ هُمْ
شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشانند آفریدگان از خوکان و خرسان و گاوان و خران
و از همه آفریدگان بدترند بعده حال دوستان را بیان کرد و گفت جل
جلاله إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
آنانکه گرویدند و کارهای نیکو کردند ایشان بهترین خلقان خدایند این
آیت دلیلست برآنکه مومنان صالح را عزت بسیارست نزد حق سبحانه و تعالی
برترند از عرش و کرسی و خلا ساکنان مقعد صدق خدا خلق اطفال اند
جز مست از خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا مثل اینست که پیغمبران آدمیان

و دانسته شد و درین [illegible] است [illegible]

افضلند از رسول ملائکه و رسولان ملائکه افضلند از عامهٔ آدمیان و مومنان
صالح افضلند از عامهٔ ملائکه دلیل برین اینست که جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ
عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزای ایشان پاداشتشان نزد پروردگار
شان بهشتهای مقیم و دایمی است که میرود در زیر درختان جویها از آب
و شیر و عسل و شراب و این جویها بر روی زمین بهشت کرد و بی مغاکی
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید باشنده کان دران بهشت یا همیشه رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ خشنود باشد حق سبحانه و تعالی ازین مومنان و این
مومنان نیز خشنود باشند از الله تعالی ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ این همه مر کسی را
باشد که از خدای تعالی بترسد و از گناه باز استد شیخ ذو النون مصری گفت
رحمة الله علیه رضای بنده از خدای تعالی آن باشد که راضی بود بهر چه
بوی برسد از نعمت و بلا و مصیبت او درین آیت دلیلست که ترس از خدای
بهترین همه طاعتها و عبادتهاست اللهم ارزقنا بسم الله الرحمن الرحیم
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی یعنی
سخت جنبانیده شود که در روی زمین هیچ عمارتی و کوهی نماند و بالا
و پستیها هموار شود و صورت زمین را بدل کنند لقوله تعالی يَوْمَ تُبَدَّلُ
الارض غیر الارض در خبر است که زمینی همچون نقره آفریده شود و قیل این زلزله
دو بار باشد یکی دران وقت که خلق را زنده کنند و قیل این زلزله در اول
باشد و بس و قیل در دوم باشد و بس و اختیار صاحب کشاف اینست و آخر جَتِ
الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین بارهای خود را یعنی آنچه در زمین باشد
از مرده کان و گنجها همه را بیرون آرد تا بر روی زمین افتند وَقَالَ
الْإِنْسَانُ و بگوید کافر که منکر قیامتست مَا لَهَا چه بوده است این
زمین را که همچنین سخت می جنبد و اما مومن که معتقد قیامتست بگوید هٰذَا مَا
وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ یعنی این قیامتست که وعده کرده بود خدای تعالی
آمدن وی را و راست گفتند پیغمبران و صاحب کشاف در کشاف آورده است
و قیل از انسان جنس انسان مراد است يَوْمَئِذٍ دران وقت که این جنبش شود
تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا سخن کند و خبر دهد زمین از آگاهیهای خود یومئذ بدل
من اذا و العامل فیهما تحدث اخبارها و المفعول الاول لتحدث محذوف
ای تحدث الارض الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین خلق را خبر کند از هر چه
بروی کرده اند از نیکی و بدی بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا سخن گوید بسبب آنکه
خدای تعالی فرماید زمین را تا خبر کند که فلان کس بر من نماز گذارد و روزه
داشت و کارهای نیک کرد و فلان کس بر من خون ناحق کرد و زنا کرد
و بدیها کرد و همهٔ اعضا گواهی دهند و زمین نیز گواهی دهد بفرمان خدای تعالی
این را منکر مباش کسی که از عرش تا بفرش فرمان پذیرند اگر عقل تو بدان نارسد
پی می نبرد و مولانا جلال الدین رومی خبر میدهد ؎ نیستی گر هست مخفی از خرد

هستی بچون خود کی پی برد ❁ با در ابی چشم اگر بینش نداد ❁ فرق چون میکرد
اندر قوم عاد ❁ آتش نمرود را گر چشم نیست ❁ با خلیلش چون ترحم کردنیست
گر نبودی نیل را از نور دید ❁ از چه قبطی را ز سبطی میکزید ❁ گر نه کوه و سنگ
با دیدار شد ❁ پس چرا داود را او یار شد ❁ این زمین را گر نبودی چشم جان
از چه قارون را فرو برد آنچنان ❁ گر نبودی چشم دل حنانه را ❁ چون بدیدی
چشم آن فرزانه را ❁ در قیامت این زمین بر نیک و بد ❁ کی ز نا دیده
گواهیها دهد ❁ تا بدانی که حکیم است و خبیر ❁ مصلح امراض درمان ناپذیر ❁
يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ دران روز باز گردانند
مومنان را از حسابگاه پراکندگان تا نموده شوند جزای کار کردارهای خود را
این آیت را دو معنی گفته اند اول آنکه مراد میان را پس از حسابگاه
باز گردانند بهشتیان را ببهشت با رویهای تابان و خوشحالان و دوزخیان را
گردانند بدوزخ سیاه رویان با غلها و زنجیرها تا در دوزخ جزای
کردارهای خود را نموده شود و دوم آنکه باز گردانند از گورها تا جای حساب
نموده شود جزای کردارهای خود فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ پس هر که کند
اندازهٔ مورچهٔ خردی یا اندازهٔ ذره که از روزن در میان شعاع آفتاب
دیده شود از نیکی جزای او را بیند وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و هر که کند
اندازهٔ ذره از بدی جزای او را بیند و فی فضل للعالم بالله و العارف

المخصوص

المخصوص بعنایت الباری خواجه محمد بخاری گفت ذره از عمل خیر ضایع نیست
پس گناهی چرا و ذره از عمل شر ضایع نی پس دلیری چرا بعضی گویند اگر کافر
اندازهٔ ذره نیکی کند جزای آنرا در دنیا بیند در تن خود و فرزندان خود و
تا چون بمیرد ویرا هیچ نیکی نباشد و مؤمن که اندازهٔ ذره بدی کند عقوبت
آن در دنیا بوی برسد در تن وی رنجی و بلایی و بیماری یا در مال وی یا در
فرزندان وی نقصان پیدا شود و تا چون بمیرد ویرا هیچ گناهی نباشد
تا بقیامت هیچ عذابی نکنندش نصیب مومن اینست که دایما نیکی کند اگر بدی
کند بتوبه و استغفار عذر آنرا بخواهد اللهم اجعلنا من الصالحين
بسم الله الرحمن الرحيم وَالْعَادِيَاتِ بجهت اسپان دونده ضَبْحًا دم میزنند
دم زدنی یا در حالت دم زدن ایشان دم زدنی فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا پس
بجهت اسپانی که میدوند بر سنگ از سنگ آتش بیرون می آید بسمهاشان
چون بر زمین سنگ ریزه دوند در شب فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا پس بجهت اسپانی
که غارت کنند در وقت صبحدم فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا پس بر انگیزید بسمهای خود
گرد را فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا پس در میان جمع شوند در آن جای دویدن یعنی
حمله کنند در جنگ و خود را در میان لشکر دشمن اندازند إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستی که آدمی و قیل کافر لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ مر پروردگار خود را ناسپاس است
یعنی شکر ناگوینده است نعمت حق تعالی را و قیل بخیل است و قیل کنود

کسی است که تنها بخورد و بنده خود را گرسنه دارد و عطای خود را باز دارد
وَاِنَّهُ عَلٰی ذٰلِکَ لَشَهِیْدٌ و بدرستی که این آدمی هر آینه گواه است بر این که
وی کنود است وَاِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ و بدرستی که این آدمی از بهر دوستی
مال هر آینه سخت است یعنی بخیل است مال بسیار جمع میکند و زکوة نمیدهد
و از صحبت اهل الله گریزان است مقصود وی جز دنیا نیست و هرگز دوستی
نمیکند با دوستان حق تعالی نصیب تو اینست که با دوستان حق سبحانه
و تعالی دوستی کنی و از برای مال و جاه دشمنی نکنی تا از انوار بواطن
ایشان محروم نمانی ❁ همچو جغدان دشمن بازان شدند ❁ لاجرم وا مانده
ویران شدند ❁ میکنند از غایت جهل و عمی ❁ قصد آزار عزیزان خدا
با سلیمان خو کن ای خفاش رد ❁ تا که در ظلمت نمانی تا ابد ❁ کور مرغانیم
نا شناختیم ❁ کان سلیمان را دمی نشناختیم ❁ آن سلیمان پیش جمله حاضر است
لیک غیرت چشم بند ساحر است ❁ اَفَلَا یَعْلَمُ آیا پس نداند این آدمی
اِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُوْرِ چون زیر و زبر کرده شود و شورانیده شود آنچه
در گورهاست یعنی چون زنده کرده شود در روز قیامت روح را
و استخوانهای پوسیده راجع کرده شود و در این آیت دلیل است که حشر
اجساد حق است وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُوْرِ و جدا کرده شود آنچه در سینههاست
یعنی آنچه در دلهاست از کفر و ایمان و نفاق پیدا کرده شود و جزای آن داده شود

اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَخَبِیْرٌ بدرستی که پروردگار ایشان در آن روز
آگاه باشد و بداند کردارهای ایشانرا و دهد جزای آنرا بایشان اللهم
لا تخزنا یوم القیمة برحمتک یا ارحم الراحمین بسم الله الرحمن الرحیم
اَلْقَارِعَةُ روز قیامت که کوبنده است دلها را بترس و اندوه مَا الْقَارِعَةُ
چیست این کوبنده یعنی چیز بزرگست وَمَا اَدْرٰکَ مَا الْقَارِعَةُ و چه دانا
گردترا یعنی چه دانی تو که چیست این کوبنده یَوْمَ یَکُوْنُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ
کوبنده است گردن کشانرا و کافرانرا و منکرانرا در روزی که باشند
مردمان در ان روز همچون پروانهٔ ضعیف پراکندهٔ بی خبر در مانده و قیل همچون
ملخ پیادهٔ انبوه بعضی بر بعضی سوار گشته از جهت ضعف در آمیخته و ضعیف شده
وَتَکُوْنُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ و باشند کوهها همچون پشم رنگین الْمَنْفُوْشِ از هم باز کرده
شده یعنی کوههای با این بزرگی و مردمان با این قوت و مال و عزت از هیبت
همچنین می شوند بیان حال مردم کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس هر کرا
گران شود مَوَازِیْنُهُ برکشیدههای وی جمع موزون باشد یا ترازوهای
وی جمع میزان باشد فَهُوَ فِیْ عِیْشَةٍ رَّاضِیَةٍ پس وی در زندگانی باشد پسندیده
یعنی در بهشت باشد وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهُ و هر کرا سبک باشد برکشیدههای وی
یا ترازوی وی فَاُمُّهُ هَاوِیَةٌ پس جای در وی هاویه یعنی جای باشش وی
دوزخ باشد و افتد الهوی فرود آمدن از بالا وَمَا اَدْرٰکَ مَا هِیَهْ و چه دانا کرد

چیست این دوزخ بیان کرد و گفت نَارٌ حَامِيَةٌ یعنی آتشیست سوزان
نعوذ بالله من ذلک اللهم احفظنا بسم الله الرحمن الرحیم أَلْهَاكُمُ
التَّكَاثُرُ یعنی مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری مال و فرزندان
و جمع کردن آن مشغول کرد شما را از طاعتهای حق تعالی حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ
تا مُردید و بگورستان رسیدید این آیت در حق جهودان فرود آمد نصیب
مؤمن اینست که بسیار بدنیا مشغول نکند و بتوبه و استغفار روی آرد
كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ حقا که زود باشد که بدانید که در چه غلط بوده اید در وقت
مردن بدانید ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا زود باشد که بدانید که در گور
چون عذاب گور بچشید بدانید که در چه غلط کار بوده اید و چه غافل
بوده اید از برای آخرت خود هیچ غم نداری و از برای آغل و کهدان
چندان غم بخوری که از برای گور و قیامت از ده بخش آن یکی برای
آخرت غم نخوری الهی از خواب غفلت ما را بیداری ده و از مستی شهوت
ما را هشیاری بخش و فهم بازی كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ حقا که اگر بدانید دانستن
یقین که شما را چه حال خواهد بود پس از مردن مشغول بآخرت شوید و غم
دنیا نخورید جواب او مقدر است باز فرموده لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ هرآینه ببینید
دوزخ را هرآینه هرآینه باز تاکید کرد و گفت جل جلاله ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ
الْيَقِينِ هرآینه ببینید دوزخ را هرآینه هرآینه دیدن بچشم اینجا علم الیقین

داری

داری فردای قیامت عین الیقین شود سود ندارد چون طاعت نکرده
باشد ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ پس هرآینه پرسیده شوند هرآینه
هرآینه دران روز قیامت از نعمت خدای تعالی که داده بود بشما
در دنیا بکجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید شکر آن کردید یا نی ای شکر نعمتهای
تو چند انکه نعمتهای تو الهی ما را از خواب غفلت بیدار گردان و از اسراف کردن نعمت
و از عذاب قیامت نگاه دار ما را و همه اهل ایمان را آمین بسم الله الرحمن الرحیم
وَالْعَصْرِ بحرمت روزگار و قیل بحرمت شب و روز و قیل بحرمت نماز دیگر إِنَّ
الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ هرآینه همه آدمیان هرآینه در زیان کار رسید إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
مگر آنکسانی که گرویدن وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای نیک کردند وَتَوَاصَوْا
بِالْحَقِّ و یکدیگر را در کارهای حق وصیت کردند یعنی خود کار کردند و دیگر
را وصیت کردند و فرمودند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را بصبر فرمودند
در بلاها و طاعتها نصیب تو اینست که خود را از زیان ابدی نگاه داری و علمهای
نیک بکنی و دیگرا از ابدان بداری و امر معروف و نهی منکر بکنی تا سود عقبی
و دنیا حاصل کنی و بهترین علمهای نیک دوستی از برای رضای خدای تعالی کردن
است بجا آری موسی با وجود کمال نبوت دوستان حق را می طلبید
از کلیم حق بیاموز ای کریم ❊ بین چه میگوید ز مشتاقی کلیم ❊ با چنین جاه و چنین
پیغمبری ❊ طالب خضرم ز خود بینی بری ❊ میروم تا مجمع البحرین من ❊ تا شوم مصحوب

سلطان زمن سال و مه رفتم سفر از عشق او بیخبر از راه و حیران در آن
تو مبین این پایها را بر زمین زانکه بر دل میرود عاشق یقین بسم الله الرحمن
الرحیم وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر بدگویی و بر هر عیب کننده را در پیش
رو لُمَزَةٍ و مر هر بدگویی و غیبت کننده را در پس و بقول دیگر ویل وادی است
در دوزخ پر کرده از ریم و زرداب دوزخیانکه از تنهای دوزخیان
رفته باشد و دوزخیان بترسند ازان و این وادی جای بدگویان است
و غیبت کنندگان باشد و این سوره در حق کافری فرود آمد که
رسول صلی الله علیه و سلم و مومنان را غیبت کردی در پس و پیش ایشان
بدگفتی نصیب تو اینست که زبان خود را از بدگفتن مسلمانان نگاه داری
و خدای تع را حاضر و ناظر دانی و هیچ کس را نگنی الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ
آنکه گرد کرد مال را و شمار کردش و آماده کردش از برای حوادث
روزگار و زکوة نداد يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ گمان می برد که مال وی جاوید
کرده اند در دنیا كَلَّا نه چنانست که گمان می برد بلکه وی بمیرد و مال ویرا
از عذاب قیامت هیچ سود ندارد لَيُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود این
غیبت کننده هر آینه هر آینه فِي الْحُطَمَةِ در حطمه یعنی در دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ
مَا الْحُطَمَةُ و چه دانی تو ای محمد که چیست حطمه هر آینه هر آینه این حطمه درکه ایست
در دوزخ هر چه در وی اندازند بشکنندش نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ

عَلَى الْأَفْئِدَةِ این حطمه آتش خدای تعالی است که بر افروخته شده است که
بقهر و غضب آن آتش پر شود بر سر و بر دلها إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بدرستی که
آن آتش دوزخ برین دوزخیان دربسته باشد همیشه که هرگز از وی خلاص
نیابند نعوذ بالله من ذلک فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ای انهم کائنون فی عمد ممددة یعنی
باشند این دوزخیان بر دارهای بزرگ شیخ شده از آتش و باشد
در گردنهای ایشان زنجیرها این قول ابن عباس رضی الله عنهما و بقول دیگر
درهای دوزخ را از پس بندند بر ستونهای آتشین و استوار کنندش تا ایشان
نومید شوند از بیرون آمدن نصیب تو اینست که از گفتن مسلمانان و هجو
کردن و عیب کردن توبه کنی و از گرد کردن مال و زکوة نادادن توبه
کنی و زبان را بتلاوت قرآن و ذکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب
دوزخ خلاص یابی انشاء الله رب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی تو ای محمد كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ چگونه کرد خدای
تو بیاران پیل یعنی دانستی که چگونه هلاک کردن آن لشکر را که با ایشان
پیل بود بقول امام مقاتل یک پیل بود و بقول ضحاک هشت پیل بود و پیل
بزرگتر را نام محمود بود از برای این اصحاب پیل گفته اند و اضافت پیلی
کرده اند هلاک کردن این لشکر دران سال بود که رسول صلی الله علیه و سلم از مادر
بوجود آمد و قیل بیشتر بود به بیست سال و قیل به بیست و سه سال و قیل به بیشتر

به جهل سال أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ آیا نگردانید کید ایشانرا یعنی مکر ایشانرا
ناچیز و باطل کرد و مکر ایشان آن بود که خانهٔ کعبه را خراب کنند ایشانرا خدای تعالی
خراب کرد وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ و فرستاد بر ایشان حق تعالی
مرغانی که ابابیل گویند گله گله و قیل کلهای مرغان از سر ایشان همچون سر مرغ بود
و کف ایشان همچون کف سگ همه سیاه و قیل همه سفید و قیل همه سبز بودند
تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ می انداختند مرغان بران لشکر سنگهای پخته شده
باتش یعنی خشت پخته و قیل من سجیل یعنی از آسمان اول فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ
مَأْكُولٍ پس گردانید حق تعالی آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده
یعنی ناچیز کردشان همچون برگ کشت که آن ستوران بخورند و بخرند و زیر
پای ایشان ناچیز شوند سبب نزول این سوره آن بود که نجاشی که پادشاه ترسایان
بود و در صنعای یمن کلیسا ساخته بود یعنی مسجد ترسایان ساخت که مثل
او کسی ندیده بود و فرمود که مردم را بخانهٔ کعبه نروند و باین خانهٔ
من ساخته ام بروند و حج گذارند شبی آتشی افتاد و آن خانهٔ ترسایان را
بسوخت و ویرا گفتند که این کعبهٔ ترا مردم عرب سوخته اند از قهر خانهٔ
کعبه آن کافر سوگند خورد که خانهٔ کعبه را ویران کنم یکی از امرای خود را که
ابرهه نام بود با لشکر بسیار فرستاد و با ایشان پیلی بود محمود نام پیش رو
لشکر او را ساختند بولایت عرب رسید و ملک عرب با لشکر ایشان

جنگ کردند ایشان لشکر عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند و فرمودند تا
آن پیل را می کشند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مالهای عرب را غارت
کردند و از آن جد رسول عبد المطلب را دویست اشتر گرفتند عبد المطلب پیش
ابرهه رفت ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام ویرا
ابرهه گفت کجا آمدی گفت پیش شما از برای اشتران خود آمده که لشکریان شما
گرفته اند ابرهه گفت مرا از تو خوش آمد چرا درخواست نکردی کعبه را که فخر عرب
با وست تا من باز گشتمی اشتر از ابا و دادند عبد المطلب گفت این خانهٔ کعبه را
خداوندی هست که او را نگاه می دارد مرا با آن چکار عبد المطلب بمکه آمد و مردمانرا
فرمود تا گریختند و بکوهها درآمدند او ماند و یک کسی دیگر عبد المطلب حلقهٔ
در کعبه را گرفت و گفت یا رب لا ارجو لهم سواکا فامنع منهم حماکا
ان عدو البیت من عاداکا امنعهم ان یخربوا قراکا یعنی ای پروردگار
من امید ندارم از هیچکس مگر از تو باز دار این لشکر را از آن تست
و دشمن کعبه دشمن تست ابرهه لشکر را آراست و طرف خانهٔ کعبه روان شد تا
بحرم رسیدند بدانکه گرداگرد کعبه یک روزه و دو روزه راه حرم گویند یعنی
حرام است کشتن صید را و بریدن درخت ازو تا رسیدند بخانهٔ کعبه پیش
رو ایشان آن پیل بود ملک گفت آن پیل را ای محمود این حرم کعبه است سجده کن
خدای تعالی را و باز گرد در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هر چند بر سر او زدند

در حرم نیامد و عبد المطلب دعا میکرد و دست در حلقهٔ کعبه زده بود که ناگاه
از غیب لشکر مرغان پیدا شدند مانند فراشترک در منقار هر یکی سنگی از
پسک خردتر و از نخود کلانتر و بر هر سنگ نام آن شخصی که میرسید با او نوشته
بود از کلاه آهنین میگذشت و مردم را و اسب را هلاک میکرد و همه لشکر
هلاک شدند مگر آن پیل که خدای تعالی را سجده کرده بود آن سنگها را می انداختند
یک لشکری گریخت و پیش نجاشی رفت و خبر لشکر را با وی گفت یک مرغ بر سر او
ایستاده بود چون خبر را تمام کرد سنگ بر سر او زد و افتاد و مرد نصیب مؤمن
ازین قصه اینست که با دوستان حق تعه دشمنی نکند و بر بندگان حق تعالی
مکر نکند و خود را مانند صالحان نکند تا مرید خود سازد و ایشانرا از ولی
حق نگرداند بتواضع دروغ و جامهٔ سالوس و حطامیه و بلغمیه نگردد و زود
زود به تیر خذلان مردود خلقان شود و خوف آن باشد که از دنیا بی
ایمان رود نعوذ بالله من ذلک صد هزاران شهر را خصم شهان ه
سرنگون کرد است ای بدگمان ه خشم مردان خشک گرداند سحاب ه
خشم دلها کرد عالم را خراب ه اضعف مرغان ابابیل است کو ه پیل را بدرید
بندر در فو ه بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه در کشاف و کواشی
آورده است که در مصحف ابی کعب رضی الله عنه الم ترکیف و لایلاف را
یکسوره داشته است و بسم الله نوشته نشده است در میان ایشان و امیر المؤمنین

علی

علی رضی الله عنه هر دو را در یک رکعت نماز شام خوانده است و معنی چنین باشد
که هلاک کرد حق تعه اصحاب فیل را پس کرد ایشانرا ناچیز همچون برگ کشت خورده
شده لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ از بهر سزاواری داوند قبیلهٔ قریش که اهل مکه اند
إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ از برای ملازمت کردن و خوی کردن
ایشان دو سفر را یک زمستان به یمن و دیگر تابستان به شام در هر سالی
دو بار سفر کردندی و استعداد کردندی در مکه از خوردنی و پوشیدنی
بیاوردندی چندانی که کفایت کردی ایشانرا حق تعالی منت می نهد بر ایشان که لشکر
دشمن ترا هلاک کردیم و بمرغانی آسمانی تا عزت کعبه و عزت شما همچنانها
بپاید اگر دو هیچکس قصد ایشان نکند اذا کان الامر کذلک فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ
هَذَا الْبَيْتِ چونکه چنین است پس بندگی کنید قریشان یعنی اهل مکه خداوند
این خانه را الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ آن خدایی که شمارا خوردنی داد از پس
گرسنگی وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ و ایمن گردانید شمارا از ترس در همه سفرها
شمارا عزیز میدارند خلق و شمارا ضرری نمیرسانند تا شما طعامها و نعمتها بیابید
و بخورید و از هیچکس ترس نباشد شمارا نه از عرب و نه از عجم شما می باید که
کافر نشوید و بندگی حضرت حق تعه بکنید و بت پرستی نکنید این همه عزت
شما و کعبه بسبب رسول ماست صلی الله علیه و سلم که در میان شما پیدا شد ما بعلم
قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او جای او را نگاه داشتیم از دشمن حج

او پیدا شد بطریق اولی که او را وپی روان او را نگاه داریم نصیب درویش
اینست که دوستان حق تعه را خدمت کند تا برکت ایشان تا برکت
ایشان در امان ماند از بلا و شر دین و دنیا چون دانستی که برکت
دوست دشمن را از همه شرها باز میدارد و از دوست خود و پی روان
اگر بلا را بگرداند در دنیا و در عقبی و از کرم او هیچ دور نباشد ؛
سرمه کن تو خاک هر بگزیده را ؛ که بسوزد هم بسازد دیده را ؛ کحل دیده
ساز خاک دیده را ؛ تا ببینداری سر او باش را ؛ که ازین شاگردی فن زین
افتقار ؛ سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار ؛ بس برو خاموش باش
از انقیاد ؛ ورنه گرچه مستعد و قابلی ؛ مست گردی تو ز لاف کاملی ؛
هم ز استعداد وامانی اگر ؛ برکشی از استاد و شیخ خویش سر ؛ همان و مانی
ترک حسد کن با شهان ؛ ورنه ابلیسی شوی اندر جهان ؛ شیخ اگر زهری خورد
شهدی شود ؛ تو اگر شهدی خوری زهری شود کو بدل گشت و بدل
شد کار او ؛ لطف گشت و نور شد هر کار او ؛ اللهم ارزقنا حبک و حب من
حبک و معنی این سوره را نیز غیر این گفته اند والله اعلم بالصواب
بسم الله الرحمن الرحیم أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ آیا ندیدی تو
ای محمد آنکسی را که دروغ گوی میدارد در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد
روز قیامت که مردم زنده می شوند از برای حساب و جزا دادن روز قیامت

در تفسیر عیانی آورده است که نیمهٔ این سوره در حق ابو جهل بود عادت آن ملعون
این بود که کسی که بیمار شدی بر سر بالین او نشستی و گفتی که مرا وصیت کن
و چیزی بمن ده مال یتیم را گرفتی و اگر از وی طلب کردی آن یتیم را سخت
گفتی و بزدی بس در حق وی این آیت آمد فَذَٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ در کواشی
آورده است که این جواب سوال مقدر است تقدیر وی چنین است که هیچ
شناختی آن کافر را که قیامت را منکر است اگر ندانستی بدانکه آن کافر کسیست
که میراند یتیم بی پدر را از پیش خود و حق او را میگیرد و بوی نمیدهد وَلَا يَحُضُّ
عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ و بر نمی انگیزد یعنی نمی فرماید کسی را بر طعام دادن گدایان
را خود چیزی نمی دهد و دیگران را هم نمی فرماید که طعام دهند گدایان را نصیب تو
اینست که حق یتیم را نگیری و فقیر را از طعام بدهی و بفرمایی دیگر از ایشان
کسی که قیامت را منکر است دو چیز است اول رحم نا کردن یتیم را و حق او را
گرفتن باید که هر گروهی را وصی نشوی و مال یتیم را تصرف نکنی حکایت
در پیش پدر خود رحمة الله علیه بودم از خانهٔ یتیم آب آوردند نخورد و گفت
در کاسهٔ یتیمان چگونه آب خورم و دوم رحم نا کردن بر گدایان و فقیران و طعام
ایشان نفرمودند و نیمهٔ این سوره در حق منافقان آمد که ایشان در نماز تقصیر
میکردند و کارها را بریا میکردند و بخیلی میکردند فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ
صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ در کشاف آورده است که تقدیر چنین است که بس هلاکی باد

و ان کسی را که از نماز خود غافل شود یا فوت شود آن نماز بروی وقیل
جاهیست معین در دوزخ که زرداب دوزخیان جمع شود در وی و ماران
وکژدمان وی بسیار باشد و دوزخیان از وی بترسند اَلَّذِیْنَ هُمْ
یُرَآؤُنَ آنکسانی که ایشان بنمایند یکدیگر را یعنی آنچه کنند از طاعتها بروی
وریا کنند و از برای رضای حق تعالی نکنند ویل ازان ایشانست
وَیَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ و باز دارند زکوة را وقیل باز دارند عاریت را
یعنی رخت خانه بهمسایگان و محتاجان ندهند همچون غربیل و تبر و غربال و دیگ
و غیر آن از رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ماعون چیست گفت آب
و نمک و آتش هرچه آتشی بکسی دهد چنان باشد هرچه بآن آتش پزند وی داده باشد
و نمک نیز چنینست و هر آنکس که آب دهد در جایی که آب فراخ باشد چنان باشد که
بندهٔ آزاد کرده باشد و اگر در جایی که آب عزیز باشد چنان باشد که مرده را
زنده کرده باشد باذن الله تعالی نصیب توانیست که در نماز تا تقصیر نکنی و از
وقت در نگذرانی علی الخصوص نماز پیشین را که چون آفتاب بگردد بگذاری که
در آن وقت علما را خلافست باتفاق ادا کنی بهتر باشد و دیگر نصیب توانیست که
کارها بریا و عادت نکنی اللهم اعنا علی ذکرک و حسن عبادتک و تلاوة کتابک
الکریم بسم الله الرحمن الرحیم اِنَّا اَعْطَیْنٰکَ الْکَوْثَرَ بدرستی که
دادیم ترا ای محمد کوثر را یعنی نیکی بسیار دادیم ترا وقیل کوثر دانستن امیست

وسل

وقیل پنج وقت نماز است وقیل لا اله الا الله است در کشاف و کواشی آورده است
که رسول صلی الله علیه و سلم گفت کوثر جوییست در بهشت و آب آن شیرین تراست
از عسل و سفید تر از شیر است و خنک تر از برفست و دو کرانهٔ وی از زبرجد
و امتان من ازان آب بخورند و اول کسانی که بیایند بر کوثر فقرای
مهاجران باشند و آن حوض من باشد و آب وی از سدرة المنتهی باشد
و آن حوض را چهار رکنست بر هر رکنی چهار یار من باشند هر که این چهار یار را
دوست دارد ازان حوض آب دهندش و هر که یکی از ایشان را دشمن دارد
آب ندهندش ازان حوض و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است علم مخلوقات
ازان نگذرد فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ پس نماز را گذار از برای رضای پروردگار
خود و اشتر قربانی کن وقیل دست راست را بر بالای دست چپ نه در نماز
از برای رضای پروردگار خود که عزت دنیا و دین و همه معجزات و کرامات
و مقامات تو از حضرت اوست دشمنان تو بت پرستی میکنند و قربان
از برای بتان میکنند و امت تو طاعت و بندگی من میکنند که شما را شرف
و عزت و خیر بسیار داده ام هیچ نبی را و هیچ امتی را نداده ام اِنَّ شَانِئَکَ
هُوَ الْاَبْتَرُ بدرستی که دشمن تست دم بریده و بی خیر و بی طاعت اَلشَّانِئُ
دشمن دار الشانئ دشمن داشتن الابتر دم بریده یعنی بی فرزند در کشاف
آورده است که کافران میگفتند که محمد صنبور است یعنی فرزند ندارد و برادر ندارد

وچون وی بمیرد دین وی برافتد حق تعالی فرمود که دشمن تو
دم بریده است در کشاف آورده است که ابتر خر بی دم را گویند یعنی دشمن
تو همچون خر بی دم است در دنیا و آخرت ملعونست و چون بمیرد بر وی لعنت
و عذاب باشد تا قیامت و هر که امت تو باشد ترا با نام الله تعالی یاد کند و برای
محبت تو جانها زیبا بکند و هر سال چندین عاشق بزیارت تو بیایند نصیب
درویش اینست که دوستی دوستان او را شعار خود سازد و از دشمنان
حق تعالی دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار اند ** یکسواره میرود
شاه عظیم ** در کف طفلان چنین دُرّ یتیم ** دیده این شاهان زعامه
خوف جان ** کین همه کورند و شاهان بی نشان ** چونکه حکم اندر کف
رندان بود ** لاجرم ذوالنون در زندان بود ** در چه درها نهان در قطره
آفتاب درج اندر ذره ** آفتاب خویش را ذره نمود ** و اندک اندک
روی خود را بر کشود ** جمله ذرات در وی محو شد ** علم در وی همچو گشت و
صحو شد ** چون قلم در دست غداری شود ** لاجرم منصور بر داری شود **
اللهم اجعلنا من اولیائک و اگر ولی حق را فرزند نباشد هیچ باک نیست
همه پیروان وی معنی فرزندان و برادران وی اند و در دعا و سلام
بر صالحان داخل است السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اللهم اجعل
التوفیق رفیقنا بسم الله الرحمن الرحیم قل یا ایها الکافرون

بگوی

بگوی ای محمد این کافران را لا اعبد ما تعبدون نمی پرستیم و بندگی
نمیکنیم آنچه شما آنرا بندگی میکنید در زمان حال یعنی من بتان شما را هرگز
بندگی نخواهم کرد ولا انتم عابدون ما اعبد و نه شما بندگی خواهید کردن
در زمان آینده آن خدایی که من او را بندگی میکنم در حال ولا انا عابد و نه
من بندگی کننده ام در استقبال ما عبدتم آنچه شما بندگی میکردید در زمان گذشته
ولا انتم عابدون و شما بندگی کننده نیستید ما اعبد آنچه من بندگی
میکنم او را لکم دینکم مر شماراست دین شما یعنی بت پرستی ولی دین
و مراست دین یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ شد بایت
سیف اقتلوا المشرکین سبب نزول این سوره این بود که کافران که میگفتند
در رسول را صلی الله علیه وسلم تو یکسال خدایان ما را بندگی کن تا ما خدای ترا
بندگی کنیم این سوره آمد و رسول صلی الله علیه وسلم بر ایشان خواند و گفت شما
بدین خود کار کنید و من بدین خود بر این بودند و اجازت جنگ نبود
تا این آیت بیامد اقتلوا المشرکین و این ایت را آیت سیف گویند معنی این
سوره منسوخ شده است اما لفظش نی و نماز با او رواست نصیب مومن
اینست که صبر کند در کارها و بسفیهان و بی ادبان و بی باکان و ناپاکان اشتغال
ننماید تا نصرت الهی ظاهر شود در حدیث آمده است که هر که این سوره را بخواند
چنان باشد که از چهار بخش یک بخش قرآن خوانده باشد و در گواشی آورده است

که هر که این سوره را و سورهٔ اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار شود و بدانکه
در اول رکعت سنت نماز بامداد این سوره را بخواند و در دوم قل هو الله احد را
بسم الله الرحمن الرحیم اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ روی اُبَیّ بن
کعب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرا اذا جاء
نصر الله اعطی من الاجر کمن شهد مع محمد فی فتح مکة صدق رسول الله صلی الله علیه
وسلم چون بیاید یاری کردن حق تعالی مر رسول را صلی الله علیه وسلم و بیاید
گشادن ولایتها بر رسول صلی الله علیه وسلم وَرَاَیْتَ النَّاسَ یَدْخُلُوْنَ
فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا و بینی تو مردمان را که در آیند در دین خدای تعالی یعنی در دین
اسلام گروه گروه قبیله قبیله بسیار انبوه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بس به پاکی
یاد کن با ستایش پروردگار خود را یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفت
سزا را بگوی یعنی حق را منزه و پاک دار از این که وی جسم باشد و در جایی
باشد یا از چیزی باشد یا بر چیزی باشد یا همچو چیزی باشد یعنی که صفات سلبیه را
از وی دور کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت
و سمع و بصر و کلام و حیوة و خلق و ارادت و حکمت لیس کمثله شیٔ و هو السمیع
البصیر ذو الجلال والاکرام اشارت با اینست وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش خواه
از وی اِنَّهٗ بدرستی که وی و قیل از بهر آنکه وی کَانَ تَوَّابًا بود و هست
و خواهد بود نیک قبول کننده توبه گناه بندگان گناه کار و این کان را

کان سر مدیه گویند بدانکه در پیشتر از تفاسیر آورده است که مراد ازین فتح
فتح مکه است از بهر آنکه فتح مکه در سنه ثمانین بوده است و این سوره در سنه
ثمانین بوده است و این سوره در سنه و عشرین نازل شده است و اذا
از برای استقبال باشد بسم الله الرحمن الرحیم چون این آیت
آمد که وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ یعنی ای محمد بیم ده و بترسان خویشان
نزدیک خود را از قیامت رسول صلی الله علیه وسلم بر کوه صفا بر آمد
و آن کوه در مکه است و با آواز بلند خویشان و ندان خود را آواز داد
چون حاضر آمدند گفت بترسید از عذاب سخت خدای تعالی و بگویید که لا اله الا
الله محمد رسول الله و ایمان آرید و حق را از من قبول کنید عم رسول صلی الله
علیه وسلم ابو لهب لعنه الله علیه سنگی گرفت تا بزند رسول الله صلی الله علیه
وسلم و گفت تبا لک یا محمد لهذا ادعوتنا یعنی هلاکی باد مر ترا ای محمد
از برای این طلب کردی ما را حضرت خدای تعالی این سوره را فرستاد
و گفت جل جلاله تَبَّتْ یَدَا اَبِیْ لَهَبٍ القراءة بسکون الهاء و فتحها یعنی
هلاک و زیان کار باد دو دست آن کافر که ابو لهب است وَتَبَّ و هلاک
شد مَا اَغْنٰی عَنْهُ مَالُهٗ و سود ندارد وی را مالهای بسیار وَمَا کَسَبَ و آنچه
کرد کرد و قیل فرزندان او سود ندارد و او را پنج پسر بود همه بقوت
و پسر را کسب گویند سَیَصْلٰی بدرستی که زود باشد که در آید این کافر

و نصرت برا هل مکه است [illegible]

کان

نارًا ذَاتَ لَهَبٍ آتشی را که زبانه زننده است یعنی آتش دوزخ که زبانه
زننده است یعنی آتش دوزخ که همیشه گرم و تفسان باشد وَامْرَأَتُهُ
حَمَّالَةَ الْحَطَبِ القراءة برفع حمالة الحطب و بالنصب میان دو کس
کینه چون آتش است سخن چین بد بخت هیزم کش است و زن او بود که
در آید در آتش زن ابولهب که خبر کش است و خبر کش را در اصطلاح عرب
حمالة الحطب گویند یعنی بردارنده هیزم در حدیث آمده است که خبر کش
در بهشت نه در آید فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ در گردن وی باشد رسن از
خرما یعنی از لیف خرما وقیل زنجیر محکم باشد در گردن وی المسد زنجیر
محکمی که از آهن باشد هفتاد گز از دهان اش در آرند و از راه دیگر
بیرون آرند و در گردنش پیچند وقیل حمالة الحطب از بهر آن گفته شد
زیرا که خار مغیلان آوردی و در راه مصطفی صلی الله علیه وسلم و یاران
او انداختی چون اشتر ایشان پا برهنه بودند خار در پای ایشان در
آمدی و همسایهٔ رسول بود دایم رسول را صلی الله علیه وسلم رنجانیدی
نصیب تو اینست که بدوستان حق تعالی دشمنی نکنی تا بعذاب ابدی
مبتلا نشوی منکر مباش همچون ابولهب صادق باش همچون ابو بکر و اما
دوستان حق تعالی را ابولهب صفتان می باشند و جمع سبک روحان
هم بولهبی باشد نعوذ بالله من ذلک بسم الله الرحمن الرحیم روی علی

رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرأ بعد الفجر قل هو الله
احد عشر مرة لم یلحقه ذلک الیوم ذنب قال انس بن مالک رضی الله عنه
قال جبرئیل للنبی صلی الله علیه وسلم ما زلت خائفا علی امتک حتی نزول
قل هو الله احد وقال ابو بکر الوراق هی خمسة عشرة کلمة من قرأها واعتقد
بها نجاه الله بها من درکات النار وهی سبعة ادخله الله الجنان وهی
ثمان وذلک خمسة عشر وقال ابن عباس رضی الله عنهما بعث رسول الله صلی الله
علیه وسلم فأمّ علیهم کلثوم بن مبرم وکان یصلی بهم ولا یزید
علی قل هو الله احد فلما اخبر انصرف بذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال ما حملک علی ما صنعت قال انه حبب الی هذه السورة فاما جبرئیل فقال
ان الله یحب کلثوم لحبه قل هو الله احد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بگوی ای محمد که
خدای یکیست یعنی بی مانند و بی شریکیست یکی از جهت عدد نشاید گفت از
جهت آنکه او محدود نیست و متجزی نیست و متناهی نی سبب نزول این
سوره آن بود که کافران گفتند ای محمد خدای خود را صفت کن
از جهت از زر است یا از نقره یا از غیر آن و ویرا شریکیست یا نی حق سبحانه
و تعالی این سوره را فرستاد و گفت یا محمد بگوی که خدای من عالم است
و او یکیست در ذات و صفات خود و مانند هیچ چیز نیست اللَّهُ الصَّمَدُ
خدائیست که پناه نیاز مندانست که همه کس و همه چیز محتاج او باشند و او

بهیچ کس و بهیچ چیز محتاج نیست و قیل معنی الصمد آنست که مجوف نیست
یعنی درو کاواکی نیست و بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد و اشارتست
بجمیع صفات کمال لَمْ یَلِدْ یعنی کس از وی نزاد یعنی وی را زن و فرزند
نیست وَلَمْ یُولَدْ و او از کس زاده نشد یعنی همیشه بود و همیشه
خواهد بود و او قدیمست و محدث نیست وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ و نیست
و نبوده است و نخواهد بود ویرا مانند هیچکس در حدیث آمده است که
قل هو الله احد ثلث قرآنست یعنی هر که یکبار بخواند چندان ثواب باشد که
از سه بخش یک بخش قرآنرا خوانده باشد نصیب تو ازین سوره اینست که
هرچه در عقل و فهم تو آید که حق تعه آنست و آن نیست بلکه ازان منزه است
عقل و فکر را بکنه ذات او راه نیست و هیچکس و هیچ چیز مستحق معبودی و مسجودی
نیست مگر خداوند یگانه احد و صمد منزه از والد و ولد و بی نیاز
از معونت و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در عبارت تنگ
و سابقان عرصهٔ معرفت را در تعریف و سلوک ذات او پای اشارت لنگ
نهایات ارباب عقول را در بدایات معرفت او جز تحیر و تلاشی نی و بصیرت
صاحب نظران را در اشعهٔ انوار عظمت او جز تعامی و تجاسی سبیل نی
ظواهر اشیا در ظاهریت او باطن و بواطن اکوان در باطنت او ظاهر حبیب
او در مقام محمودی و محمدی از ادراک کنه صمدی در عجز ابدی عاجز است

اعتصام

اعتصام الوری بمعرفتک عجز الواصفون عن صفتک تب علینا فاننا بشر
ما عرفناک حق معرفتک بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ
الْفَلَقِ یعنی بگوی ای محمد که پناه میگیریم به پروردگار فلق یعنی سفیده
دم که از شب بیرون آید و قیل فلق جاهیست در دوزخ که چون گشاده شود
ویرا فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب که در وی باشد در تفسیر
عتابی آورده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دران جاه که فلق است
شش طایفه باشند اول امیران ظالم و دوم کسانی که ولی یتیمان باشند
خیانت کنند و حق یتیمان تلف کنند و سیوم کلانتران بازارها و دیهها
و شهرها که بد باشند و درمیان رعیت راستی نکنند و دیگر بچگان
امرد که کار لواطه را بجو درواداراند و دیگران طایفه که بایشان لواطه
کنند و دیگر انکسانی که برای رباطها و عمارتهای خیر و از برای فقیران
از خلق عدلی بستانند و بخود خرج کنند و قیل فلق آنچه میگشاید آنرا حق تعه
همچون دانهای خرما و غیرانکه درختان از وی بیرون می آیند مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ
از بدی آنچه خدای تعالی آفریده او را همچون ماران و کژدمان و دیوان
و پریان و آدمیان وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ و از بدی شب تاریک چون
درآید و قیل الغاسق پروین چون ناپیدا شود وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ
و از بدی زنان که جادوی کنند چون بدمند در گرهها و جادویی کنند

هر کسی را وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ و از بدی خواه بدخواهی کند
الحسد و الحسود بد خواستن بدانکه در کواشی و غیر آن آورده است که
سبب نزول این دو سوره آن بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم جادوی
کردند ولبید بن أعصم جهود و دختران او بعضی شش روز در ان جادوی
می بود و بیمار شد و بعروسان خود صحبت نمی توانست داشتن و موی اعضای
او درشت شده بود و رسول صلی الله علیه وسلم در خواب بود که دو فرشته
آمدند و یکی دیگر را پرسید که این مرد را چه بوده است دیگری گفت که او را
جادویی کرده اند گفت که جادو کرده است گفت ولبید بن أعصم و دختران
او در موی او از شانهٔ او گرفته اند و در دندانهای شانهٔ او یازده
گره کرده اند و بزه کمان آنرا در غلاف گل خرما نهاده اند و در زیر گل
کرده اند و در فلان چاه معین کرده اند و سبب خلاصی اینست که کسی برود
آنرا بیارد و این دو سوره را بخواند آن گرهها کشاده شود بفرمان خدای
عز و جل و صحت یابد رسول صلی الله علیه وسلم چون بیدار شد این دو سوره
ورا یاد شده بود فرمود کسی را که دران چاه در آید و آن زه کمان را
با گرهها بیرون آرد چون یک آیت میخواند یک گره کشاده می شد چون
تمام بخواند یازده گره کشاده شد و صحت تمام یافت والله تعالی اعلم بالصواب
معتزلیان جادویی را منکر اند بسم الله الرحمن الرحیم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ

الناس

الناس بگوی ای محمد که پناه میگیرم به پروردگار مردمان مَلِكِ النَّاسِ
پادشاه مردمان إِلَٰهِ النَّاسِ خدای مردمان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ از بدی
دیو وسوسه کننده یعنی اندیشهٔ بد فکننده در دل الْخَنَّاسِ دیو باز
پس رونده و سر در کشنده در حدیث آمده است که دیو خناس در
درون آدمیست و دهان وی همچو دهان خوکست بقول امام مقاتل
و بقول امام قتاده دهان او همچو دهان سگ است و دهانرا بر دل نهاده است
و اندیشهای بد در دل او اندازد و چون آدمی حق تعالی را یاد کند پس رود
چون غافل شود باز گردد و اندیشهای بد چون زنا کردن و شراب
خوردن و خون ناحق ریختن در دل آدمی او می اندازد و همچون خون
در رگ و پی او میرود و می در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ آن
دیو اندیشهای بد افکننده در سینه آدمیان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
آن وسوسه کننده از دیوان باشد و از آدمیان چنانکه حق تعالی گفت
وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ یعنی همچنین گردانیدیم
ما مر پیغامبری را دشمنانکه دیوان و آدمیان باشند و پریان میگویند
دیو مردم یعنی نفس بد از دیو عرفی بدتر است ⁂ زینهار از رفیق بد زینهار
وقنا ربنا عذاب النار ⁂ نصب درویش صابر صادق آنست که از یار بد و همنشین
بد کر منکر درویشان باشند دور باشد از صحبت بیگانه یعنی کسی که ترا در طریقت

او نباشد در صحبت ندار که ٭ یار بد بدتر بود از مار بد ٭ با هر که نشستی و
نشد جمع دلت ٭ وز تو نرهید زحمت آب گلت ٭ زنهار ازان
قوم مراسان می باش ٭ ورنه نکند جان عزیزان بحلت ٭ و دور باشد
از کسی که خود را بصورت زاهدان و صالحان مانند کرده است و شیخ
شده است و از حرام دنیا میکیرد و از حقیقت هیچ نصیبی ندارد و مریدان را
از حرام خوردن منع نمیکند و در حقیقت آنست که او از دشمنان دین است
از همچنین شیاطین انس بحق تعه پناه کیرد و با فعال بد ایشان خاطر خود
را پریشان ندارد و عمل کند باین آیت که خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ
وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ٭ و از محبت حق تعه صالحان و دوستان او را طلب
کند اللهم ارزقنا ٭ ای خدای بی نظیر ایثار کن ٭ کوش هار آحلقه
وادی زین سخن ٭ کوش ما کیر و بآن مجلس کشان ٭ کز رحیقت میخورند
این سرخوشان ٭ کر بما بوی رسانیدی ازین ٭ سر مبند آن مشک را ای رب دین
از تو بوید از ذکور و از اناث ٭ بی دریغی در عطایا مستغاث ٭
ای دعا ناکفته از تو مستجاب ٭ داده دل را هر دمی صد فتح باب
کار تو تبدیل و احسان و عطا ٭ کار ما سهو است و نسیان و خطا
سهو نسیان را مبدل کن بعلم ٭ من همه جهلم مرا کن حبله علم ٭ توفنا مسلمین
والحقنا بالصالحین لک الحمد علی التوفیق للابتداء والاختتام یاذا

الجلال

الجلال والاکرام والصلوة والسلام علی نبیک محمد علیه الصلوة
والسلام وعلی اهل بیته وخلفائه الکرام وعلی جمیع اصحابه
واحبابه الی یوم القیامة وقع الاختتام المذکور فی یوم
العاشر شهر رجب المرجب الواقع فی سنة اربع
وستون وتسعمائة علی ید فقیر الحقیر
عوض محمد بن درویش حیدر اللهم
اغفر لهما بکرمک وتجاوز عنهما
بلطفک وعلی سایر المسلمین
والمومنین
تمت

والدهٔ خواجه احرار قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد بذاته و کبریائه . الواحد بصفاته و اسمائه و الصلوة علی
من تجلی له بذاته مع جمیع صفاته بعد افنائه عن الکل محمد الذی اوتی جوامع
الکلم لیکمل بها طوایف الامم . و یعلم جمیع الخلایق لطایف الحکم و علی
آله و اصحابه الذی کشفوا الحجب عن جمال وجه الباقی اما بعد سبب تالیف این مختصر
آن بود که والداین فقیر رزقه الله و لنا العمل بما فیه بنابر حسن ظنی که ایشان را
بود باین فقیر امر کردند باین که باید که از برای ما چیزی نویسی از سخنان اهل الله
که عمل بآن سبب وصول بمقامات علیه و حصول علوم حقیقیه که خارج از طور نظر
و استدلال است گردد کما قال النبی علیه السلام من عمل بما علم ورثه الله علم
ما لم یعلم و امتثال این امر برین فقیر را واجب نمود چراکه ادب با حضرت ربوبیت
مقتضی آنست زیراکه وصول اثر ربوبیت حق باین فقیر اولا بواسطهٔ ایشانست
و قال بعضهم فی تحقیقه از آداب حضرت ربوبیت آنست که مظاهری که قبول اثر
ربوبیت کرده اند تعظیم ایشان از مظهریت واجب داند زیراکه این تعظیم
نیز بحکم و الیه ترجع الامور عاید بآن حضرتست و ذکر کرده شد درین مختصر
چیزی که سبب حصول معرفت شود و ملتمس از ناظران درین مختصر آنکه مولف

164

این را درمیان نه بینند و او را در قبضهٔ تصرف حق چون قلم در دست کاتب
دانند و چون او را درمیان نه بینند در زمرهٔ آن طایفه داخل شوند که علوم
ایشان از حق بی واسطه حاصل شده است زیراکه وجود مجازی ایشان را
حکم عدم است کما قال بعض العارفین مخاطبا لاهل النظر اخذتم علومکم عن الرسوم
میتا عن میت و اخذنا علومنا عن الحی الذی لا یموت و من کان وجوده مستفادا
من غیره فحکمه عندنا حکم اللاشی فلیس للعارف مقول غیر الله البته بالله استعین
و علیه التوکل لا حول و لا قوة الا بالله قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون مفسران گفته اند مراد از عبادت اینجا معرفتست چراکه عبادت
تعلق باعمال ظاهر دارد و اگر حمل بظاهر کنند راست نیاید زیراکه مقصود از خلقت
مجرد اعمال ظاهر نیست بلکه اعمال ظاهر تابع معرفتست و مقصود بالذات اوست
و بعضی از صوفیه لیعبدون را بر حقیقت خود گذاشته اند چراکه عبادت نزد
ایشان متناول اعمال ظاهر و اعمال باطن است و معرفت از اعمال باطنی است
پس احتیاج باین تاویل نباشد و اتفاقست مجموع محققان اگر معرفت حاصل نمیشود
الا بمتابعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم قولیست و فعلیست و حالیست و قول او تعلق
بزبان او دارد و فعل او تعلق بظاهر دارد و حال او تعلق بباطن دارد و متابعت
مربی را در قول آنست که آنچه بر زبان آنچه خلاف شرع اوست نرود مثل
غیبت و دروغ و سخنی که سبب ایذای مسلمانی باشد و غیر آن و اگر گوید چیزی

قوله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
ای لا منع عن العصیان الا بالله

داود علیه السلام مناجات کرد که یا رب لماذا خلقت الخلق قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف

کوید که سبب نورانیت دل او کردد مثل قران خواندن و ادعیهٔ ماثوره که
ثابت شده است از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و ترغیب کردن بنده کان
خدا بمتابعت شریعت او باید که در خواندن قرآن و ادعیه چنان کند که زبان او
معبر باشد از آنچه در دل دارد و اکر نه چنین باشد شاهد زور است و اکر امیست
دران خواندن باید که دل او اعتقاد کند که کلام خدایست عز و جل و از سر تعظیم
شروع کند و متابعت او مر نبی را صلی الله علیه وسلم در فعل آنست که ظاهر خود
را مزین بشریعت او کرداند و ترک سنن و آداب او نکند و بآن مقدار که
ترک متابعت کند او را نقصان واقع می شود و معاونت کردن برادران
مومن بدست و سایر جوارح در چیزی که ایشان محتاج بآن چیزند همه نور و صفاست
علی الخصوص و معاونت طایفهٔ که ایشانرا توجه بجناب حق باشد زیرا که
ایشانرا حضرت حق از برای محبت خود ظاهر کرده است و دوست میدارد که
ایشانرا علی الدوام توجه بجناب او باشد چراکه درین حال دل ایشان آیینهٔ
جمال های اوست و ایشانرا بواسطهٔ بشریت توجهی با کل و شرب و لباس
می شود و درین حال بمقدار تعلق بان غباری در آیینهٔ دل ایشان ظاهر می شود
و بعد غبار از ان جمال دور می افتند مران صاحب دولتی را که حضرت
حق توفیق ان دهد که محتاج الیه ایشانرا کفایت کند او را از معانی ایشان
نصیب تمام است از برای انکه چون محتاج الیه ایشان بدست آید دل ایشانرا

رجوع بجال خود می شود بس کویا همچنانست که او دل ایشانرا متوجه بحق
کردانیده است و ازین بهتر و تحقیق این سخن انست که این مرد کفایت کنندهٔ
محتاج الیه مظهر اثر حقیقت اسم الکافی کشته است بشرط انکه از جهت صدور
این صفت شاکر باشد چراکه شکر درین دیلیست برانکه او خود را ندیده است
و در حدیث آورده است که هر که متخلق بیکی از اخلاق الهی شود آتش دوزخ را
باوی کار نیست و باطن او را صلی الله علیه وسلم مراتبیست از نفس و دل و سر
و غیر ان و در هر مرتبه ازین مراتب او را حضرت حق کمالی عطا کرده است مناسب
ان مرتبه و متابعت او مر او را صلی الله علیه وسلم درین مراتب حاصل نمیشود
ما دام که نمیداند که در جهت متابعت می باید کردن اکرچه دانستن مراتب
معنوی نبی صلی الله علیه وسلم علی حسب الکمال در وسع هیچکس از انبیا و اولیا
نیست لیکن هر کسی را بمقدار متابعت او مر ظاهر نبی را صلی الله علیه وسلم از ین
کمالات نصیبست و متابعت او مر نفس نبی را صلی الله علیه وسلم در مرتبهٔ
نفس انست که مخالفت هوای او کرده شود و باز داشته اند از انکه میل
بچیزی کند که خلاف شریعت و چون مداومت برین کرده شود نفس
متابع را بنفس او صلی الله علیه وسلم مناسبت حاصل شود و بقدر مناسبت
از صفات نفس او نفس متابع جذب کند همچنانکه قبیلهٔ که دود دارد او را
بواسطهٔ دود با آتش مناسبتی است و بواسطهٔ مناسبت آتش را جذب کند

اشارت الی قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه
و نهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی

وبمقدار آنکه از صفات او جذب کند بآن مقدار از درجهٔ تقلید ترقی
کند وعلی هذا القیاس در هر مرتبه که متابعت میکند او را بقدر متابعت مناسبت
بآن مرتبه حاصل است وبقدر مناسبت بآن مرتبه از کمالات آن مرتبه
او را نصیب است وچون متابعت بکمال رسد بحکم قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله حضرت حق او را دوست گیرد ومحرم اسرار خود
گرداند اگرچه در حقیقت این دوستی عاید بمحمد رسول الله است زیرا که
دوست داشتن حق او را بواسطهٔ اتصاف بصفات نبی است صلی الله علیه
وسلم اگرچه استعداد اتصاف از فضل محض وکرم است وچون نیک
درنگری حضرت حق جل وعلی در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است
چنانکه گفته اند نظم یحبهم ویحبونه چه اقرار است ** زیر پرده مگر خویش را
خریدار است * زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را للذات نیست
بلکه از جهت مشاهدهٔ خود در وست پس در حقیقت خود را دوست داشته
است وحضرت حق در آینهٔ وجودات انبیا واولیا بمقدار استعداد ایشان
بذات وصفات تجلی کرده است وهر آینه را که استعداد بیش ظهور آثار تجلیات
درو تمامتر وبواسطهٔ این بعضی از انبیا را فضیلت بر بعضی وَلَقَدْ فَضَّلْنَا
بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ الآیة اشارت باین فضیلت چون استعداد آینهٔ محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم اکمل از مجموع بود ظهور آثار تجلیات ذات واسما

وصفات

وصفات درو اتم از مجموع ظاهر شد وچون امت را بواسطهٔ متابعت از مجموع
نصیب است خلعت کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ در بر ایشان پوشانید واز اینجاست که
پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود وَلَقَدْ تَمَنَّی اثْنَا عَشَرَ نَبِیًّا أَنَّهُمْ کَانُوا مِنْ
أُمَّتِی چرا که ایشان دانسته بودند که او اکمل همه است واو را کمالیست که
دیگران را نبود ونیز دانسته بودند که حصول این مرتبهٔ علیه بازبسته بمتابعت
اوست علو همت ایشان آن تقاضا کرد که این کمال نیز ایشان را باشد وچون با
این معلوم شد که بی متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بهیچ مرتبه از مراتب
علیه نمی توان رسید پس باید دانست که متابعت او علی حسب الکمال در آنست که
دل متابع را بغیر حق بهیچ چیز تعلق نباشد وانقطاع از علایق وعوایق بالکلیه
بی محبت حاصل نمیشود اگرچه محبت از مواهبست لیکن ظهور این موهبت تدریج
بحصول شرایطست وسرمایهٔ این خالی کردن دل است از هر چه جز اوست
واین را طریقه ایست وآن آنست که ابتدا نام محبوب را میگوید وبدل
می اندیشد که این نام ویست واین چنان باید که هیچ لحظه غافل نباشد تا چنان
گردد که در دل او عوض حدیث نفس همین اندیشه ماند وچون چنین گشت
باید که ترک نکند وبر همین مداومت کند تا چنان شود که ازین اندیشه لذتی
بدل وی رسد وبر همین مداومت نماید تا غایتی که دل او از مجموع لذات
منقطع شود الا ازین لذت ودرین حال تعلق دل او بغیر او بچیز دیگر نباشد

و همگی دل او مشغول او گردد چنانکه اگر خواهد که دل را بتکلف بچیزی دیگر
تعلق دهد نتواند و درین حال او را مرتبهٔ مکالمه و مناجات دست دهد چنانکه اگر سخنی
گوید با او گوید و در هرچه نظر کند گویا که او را می بیند بیت از بس که
دو دیده در خیالت دارم ٭ در هرچه نظر کنم ترا پندارم ٭ و او را
درین مرتبه حضور بی غیبت حاصل شود و دیدهٔ دل او را نوری دهد از جمال خود
تا بدان نور مشاهدهٔ آن جمال کند و گوشی دهدش که از و شنود و زبانی
دهدش که با او مناجات کند و چون چنین شود اشتغال ظاهری از علاقهٔ
معنوی مانع نیاید زیرا که بباطن بحق پیوسته در مشاهده و مناجاتست و بظاهر
بخلق و بلوغ سالک اشارت باینست کما قالت رابعة رضی الله عنها نظم
انی جعلتک فی الفؤاد محدثی ٭ و ابحت جسمی لمن اراد جلوسی ٭ فالجسم منی
للجلیس مؤانس ٭ و حبیب قلبی فی الفؤاد انیسی ٭ از درون شو آشنا و ز برون
بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ مران صاحب
دولتی که در دنیا دل او را این چنین تعلق بحق حاصل شود چون روح او از بدن
جدا شود او را اتصال دست دهد بی هیچ مانعی چرا که دل در حال حیات اگرچه
او را وصول حاصل می شود و بعد از انقطاع روح از بدن حجابی که بواسطهٔ
بشریت می بود نماند پس اتصال بی مانع بعد از انقطاع روح از بدن دست دهد
و این را تمثیلیست و آن آنست که اگر مردی را خواهند که شیفتهٔ صاحب جمالی

سازند

سازند بگویند در فلان شهر یا در فلان محله صاحب جمال چنین و چنین است
تو می باید که او را دوست داری زیرا که در دوستی او بس لذتست و او را
بمجرد شنیدن میل شود بدوست داشتن او چرا که آدمی مجبول است بدوستی
چیزی که لذت او در آنست ولیکن او نمیداند که بچه طریق دوستی او حاصل
می شود طریقهٔ او آنست که بگویند که دوستی او باین طریق حاصل میشود که نام او را
بسیار گویی و دل را بغیر او بچیز دیگر مشغول نداری و چون چنین کند او را
میلی باو حاصل شود و چون بر همین صفت مداومت کند میل او زیادت شود
لذتی او را ازین میل حاصل شود و چون لذت حاصل شود میل او بیشتر شود
و چون این علاقه از دست ندهد اختیارش از دست رود چنانکه اگر خواهد که او را
نخواهد او را دوست دارد و چون اینجا رسد چنان شود که همگی دل او را فرو
گیرد و هیچ اندیشهٔ غیر نماند و از غایت مشغولی بمحبوب نام محبوب را نیز فراموش
کند و درین حال سلطنت محبت برو استیلا آرد و طرف خود را که محب
محبوب است برنگ خود که وحدت صرفست ظاهر گرداند و چون معلوم شد که حصول
محبت بمشغول شدن نام اوست بدانکه افضل اذکار لا اله الا الله است
زیرا که این کلمه مرکب از نفی و اثباتست چنانکه بنده را حاصل شده است
بواسطهٔ انتقاش صور کونیه در دل و درین انتقاش اثبات غیر است
و نفی حق پس قرب حاصل نشود بی رفع حجاب و آن آنست که اثبات حق کنی

و نفی غیر همچنانکه مفهوم این ذکر است بس اگر مبتدی خواهد که مشغول شود باید
که امل را کوتاه کند و حصر کند حیات خود را بر نفسی که وی در آنست و درین
نفسی که او را آخر انفاس خود دانسته است بذکر لا اله الا الله باین طریق
مشغول شود که در لا اله هرچه غیر حقست از دل دور کند و در الا الله عز و جل را
بمعبودی و محبوبی ملاحظه کند چنانکه هرباری که لا اله الا الله گوید بدل
گوید که نیست هیچ معبودی مگر حق و باید که چنان مشغول شود که هیچ ترک نکند
و در همه حال باین مشغول باشد و اگر ناگاه غافل شود باید که چنان شود که اگر
مردی دُرّی با قیمت گم کند ناگاه بیادش آید چه حالی می شود او را نیز
همان حال شود و شدن این حال دلیل بر متأثر شدن دل او از ذکر و چون بر این
مداومت کند بدرجهٔ رسد که اگر او ترک کند دل او مشغول است و باین
بسنده نکند و مشغول می باشد تا بدرجهٔ رسد که یاد حق بر همهٔ چیزهای دیگر
غالب شود و همچنین مداومت کند تا بدرجهٔ رسد که همگی دل با او مشغول شود
و این وقتی باشد که سلطان محبت در دل او استیلا آرد و دل را از محبت
غیر خالی گرداند و چون چنین شد که دل و را تعلق غیر نماند تعلق او بحق
درست شود و اگر سخن گوید با او گوید و در هرچه نظر کند او را بیند از
زیرا که حضرت حق سبحانه دل را چنان آفریده است که بی تعلق نباشد و چون
تعلق او از غیر منقطع شود هرآینه تعلق او با حق واقع شود اگر خواهد و اگر نه

و همچنین دل دایم متکلم و سمیع و بصیر است و چون گویایی و شنوایی
و بینایی او از غیر منقطع شود هرآینه با او گوید و از و شنود و او را بیند
و پیوسته با حق در مرتبهٔ مناجات باشد و درین مرتبه ذکر صفت ذاتی
دل گردد و حقیقت ذکر که منزه از حرف و صوتست با جوهر دل یکی گردد
و همگی دل او را دوست گیرد و فرقست میان آنکه همگی دل دوست گیرد
و میان آنکه یاد دوست گیرد و آنکه همگی دل دوست گیرد نتیجهٔ محبت مفرط
بود که آن را عشق خوانند و ازینجا بدرجهٔ ترقی کند که هستی موهوم ذاکر در
هستی حقیقی مذکور نیست شود و اینجا بود که ذاکر عین مذکور گردد و ذاکریت
بمذکوریت شود و حقیقت لا بذکر الله الا الله آشکارا شود و چون هستی
موهوم خود را نیست بیند هستی مجموع اشیا را نیز نیست بیند سر کل شیء هالک
الا وجهه آشکارا شود و جمال لمن الملک الیوم نقاب از چهره برگیرد و چون
معلوم شد که متابعت سبب حصول این مراتب علیه است بس اگر مبتدی خواهد که
اینچنین سعادت او را روی دهد باید که همنشینی با طایفهٔ کند که ظاهر ایشان
مطابق شریعت محمد رسول صلی الله علیه و سلم است باشد و باطن ایشان و باطن ایشان
بواسطهٔ متابعت او در مراتبی که ذکر کرده شد مظهر کمالات او گشته
چرا که حضرت حق جل جلاله دل را چنان آفریده است که با هر که همنشینی کند از صحبت
او متأثر شود و این خود بذوق پیش همه معلوم است که اگر کسی پیش تم زده

حال الیاس علیه السلام
الصحبت موثر

می نشینند او نیز غمگین می شود و اگر پیش مردی می نشینند که بسط بر و غالب
است او نیز همین صفت ظاهر شود و اگر مداومت بصحبت هر یک ازین دو کس کند
گرایشان از این دو صفت غالبست او را نیز همین دو صفت غالب شود و این
از کمال قابلیت دل است و اگر این قابلیت او را نبودی حصول کمالات
ممکن نبودی پس همچنین هر که همنشینی با این طایفه کند او متأثر شود از باطن
ایشان و او را میلی بحق حاصل شود و بقدر میل انقطاع از ماسوی سوی شود
و بمقدار انقطاع میل و زیاده شود و هر چند میل پیش انقطاع پیش و هر چند
انقطاع پیش میل پیش تا بدرجه رسد که او را هیچ تعلق نماند و درین حال
همگی خود متوجه بحق گردد و کس باشد که او را در یک صحبت بلکه در یک لحظه در
صحبت این طایفه این دست دهد که باطن او بالکلیه از غیر منقطع شود و چون
باطن او بالکلیه منقطع شود بکلیت خود متوجه گردد و وصول در مرتبه از
مراتب اشارت باین است نظم آنکه به تبریز دید یکنظر شمس دین
طعنه زند بر ده سخره کند بر چله ولیکن ثبات برین کار بس مشکل است
و بعضی از مشایخ گفته اند وصول بحق آسانست ولیکن ثبات بران مشکل است
زیرا که دران حال که باطن او از غیر مجرد شود او را وصول بحق حاصل شود چرا که او
بی تعلقی نمی تواند بود چنانکه ذکر کرده شد ولیکن گاه باشد که او را شعوری
بوصول نشود از غایت دقت آن حال و ضعف استعداد و گاه باشد که

شعوری

شعوری بوصول شود از قوت استعداد و ثبات برین تعلق بدوام صحبت
و نگاه داشت ادب ایشان دارد ظاهرا و باطنا و اگر ادبی را از آداب
ترک کند بسبب این از دل ایشان دور افتد و او را آن حال نماند چرا که
آن حال او را از دل ایشان فایض شده بود بواسطهٔ رابطه که دل او
بدل ایشان بود چون رابطه نماند آن حال نماند و سبب این بود که

و چون از دل ایشان دور افتد

بسیاری از کسانی که ایشان را ذوقی از صحبت این طایفه
حاصل شده بود نماند بیت بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق
تمت بحمد الله رب العالمین
والصلوة والسلام علی
محمد و آله اجمعین
برحمتک یا ارحم
الراحمین

شیخ عطار قدس سره

عاشقانه آتشی زن در دو کون	تا رهی از نقشهای لون لون
نقشها را جمله در آتش بسوز	بعد از ان شمع وصالش بر فروز
چون نماند نقشها اندر میان	آن زمان نقاش را بینی عیان
خاک این کو بهتر از قالیچهاست	بوریایش بهتر و بالینهاست

باسمه سبحانه

سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر ** وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دایم همه جا با همه کس در همه کار ** میدار نهفته چشم دل جانب یار

بدان اسعدک الله عنک وابقاک به که حاصل طریقهٔ حضرت خواجه بهاء الحق
والدین المعروف بنقشبند وخلفای ایشان قدس الله تعالی اسرارهم
بعد از تصحیح عقیده وتطبیق آن بعقاید سلف صالح رضوان الله علیهم اجمعین
واتیان باعمال صالحه واتباع سنن مأثوره واجتناب از محظورات
ومکروهات دوام حضور است مع الحق سبحانه علی مر الاوقات من غیر فترة و تشتت
عزیمه واین حضور چون ملکهٔ نفس سالک گردد وملک وی شود مشاهده خوانند
وطریق وصول بدین دولت بر سه گونه است اول طریق ذکر است که
بحضور قلب کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را تکرار کند و در طرف نفی جمیع محدثات را
بنظر عدم وفنا مطالعه کند و در طرف اثبات وجود معبود بحق را بنظر
قدم وبقا مشاهده نماید و در وقت تکرار کلمه زبان را بر کام چسپاند وبدل
صنوبری که متعلق دل حقیقیست متوجه گردد ونفس خود را درون کشد وبقوت
تمام بگوید بر وجهی که اثر آن بدل رسد وازان متأثر گردد بی آنکه اثری بر ظاهر
آن پیدا آید که اگر کسی بالفرض پهلوی وی نشسته باشد میباید که ازان آگاه نشود
وجمیع اوقات را مستغرق این ذکر گرداند وبهیچ شغل ازان باز نماند چه در

رفتن وآمدن وچه در گفتن وشنیدن وچه در خفتن وخواستن اگر بواسطهٔ
بعضی اشغال درین تکرار فتوری واقع شود میباید که چشم دل وی بآن باشد
وبالکلیه ازان غافل نگردد واگر پیش از صبح در تکرار این کلمه مبالغه پیشتر نماید
امیدست که برکت آن بتمام روز برسد وهمچنین پیش از خواب کردن اگر دران
معنی مبالغه نماید امیدست که برکت آن بتمام شب برسد وشک نیست که چون
برین تکرار مواظبت نماید در بعضی اوقات وی را کیفیت بیخودی ولی شعوری
که مقدمهٔ جذبه است حاصل خواهد آمد میباید که خود را بآن کیفیت دهد وآن
مقدار که تواند آن را نگاه دارد وچون آن کیفیت روی در نقصان آرد
بر تکرار باز آید وچون این معنی مرة بعد اخری بحصول پیوندد امیدست
که وی را ملکه حاصل شود که اگرچه آن کیفیت بالفعل حال وی نباشد وحال وی
مندرج در علم گردد اما هرگاه که خواهد باندک توجهی آن حال متحقق تواند گشت
وحبس نفس را اگر مزاج بآن وفا کند که در یک نفس زدن سه بار یا پنج بار
یا هفت بار تا آن مقدار که تواند کلمه را تکرار کند در نفی خواطر وحصول کیفیت
بیخودی دخل تمام است ووجدان حلاوت عظیمه بران مترتب دوم
طریق توجه ومراقبه است که معنی بیچون وبیچگونه را از اسم مبارک الله
مفهوم گردد بی توسط عبارت عربی وعبری وفارسی وغیر آن ملاحظه نماید
وآن معنی را نگاه داشته بجمیع مدارک وقوی متوجه قلب صنوبری گردد وبرین معنی

مداومت نماید و درنگاه داشت آن تکلف کند تا آن زمانکه کلفت از
میان برخیزد و چون این معنی پیش از تصرف جذبه در وجود سالک
متعذری دارد می شاید که معنی مقصود را بصورت نوری بسیط محیط
بجمیع موجودات علمی و عینی در برابر بصیرت بدارد و بآن بجمیع قوی و مدارک
متوجه قلب صنوبری گردد تا آن زمانکه آن صورت از میان برخیزد و
مقصود بران مترتب گردد سیوم طریقهٔ رابطه است به پیری
که بمقام مشاهده رسیده باشد و بتجلیات ذاتیه متحقق گشته و دیدار وی
بمقتضای هم الذین اذا رأوا ذکر الله وجلت قلوبهم فایدهٔ ذکر دهد
و صحبت وی بموجب هم جلساء الله نتیجهٔ صحبت مذکور بس چون دولت
دیدار و صحبت چنین عزیزی دست دهد و اثر آنرا در خود بیابد چندانکه
تواند آنرا نگاه دارد و اگر دران معنی فتوری واقع شود باز بصحبت
مراجعت نماید تا به برکت وی آن معنی پرتو اندازد و همچنین مرة بعد
اخری تا آن زمانکه آن کیفیت ملکهٔ وی گردد اگر چنانچه آن عزیز غایب باشد
صورت ویرا در خیال گرفته بجمیع قوای ظاهری و باطنی متوجه قلب صنوبری
گردد و هر خاطری در آید نفی کند تا آن کیفیت غیبت و بیخودی روی نماید
و بتکرار این معامله ملکه گردد و هیچ طریق ازین اقرب نیست بسیار باشد که چون مرید را
قابلیت آن باشد که پیر در وی تصرف کند در اول صحبت ویرا بمشاهده رساند و

در

دریافت چنین عزیزی درین روزگار اعز من الکبریت الاحمر است می باید که
بیکی ازان دو طریقه که پیشتر مذکور شد اشتغال نماید و از بیان این طرق
ثلثه معلوم شد که توجه بقلب صنوبری که در عرف این طایفه آنرا وقوف قلبی
خوانند در جمیع اوقات ضروریست و حضرت خواجه قدس الله سره آنرا
از لوازم شمرده اند من الاسرار لحضرت المولویه ∴ مانند مرغی باش هان بر بیضهٔ
دل پاسبان ∴ کز بیضهٔ دل زایدت مستی و ذوق و قهقهه ∴ و ایضا منها
رو بر در دل نشین کان دلبر حرکاهی ∴ وقت سحری آید یا نیم شبی باشد
اما وقوف زمانی که عبارت از محاسبهٔ اوقاتست که بتفرقه میگذرد یا بجمعیت
و همچنین وقوف عددی که ملاحظهٔ عدد ذکر است نتیجه میدهد بانی لازم نیست
وی میساید که در اثنای یکی ازین طرق ثلثه انوار و واقعات روی نمودن گیرد
می باید که ازان اعراض نموده بمقصود حقیقی اشتغال نماید و از سخنان حضرت
خواجه است قدس سره که واقعه علامت قبول طاعتست و پس از واقعه حاصلی
نیست ∴ چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم ∴ نه شبم نه شب پرستم که
حدیث خواب گویم ∴ می باید که چون حق سبحانه و تعالی توفیق اشتغال
باین طریقه را رفیق دولتمندی گردانند خود را بآن مشهور نگردانند و بقدر امکان
در اخفای آن کوشد و از محرم و نامحرم پنهان دارد از حضرت خواجه
قدس سره رسیده اند که بنای طریقهٔ شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن

نساز د و علم
ح

بظاهر بخلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی ❁ از درون شو آشنا و وز
برون بیگانه وش ❁ اینچنین زیبا روش کم بود اندر جهان ❁ و بعضی
ازین طایفه گفته اند که لطیف ترین حجابی این طریق را صورت افاده
و استفاده است که ارباب علم را می باشد می باید که طریقهٔ خود را بآن مستور
سازند و از نظر خلق دور اندازند چنان معلوم شد که کتب مطولهٔ
مبتدا و را طلب داشته شده است ازینجا میل ایشان بتحصیل علوم و تکمیل معلوم
می شود نمیتوان گفت که تحصیل علوم ممکن اما می باید که بر وجهی باشد از مقصود
حقیقی مانع نیاید و از توجه خاطر بآن جانب مشغول نگرداند که
در نفس آخر که ناصیهٔ ملک الموت ظاهر گردد همهٔ علوم و معارف مکتسبه
از یکدیگر فرو خواهد ریخت و آنچه باقی می ماند جز تحقق بسر وحدت و محبت
مطلوب حقیقی که با حقیقت انسانیت متحد شده باشد نخواهد بود حکایت
درویشی را گفتند فلان مغرور بکمالات وهمیهٔ خود میگوید که مرا بهیچ مرده و زنده
احتیاج نمانده است آن درویش گفت سبحان الله این چه غلظت طبع و کثافت
حجابست و عدم تنبه عرضی و ذهن که سهلترین صورتی از صور معالجات آن آنست که
محاسن و سبلت را که در افزایش و آرایش آن گذرانیده بمقراض اعراض
از عرض و جاه بمرتبه ابرو رساند و عمامهٔ کبیره که صورت پا هستی است که بر گردن
خود نهاده بر روس کنیزکان و بیوه زنان قسمت نماید و ثیاب فاخره را

بکار

بکار خانهٔ مخنثان فرستند و ژنده در پوشد و سر برهنه زنبیلی گردکان در
گردن کرده محلها و بازارها گردد و آنرا فرد دست کودکان کردند تا بضرب
سیلی آن هستی را از سر وی بیرون برند باشد ضخامت حمل هستی وی کاهش
و گدازش یابد و بصلاحیت دخول در سم الخیاط وحدت حقیقت فقر
متحقق گردد و با وجود این همه روی مذلت بر خاک عجز و نیاز نهد و از
ظلمت هستی و رعونت خود پرستی پناه جوید شاید که حق سبحانه و تعالی
بعنایت بی علت خود ازین حجابی کثیف غلیظش خلاصی و مناصی ارزانی
دارد چه می تواند بود که ازین معامله حجاب رعونتی زاینده شود که از اول
کثیف تر باشد دیگر از صحبت اضداد اجتناب نماید علی الخصوص از صحبت
جماعتی که از نور ایمان دور و بظلمات طبیعت مستور و دعوی فیض دهی و نور
بخشی کنند و در لباس فقر ادعاء علم ضاعت عمر در گدایی و ضرایی و قلابی
گذرانند اعاذ بالله و جمیع المسلمین من خبث عقایدهم و شر مکایدهم و این
رباعی بیکی از خلفاء خواجه کان منسوبست قدس الله تعالی اسرارهم ❁ با هرکه
نشستی و نشد جمع دلت ❁ وز تو نرمید زحمت آب و گلت ❁ زینهار ز صحبتش
گریزان میباش ❁ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ❁ گفتن و نوشتن امثال
این طرق نه طریقهٔ این فقیر بود اما چون ازان جانب رایحهٔ اخلاص بمشام
رسید باعث بر تقریر و تحریر این معانی شد رباعی ❁ با این همه بیحاصلی و

بو الهوسی درمانده بنارسایی دست رسی داديم نشان زکنج مقصود ترا
کرما رسیدیم تو شاید برسی حق سبحانه و تعالی همکنانرا ازانچه نشاید
نکاه دارد و ازانچه نباید درپناه جمله سر خواص و سر عوام کفته شد والسلام والاکرام

باسمه سبحانه من نصایح حضرت خواجه عبید الله الی محمد القاضی رحمهما الله

حقیقت عبادت خضوع و خشوع و شکستکی و نیاز است که از شهود عظمت
حق سبحانه و تعالی بر دل ظاهر کردد ظهور اینچنین سعادتی موقوف بر محبت است
و ظهور محبت موقوف بر متابعت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و متابعت موقوفست بر دانستن طریقه
متابعت موقوفست بعلم دینی و بنابرین غرض تحصیل علوم دینیه باید کرد
و تحصیل علوم دینی از علماء متقی پرهیزکار باید کرد و اکر علماء متقی پیدا نشوند
بضرورت کسب علم از دیکری باید کرد و از مجالست علما که علم را وسیله معاش
دنیوی و جاه کردانیده اند محترز باید بود و از صحبت درویشانکه تجویز بدع
و رقص و سماع کنند و هرچه یابند بی تحاشی بکیرند و خورند دور باید بود
و تحصیل علم از برای معارف حقیقیه که بازبسته بمتابعت محمد رسول الله است
صلی الله علیه و سلم باید کرد و از شنودن معارف توحید که بسبب نقصان
عقیده در مذهب سنت و جماعت باشد دور باید بود والله اعلم بالصواب

آداب السالکین حضرت شیخ نجم الدین الکبری قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم ادا

بسم الله الرحمن الرحیم باید که دایم با طهارت باشد و بهر پنج نماز
طهارت سازد و اکر تواند غسل آورد و در جای طهارت سازد که عوام
نباشد و در طهارت ساختن سخن نکوید و در سر آب جامه کرفته دارد
و نماز جماعت را نماند و باید که بی طهارت سوی آسمان نظر نکند و بی طهارت
سخن نکوید و بی طهارت نام خدای تعالی بر زبان نراند و آب طهارت
خود آورد و اسراف نکند قوله تعالی إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ و بهر طهارت
شکرانه کذارد و استنجا بکلوخ حلال کند و بعد از نماز خفتن طهارت سازد
و دو رکعت نماز و وردی که دارد بخواند و بر رسول علیه السلام صلوات
فرستد و کم از چهل بار نکوید و باید که در تسبیح صبح خفته نباشد و اکر بود
ملامت و غرامت کشد و اکر تواند در صبح غسل آرد تا تواند از کسی سوال نکند که
رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است لَا تَسْئَلِ النَّاسَ وَادْخُلِ الْجَنَّةَ و صدقه
و زکوة نکیرد و مکر بقدر حاجات و اکر هدیه رسدش بر سر درویشان نثار کند
و با یکور از برای فردا چیزی ننهد و امل کوتاه کند و در خانقاه کسب نکند
مکر صاحب عیال بود و بقدر حاجت بسنده کند و عیال را پیش دیکران
ننشاند • درویش مجرد اکر صبر تواند کرد و توکل تواند کرد بهتر آنست که
نه کسب و نه سوال کند اما سوال در وقت ضرورت بقدر کفایت جایز بود
و بی احتیاج نشاید و با هیچ چیز در تصرف او نبود و او در تصرف هیچ چیز

هیچ چیز نبود و باید که تواند زن نخواهد و بر حیات و ساعت دیگر اعتماد
نکند و وقت را عزیز دارد و جامه دو ندارد و جامهٔ میانه دارد که رسول
علیه السلام فرموده است خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا و سلام را فاش دارد
و یک پیر کامل بسنده کند و بی اجازت قدم نزند و در پیش او ظاهر و باطن
را از کفت نگاه دارد و در حیات شیخ سخن نگوید مگر با اجازت و با منازع
شیخ صحبت ندارد و در پیش شیخ در سجاده ننشیند و سجادهٔ خود را
بر سجادهٔ دیگران ننهد مگر با جازت و البته تهجد را فوت نکند در شب
و در شب ذکر بیش از روز گوید و شب بسیار نخسپد چنانکه امام غزالی
گوید ره مرید باید که در شبانه روزی هشت ساعت بیش نخسبد و با
این همه دو دانگ از عمر خود ضایع کرده است و البته طعام تنها نخورد
و پیوسته بذکر حق تعالی مشغول باشد و با کس سخن نگوید مگر باندازهٔ حاجت
که رسول علیه السلام چنین فرمود که مَنْ صَمَتَ نَجَا و البته روزگار بسخن
ضایع نکند مشغول بذکر بودن اولیتر و پیوسته بذکر حق تعالی مشغول باشد
که رسول علیه السلام فرموده است مَنْ كَانَ لِلّٰهِ كَانَ اللّٰهُ لَهُ و باید که
کم خورد و اگر در شبانه روزی یکبار کفایت بود و دو بار نخورد
و اگر نیم شکم بسنده کند بیشتر نخورد و اگر چنین نکند غالب آنست که این راه
نتواند رفت که بنیاد این راه گرسنگی است و البته طعام بی طهارت

نخورد

نخورد و طعام سیری نخورد که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است که اَلْبِطْنَةُ
تُذْهِبُ الْفِطْنَةَ و باید که با خلق کم آمیزد و هرچه بر خود بسندد بر دیگری
همان بسندد که رسول علیه السلام چنین فرموده است لَا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّٰی
یُحِبَّ لِاَخِیْهِ مَا یُحِبُّ لِنَفْسِهٖ و بلکه دیگران را به از خود خواهد که آن ایثار باشد
و البته باید که قطعا دروغ نگوید و بنده باشد و قدم در کوی افلاس زند
و جز فضل حق نه بیند و البته هیچ قدم بغفلت نزند مگر بیاد حق و بمدح و ذم
خلق نگاه نکند که این راه بی ملامت نتوان رفت و اگر کسی قصدی
در حق او کرده باشد چون بر و دست یابد جز نکویی نکند و اگر پیری در
راه با او همراه شود در پیش او نرود و در شهر خوی بی قضا حاجت ننشیند از دو
و یک میل از شهر خویشتن فارغ کند و در محل قضای حاجت روی بطرف
قبله نکند و باید که پهلوی چپ بجانب قبله باشد و دیگر هیچ وجه روا نیست و در
راه حق تعالی با جان خود پیوند ندارد و بر بساط خدای تعالی پای دراز نکند
و با پای افزار نرود و باید که وافی عهد و وعده بود که رسول علیه
الصلوة و السلام فرموده است که اَلْعِدَةُ دَیْنٌ و اگر کسی وعده کند
دل در آن نه بندد و باید که صحبت با اهل دنیا نکند و با توانگران کم نشیند
و بیشتر با اهل فقر نشیند و از نا اهلان دور باشد که بزرگان گفته اند که
صحبت نیکان به از کار نیکان و صحبت بدان بدتر از کار بدان رباعی

بابدان کم نشین که صحبت بد ✿ گرچه پاکی ترا پلید کند ✿ آفتابی بدین بزرگی را
ذرهٔ ابر ناپدید کند ✿ واگر با یاری در راه همراه شوی باید که بمراد او باشی
و با هر که باشی آنکس را بهتر از خود دانی و خود را از همه کس کمتر شمری
و تا توانی برضای اصحاب روی و زینهار آزار خلق نخواهی و بمراد هوا
و نفس نروی و پیش از طعام و بعد از طعام دستها را بشویی و چون
مهمان آید پیش سلام و با پیش سفره متصل داری و در سفره آداب
بجای آوری و باید که سه وقت را فوت نکنی اول میان شام و خفتن و دوم
از صبح تا چاشتگاه و سیوم نیم شب و باید که بزمان اعتماد نکنی که رسمها
نرسمی و غسل جمعه را نمانی و خود را بر هیچکس حقی ندانی و نه بینی و کمتر کس را
بر خود حقی دانی و چون درین راه آمدی باید که ترا با هیچکس هم بظاهر
و باطن خصومتی نمانده باشد و هرچه کسی را ناخوش آید نگویی و نکنی و هرچه
داری و تو بدان محتاج باشی چون یاری را نظر بدان افتد در حال
ایثار کنی و او را مستحق تر دانی و قدم از راه شرع بیرون ننهی و باید که
از حق تعالی دنیا نخواهی و با یاران در غیبت چنان باشی که در حضور
بلکه بهتر و از کسی چیزی بعاریت نخواهی و اگر بخواهند بدهی و باز نگیری
و اگر اندوهی و باری داری از یاران پنهان باید داشت تا وقت ایشان
منغص نشود و با ایشان روی تازه داری و بار خود را بر دیگران ننهی

و سعد

بواجبی

و نیندازی و بلکه بار دیگران بر خود نهی و باندازهٔ حاجت خود کسب کنی
و کارها را توکل نام ننهی و علما را بزرگ داری و روا نداری که ایشان را
طعن کنی و بر خوی دیگران زندگانی کنی و با زنان و امردان ننشینی
و راز با نااهلان نگویی و خدمت پدر و مادر بجای آری و حق ایشان را
شناسی و سخن ایشان را بجان و دل بشنوی و بدان کار کنی مگر خلاف
شرع باشد و میان جمعی پای برهنه نکنی و آب دهن نیفکنی و در راه رفتن
نخرامی و دست نجنبانی و از راست و چپ پیش و پس ننگری و سر در
پیش افکنده و افتقار و انکسار براه روی و در راه سخن نگویی و شتابان
نروی و ببازار کمتر روی مگر ضرورت باشد و در راه ننشینی و از خانه کمتر بیرون
آیی و چون بمسجد جامع روی یا جای دیگر فوطه در سر کشی تا نظر تو بر جای
نیفتد و وقت را غایب نکنی و از موضع تهمت حذر کنی و قدم خود را از نجاست
دور داری و در خانقاه قرآن بلند نخوانی و باید که بقدر فرض از علم شریعت
بدانی و اگر ندانی بیاموزی و دل خود را از میل بدنیا نگاه داری که سر
جملهٔ خطاها دوستی دنیاست که رسول علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
فرموده است که حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَةٍ و باید که بدانی که بنای این راه
بذل است زیرا که راه حق سبحانه و تعالی بفنای نفس است نه بجستن عز و جاه
و بقاء نفس و باید که به هیچ و هرچیز که بخلاف نفس بود متغیر نشوی مگر که بخلاف

شرع بود چه مخالف نفس از سعادتست و در پیش جماعت تطوع کمتر گذاری

و باید که از سر سجاده کمتر خیزد و مرید باید که در شبانه روزی چهار صد رکعت

نماز گذارد و خرقه ازرق یا فوطه دارد و اگر سفید بود هم روا باشد

و باید که آستین فراخ دارد و دستار کوچک دارد و با جامه تصوف

بقهقه نخندد و اگر خندد بخیانت افتد در مذهب این و باید که روی ترش

ندارد و خوی خوش دارد که حق تعالی حضرت رسالت را صلی الله علیه

وسلم را بخوی خوش ستوده و فرموده که وَإِنَّكَ

لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و بدین سخنها که گفتم

مداومت نماید و ملازمت کند

و اگر نکند صوفی نتوان

گفت والله اعلم

بالصواب

تمت

یاد او مونس همه سرمایهاست
ذکر او ارواح را بر ایهاست

هر صدف که وی خورد قطره باران
در دل سینه او گشت جای دُر دانه

صدف باید و باران بهر چیزی گاه
هنوز نیست بعینی که در نشو دیانه

مثنوی

عاشقانی که با خبر میرند — پیش معشوق چون شکر میرند
آنکه اخلاق مصطفی دارد — چون ابوبکر چون عمر میرند
تو مپندار هم که شیر انخیز — چون سگان در بر و در میرند